

برگزیده

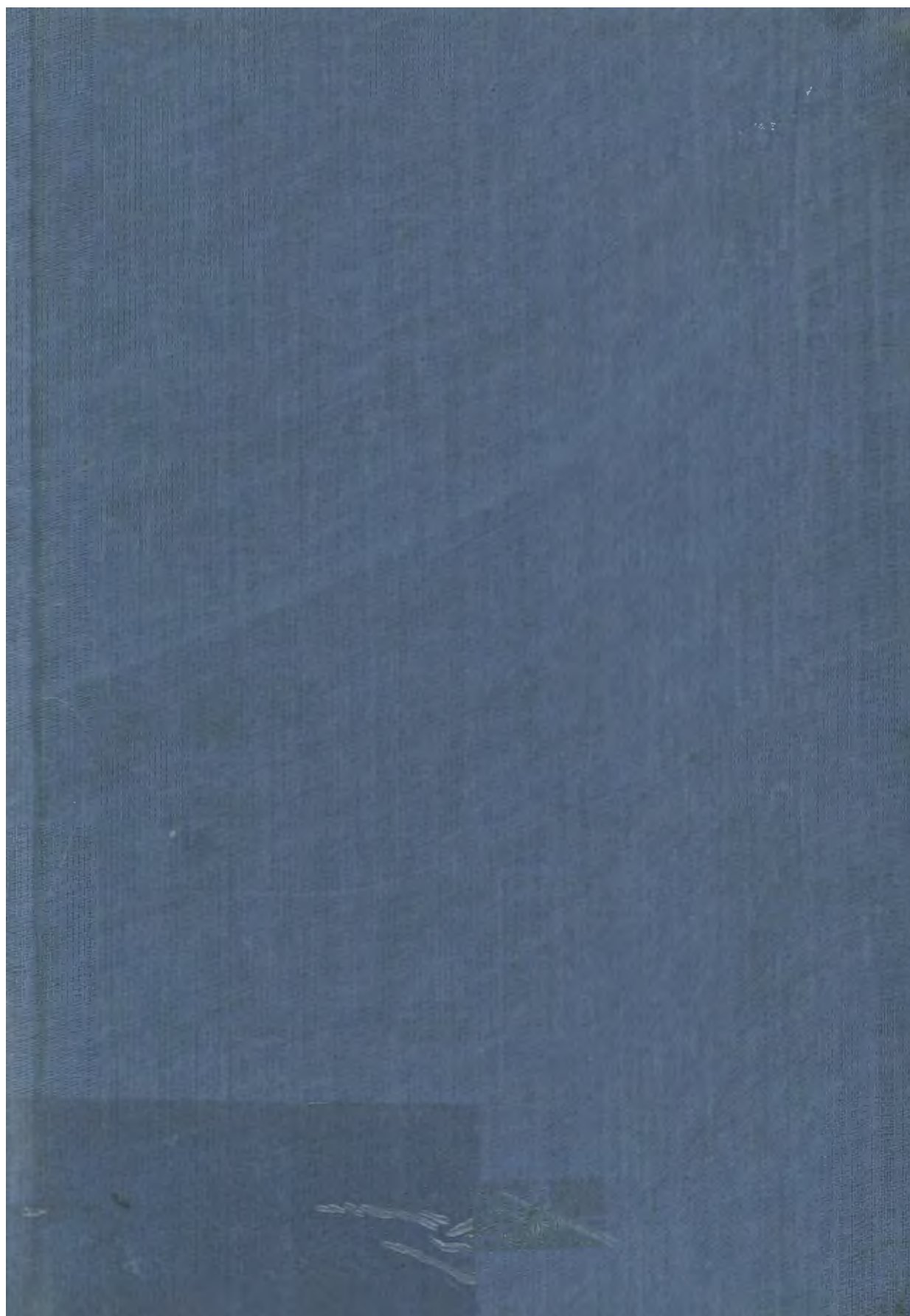
مشترک یا قوت حموی

ترجمه

مختار پروین گنابادی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

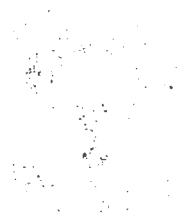




٢٥٨/٥٥

٢/٣







برگزیده

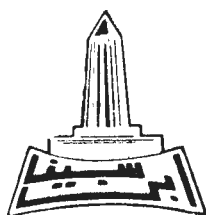
مشترک یاقوت حموی

ترجمه:

محمد پروین گنابادی

چاپ اول - حق چاپ محفوظ است

تهران ۱۳۴۷



بسمایه کتابخانه ابن سینا

پروانه شماره $\frac{۴۰۷۸ \text{ ک. ن}}{۴۵/۱۱/۲۲}$ وزارت فرهنگ و هنر

مقدمه مترجم

در روزهای تعطیل نوروزی سال ۱۳۴۳ مطالعه کتاب مهم «المشترك وضعاً و المشرق صقعا» تألیف جغرافیدان و مورخ نامور جهان اسلام یاقوت حموی، سخت نگارنده را بخود مشغول ساخت چنانکه بر آن شدم برگزیده‌ای از کتاب را که بویژه مربوط به ایران (ایران روزگار یاقوت) است ترجمه کنم از اینرو قریب يك حرف (الف) را ترجمه کردم اما کارهای دیگر و کسالت امکان نداد ترجمه همه کتابها یا حرفها را بپایان رسانم. چند ماه بعد روزی در بنگاه ترجمه و نشر کتاب باجناب آقای سعیدی که از نویسندگان بنام کشوراند دیدار کردم و سخن از ایرانشناسی و تألیفهایی که خود ایرانیان یا دیگر دانشمندان دوران تمدن اسلامی درباره تاریخ و جغرافیا و دیگر آیینها و تمدن ایران نوشته‌اند بمیان آمد و از اتفاق معظم له هم بانگارنده همراهی بودند که اگر در این عصر دانستنیها و سندهای معتبری را که در قرنهای گذشته دانشمندان اسلامی درباره ایران نوشتند بفارسی برگردانیم با پیشرفت سریع دانش و عاملهای دیگر ممکن است نسلهای آینده بدین امر مهم در ننگرند و در نتیجه میراثهای بزرگ ملی ما در طاق نسیان گذارده شود و با گرایش شدید جوانان عصر ما به تمدن غرب و ناآشنایی آنان به گذشته درخشان ملت بزرگ خودمان، بیم آن میرود که به پایه و بنیاد غرور ملی و خودشناسی نسل آینده کشور ما آسیب برسد گذشته از این در عصر ما که

توان آن را عصر دلهره و اضطراب ناامید خردمندان جهان و بویژه بنگاه جهانی یونسکو وابسته به سازمان ملل متحد می‌کوشند تا بشیوه علمی روح تفاهم حقیقی را در میان ملت‌های جهان برانگیزند و هنگامی چنین هدفی امکان پذیر است که هر ملتی نخست بادیده واقع- بینانه خود را بشناسد و به تاریخ حقیقی و جنبش‌های علمی و کوشش‌های گذشتگان و نیاکان ملت خویش در راه بالا بردن فرهنگ بشری پی ببرد و آنگاه با همین شیوه ملت‌های دیگر جهان را بشناسد تا از این راه مردم جهان با صرف نظر از رنگ و نژاد و مذهب یکدیگر را بکمال بشناسند و در راه نگهبانی تمدن عظیمی که گذشتگان بنیان نهاده‌اند بادرک خردمندان و دور از تعصب جاهلانه بکوشند و بدینسان پایدهای صلح و تفاهم جاویدان را در سراسر جهان استوار سازند. تردیدی نیست که ملت شریف ما گذشته از تمدن درخشانی که پیش از اسلام داشته در عصر تابنده تمدن اسلامی نیز بیش از همه پیروان مذهب اسلام به فرهنگ و تمدن پس از اسلام خدمت کرده و در بالا بردن آن باوج عظمت سهم بزرگ و بسزایی داشته است. اما چون در آن روزگار زبان عرب علمی بشمار میرفت همه این مفاخر ملت مادر متنی‌های تاریخی و جغرافیایی و علمی عربی گاه بصورت پراکنده و گاه در متنی‌های مخصوص نوشته شده است و ترجمه همه این متنها که گاه بیشتر مطالب آنها مربوط به ایرانشناسی نیست کاری دشوار و شاید اندک نتیجه باشد از این رو برگزیدن قسمتی‌های مربوط به ایران آن دوران ما را زودتر به هدفی که داریم می‌رساند. کتاب مشترک یاقوت نیز از همان تألیفها است که بخشهای عمده آن مربوط به ایران دوران اسلامی و برخی از بخشهای آن نیز درباره دیگر کشورهای هم مذهب ملت ایران است. این کتاب چنانکه یاد کردیم برحسب حروف تهجی تنظیم گشته و هر حرف بنام کتاب و در ذیل هر کتاب بابهایی درباره شهرهای ایران و برخی از دانشمندان آن است یاقوت نام مشترک را از این رو برای کتاب نهاده که در ذیل هر کتاب (حرف) همه شهرهایی را که از نظر لفظ مشترک اند ولی هر کدام در سرزمین خاصی است بیاورد و آنگاه پس از بیان خصوصیت‌های هر شهر منسوبان بدان را از عالمان و محدثان و مفسران و شاعران یاد می‌کند. نگارنده کوشیده است در متن تنها شهرهای ایران آن زمان و دانشمندان منسوب به آنها را برگزیند و در حاشیه شهرهای همنام آنها را که در بیرون از مرزهای

ایران آن روزگار است بایجاز یادکند و خواننده را به صفحه متن مراجعه دهد. هدف از یادکردن منسوبان به هر شهر این است تا جوانان ما دریابند که در مثل از شهر ساوه یا دیگر شهرهای ایران چه بزرگانی برخاسته و با چه هوشمندی در پیشرفت دانش اسلامی می کوشیده اند یادکردن شهرهای همنام در حاشیه ما را به این نکته مهم متوجه می سازد که چگونه ملت ما با دیگر ملتها رابطه داشته و یا نفوذ ایرانی را در سرزمینهای دیگر و مهاجرت آنان را بکشورهای دور نشان می دهد و هم ثابت می کند که ملت ما بهر جا رفته زبان شیرین فارسی را چون جان حفظ کرده و سنت نیاکان خویش بیدرنگ به آبادانی می پرداخته و نام ایرانی بر روی جایگاهی که آباد کرده می نهاده است برای نمونه چند مثال از اینگونه شهرهای مشترك یاد می کنم: آبه یا آوه شهری میان ری و همدان است. در مصر نیز دهکده ای به همین نام بوده است. ابهر نام چند شهر در ایران است در حجاز نیز کوهی به همین نام وجود دارد. اران نام سه جایگاه است در آذربایجان و ارمنستان و قزوین. افسس هم نام دهکده ای در مرو و هم نام دهکده ای در جزیره ابن عمر است از این قبیل نامهای مشترك در متن بحد و فوردیده میشود که نشانه رابطه ملتها با یکدیگر و مهاجرت آنان از کشوری به کشور دیگر و در عین حال حفظ زبان ملی خویش است.

ترجمه این کتاب از متنی است که کتابخانه المثنی در بغداد آن را از روی چاپ و ستیفیلد خاورشناس آلمانی افست کرده است و با همه دقتی که خاورشناس مذکور بکار برده خالی از غلطهای چاپی نیست که اینک نمونه ای از آنها را بنظر خوانندگان ارجمند میرسانم.

غلطهای نسخه چاپ و ستیفیلد

درس ۳ کلمه مَنشاء بـ غلط مُنشأ چاپ شده است در همان صفحه بجای: و وافق شكلاً و نقطاً (شکا) آمده است.

درس ۱۰ بجای (غیم) بمعنی ابر (غنم) آمده و آن در عبارت: و ابرقوه معناه غیم (جبل) است که گویا مؤلف کلمه را معرب « اَبَر کوه » پنداشته است در صورتی

که کلمه اول ترکیب مذکور (آبر) است بمعنی (بر) که بر بی علی خوانند . (برهان) و این کلمه که گاه بصورت (ور) هم آمده در آغاز نامهای مرکب دیهها و شهرهای ایران بکار میرفته است چون: (آبرده) نام ییلاقی در مشهد که برفراز کوه بنا شده و در برهان نیز نامهایی چون: آبرشهر (نام اصلی نیشابور) و آبرقباد نام ولایتی از توابع ارجان دیده میشود و صاحب برهان در ذیل: آبرکوه می نویسد: نام شهری است از عراق عجم و چون آن شهر بر زمینی که ته آن کوه است واقع گشته باین نام موسوم شده و معرب آن ابرقوه است و در این زمان بتعریب اشتها دارد . آقای دکتر معین در حاشیه می نویسد در اوستا Upair و upry و بمعنی بالا، عالی است و پهلوی کلمه را Apar آورده و از سانسکریت کلمه نیز که لفظی مشابه لغت اوستایی و پهلوی آن است سخن گفته اند و هم در حاشیه مربوط به (ابرکوه) بنقل از جغرافیای کیهان مینویسند: اهل فارس آن را ورکوه نامند و معنی آن بالای کوه است. و شگفتی آور این است که صاحب جغرافیای کیهان این معنی را از مؤلف همین کتاب در معجم البلدان نقل کرده است و با این وصف توان حدس زد که صورتهای: غنم یا غیم همه محرف (علی) بوده و کاتبان در نسخه تصرف کرده اند. و رجوع به حاشیه نگارنده در ذیل کلمه ابرقوه شود .

در صفحه ۱۲ کلمه شرفات بمعنی کنگره های کاخ ضبط شده در صورتی که در متن های لغت (شرف و شرفه که جمع آن شرف و شرفات است بمعنی مذکور آمده است. و گویا صحیح شرفات باشد. در صفحه ۱۹ غیظه غلط و صحیح آن غیضه است، در صفحه ۵۷ (قرأ) بغلط (فرا) چاپ شده و در صفحه ۶۱ بغیدی بغیذی است کلمه (یجبی) در صفحه ۶۴ بغلط یجبی چاپ شده. در ص ۵۸ تجری مجاری الانساب بغلط تحری مجاری الانساب چاپ شده .

در ص ۶۶ خنطه بغلط خنطه چاپ شده و در همان صفحه بجای البلقاء: لبلقاء است. در ص ۶۶ بجای: عطار عطار است .

در ص ۱۱۰ بجای و غیرهم و غیرهما چاپ شده که پیدا است، مرجع ضمیر جمع است نه تثنیه . در صفحه ۱۱۳ فرخان فرجان چاپ شده است.

درس ۱۱۴ بجای غیره - غیره است. درس ۱۴۳ بجای (المسافرة) المشافرة است.
 درس ۱۴۹ کلمه قهرمانه قهرمانه چاپ شده و در همان صفحه کلمه حظية بمعنی
 کنیز که از زن پنهان دارند خطیه است. و این غلط در چند جا تکرار شده است.
 درس ۱۷۸ حیرنج غلط و صحیح آن حیرنج معرب گیرنگ است.
 در همان صفحه الذرقی غلط و صحیح الذرقی است.
 در صفحه ۱۸۷ بجای راویة روایة است و صحیح کلمه اول است.
 درس ۲۴۴ افصح غلط و صحیح افصح است در همان صفحه نسخه بدل در عبارت
 دیگری صحیح و متن غلط است.

درس ۲۶۲ بیغداد بغلط : بیداد چاپ شده
 درس ۲۶۳ حسب غلط و صحیح حسب است در همان صفحه مغازة غلط و صحیح:
 مغازة است.

در صفحه ۲۸۸ (بهر جانقذق) غلط و صحیح مهر جانقذك معرب مهرگان کده است.
 درس ۳۳۸ غار (ری) نزدیک تهران بصورت قار آمده است.
 درس ۳۵۰ خامس عشر بصورت : خامس عشری چاپ شده.
 درس ۳۷۴ يتغلب بغلط يتغلب آمده است.
 درس ۳۹۰ محمد بغلط محمد چاپ شده است.
 درس ۴۱۱ يوسف بغلط يوسف آمده است.
 در همان صفحه قراة بغلط قراة چاپ شده است.
 درس ۴۴۲ بزیاة بغلط بزقادة چاپ شده است.

در پایان از بنگاه ترجمه و نشر کتاب بویژه از آقایان سعیدی و دکتر یارشاطر و
 دکتر فرهوشی و ذوقی که مشوق نگارنده در ترجمه آن بوده اند و هزینه چاپ آن را
 بنگاه بر عهده گرفته است، سپاسگزاری می کنم و از خوانندگان گرامی درخواست میکنم
 که اگر نقص و عیبی در آن دیدند (که بیشک کمتر کاری بی عیب و نقص می باشد) بنگاه
 و نگارنده را آگاه سازند و از این راه منتهی بر این ذره بی مقدار نهند.

محمد پروین گنابادی ۴۴/۲/۲۵

زندگانی یاقوت

نام و نسب و زادگاه : نام^۱ وی یاقوت فرزند عبدالله و لقب او شهاب الدین و کنیه اش ابو عبدالله بود. درباره زادگاه وی برخی از مورخان را در خواندن ترکیب: «الحموی مولی» به صورت «الحموی المولد» اشتباهی رخ داده و زادگاه او را حماة یا حما^۲ از بلاد شام شمرده اند. شهر مزبور در مقابل حمص و حلب بوده و بسبب لطافت آب و هوا مردم آن بزبیا رویی شهرت داشته اند. در صورتی که یاقوت بر حسب نوشته متنهای معتبر، رومی نژاد بوده و در آن سرزمین متولد شده است لیکن در خردسالی وی را با گروهی از مردم روم اسیر کرده و به بغداد آورده و در آنجا فروخته اند. خریدار وی بازرگانی بنام عسکر حموی یا بگفته مؤلف معجم المطبوعات عسکر پسر ابونصر^۳ حموی بوده و بدین سبب یاقوت را بوی نسبت داده اند و به یاقوت حموی شهرت یافته است بنا بر این (حموی المولد) که در برخی از متنها آمده درست نیست.^۴

-
- ۱- در اعلام المنجد نام وی (یعقوب) در ذیل : (یاقوت رومی) آمده است .
 - ۲- رجوع به حدود العالم ص ۱۷۳ چاپ آقای دکتر ستوده ذیل حماة واصطخری ص ۱۶۴ و دمشقی (نخبه الدهر) ص ۱۰۷ در ذیل حماة وروضات الجنات ب ۹۱ و ریحانة الادب ص ۳۵۱ ج ۱ شود .
 - ۳- عسکر بن ابراهیم حموی . (زر کلی) .
 - ۴- در معجم المطبوعات و ریحانة الادب و هدية العارفين و جز آنها بجای: حموی مولی. (حموی المولد) آمده است اما زر کلی در پایان شرح حال وی مینویسد. درباره نسبت وی به حموی —

تاریخ تولد و مرگ : صاحب هدیه العارفین ومؤلف معجم المطبوعات تاریخ تولد وی را ۵۷۵ و زر کلی ۵۷۴ هـ آورده اند و صاحب معجم المؤلفین و زر کلی ۱۱۷۸ م نوشته و در اعلام منجد ۱۱۷۹ م است اما ناشران چاپ ۲۰ جلدی جدید معجم البلدان در مقدمه ج ۱ می نویسند که در باره تاریخ تولد وی چیزی بدست نیامده است. تاریخ درگذشت وی در زر کلی و مقدمه معجم البلدان و معجم المطبوعات و هدیه العارفین ۶۲۶ هـ و در معجم المؤلفین و اعلام منجد و زر کلی ۱۲۲۹ م است .

پیش آمدهای زندگی او : هنگامی که بازرگان حموی یا عسکر یاقوت را خرید چون خود به نوشتن آشنا نبود وی را به مکتب سپرد تا خواندن و نوشتن بیاموزد و آنگاه در تنظیم و ضبط کارهای بازرگانی خویش از وی بهره برگیرد. یاقوت تاحدی به نحو و لغات آشنا شد و مولای وی عسکر که در بغداد سکونت داشت به یاقوت نیازمند گشت و او را برای کارهای بازرگانی به این سوی و آن سوی می فرستاد که از آنجمله باری به کیش و بار دیگر به عمان و بگفته برخی بشام سفر کرد^۱ . لیکن در سال ۵۹۶ هـ او را آزاد کرد و از خویش دور ساخت و یاقوت از آن پس از راه نسخه نویسی کتب امرار معاش می کرد و در ضمن از کتابهای مزبور دانش نیز می آموخت و سودهای فراوان بر می گرفت . دیری نگذشت که عسکر نسبت به یاقوت بر سر مهر آمد و او را به نزد خویش باز خواند و بسفری^۲ برای کارهای بازرگانی گسیل داشت و چون یاقوت از آن سفر بازگشت مولای وی در گذشته بود.^۳ یاقوت از ترکه مولایش مقداری که او را بر بازرگانی قادر میساخت از همسر و فرزندان وی باز ستد و بدینسان وی را از خویش خشنود کردند و یاقوت آن را سرمایه بازرگانی خویش ساخت و بدین پیشه ادامه

ارجح این است که این نسبت از مولای وی بدو منتقل گشت. در مقدمه همین کتاب (مشارك) چاپ وستنفلد نیز چنین است. انحموی مولی، البغدادی منشاء . و چنانکه خواهیم دید وی در بغداد پرورش یافته است .

۱- زر کلی .

۲- به « کیش » فرستاد . عمر رضا کحاله صاحب معجم المؤلفین .

۳- خود یاقوت در ص ۳۴۴ مشارک مینویسد : در قریه

که کوپی از بغداد بود سکونت گزیده است .

میداد و به ترتیب به شهرهای دمشق و حلب و موصل و اربل سفر کرد و آنگاه به خراسان رفت و در شهرهای آنجا بازرگانی میکرد و دیرزمانی در مرو اقامت گزید^۱ او به کتابخانه‌های آن شهر می‌رفت و از کتابهای آنها سودهای فراوان بر می‌گرفت و بسیاری از تألیفهای خویش را در آنجا تدوین کرد و در آن شهر بهمین‌سان بسر میبرد تا هنگامی که چنگیز خان مغل در سال ۶۱۶هـ (۱۲۱۹ م) آهنگ غارت و تاراج آن شهر کرد و یاقوت از بیم جان خویش از آن شهر بگریخت در حالی که نتوانست اندکی هم از دارایی خویش را با خود ببرد از اینرو در راه به رنجها و دشواریهای ناگوار و جانکاه دچار گشت تا سرانجام به موصل رسید و چندی در آن شهر بسر برد سپس به سنجار و از آنجا به حلب رفت و در بیرون آن شهر در (خان) یا کاروانسرای اقامت گزید تا در ۲۰ رمضان در سن ۵۱ یا ۵۲ سالگی درگذشت^۲. دیری از مرگ وی نگذشته بود که مردم بوی درود می‌گفتند و از فضل و ادب و تبجروی در دانش یاد می‌کردند.

پایگاه علمی وی: مورخان و عالمان تراجم احوال یاقوت را مورخ ثقه، از پیشوایان دانش جغرافی، لغت دان و ادیب و شاعر و نثر نویس ماهر و عالم بصیر در تقویم بلدان خوانده‌اند و بیشک جهان اسلام و محققان امروز مرهون تحقیقات علمی وی بویژه در جغرافیا و جغرافیای تاریخی و دیگر دانشهایی که درباره آنها به تحقیق پرداخته است می‌باشند و تنها کافی است که کتاب کبیر او معجم البلدان برای همیشه نام وی را زنده و جاویدان نگاه دارد.

سفرهای یاقوت و برخوردهای وی با دانشمندان عصر خویش: چنانکه دیدیم یاقوت در ضمن انجام دادن کارهای بازرگانی مولای خویش و سپس آنگاه که باستقلال به بازرگانی پرداخت بشهرهایی همچون: بغداد و کیش و عمان و شام و موصل و اربل و حلب و سنجار و خوارزم و مرو سفر کرد و در این سفرها چون گذشته از کار بازرگانی با دید علمی نیز وضع شهرها و ناحیه‌های گوناگون را مورد بررسی قرار میداد

۱- در مقدمه معجم البلدان چنین است. تا سرانجام در خوارزم سکونت گزید.

۲- صاحب معجم المؤلفین می‌نویسد: یاقوت کتابهای خویش را بر مسجد زیدی واقع در دروازه دینار بغداد وقف کرد و در خان (کاروانگاه) بیرون شهر حلب چشم از جهان بر بست.

از اینرو دانستنیهای بسیار و توشه‌های گرانمایه و بهره‌های فراوان از لحاظ دانش جغرافیا گرد آورد و سپس همه آنها را مبنای تألیف بزرگ خویش معجم البلدان و دیگر تألیفهای خویش همچون مشترك (همین کتاب) که برگزیده‌های آن را بفارسی برگردانده‌ایم، قرار داد.

وی در ضمن این سفرها با دانشمندان و محدثان وقاریان و دیگر عالمان دیدارها کرده و از محضر آنان سودها برگرفته و گاه نیز به مناظره و بحث می‌پرداخته است. صاحب معجم المطبوعات^۱ می‌نویسد: وی بعلمت مطالعة برخی از کتابهای خوارج تعصب شدیدی بر ضد علی علیه السلام داشت چه معتقدات خوارج سخت در ذهن وی ریشه دوانیده بود از اینرو هنگامی که در سال ۶۱۳ در دمشق بود بایکی از علویان که به‌مهر علی تعصب داشت مناظره می‌کرد و میان آندو سخنانی رد و بدل شد که نسبت دادن آنها به علی (ع) ناروا بود بدین سبب مردم آن شهر به مخالفت شدید با وی برخاستند و نزدیک بود به کشتن وی دست یازند اما یاقوت از بیم جان از آنجا گریخت و در حال بیم و هراس سخت به حلب رفت و از آنجا هم شهر بشهر می‌گشت تا به خراسان رسید و هم‌اومی‌نویسد: وی در مرو دانستنیهای بسیار برای تألیف معجم البلدان بدست آورد و آنها را به یاری وزیر جمال‌الدین قفطی در حلب تکمیل کرد. خود او نیز در مقدمه مفصل معجم البلدان پس از آنکه شرح مشبعی درباره موضوعهای مهم و پر ارزش کتاب خود می‌آورد و انگیزه خویش را بر تألیف آن باز می‌گوید و از کتابهای آکنده از غلط عصر خویش گفتگو میکند و در فواید سفر و جهانگردی و سودهای فراوان کتاب او برای همه اهل دانش: ادیب، لغت‌دان - ستاره‌شناس و پزشک داد سخن می‌دهد و به غلطهای مؤلفان دیگر درباره جغرافیا اشاره می‌کند می‌نویسد: نخستین انگیزه من در گردآوری این کتاب از آنجا پدید آمد که آنگاه که سال ۶۲۵ در مرو شاهجان می‌زیستم و در مجلس شیخ مان امام سعید شهید فخرالدین ابوالمظفر عبدالرحیم پسر امام حافظ تاج الاسلام ابوسعید عبدالکریم سمعانی بودم درباره کلمه حباشه نام جایگاهی

۱- و به پیروی از او صاحب ریحانة الادب نیز این حکایت را آورده است.

که در حدیث نبوی آمده و یکی از بازارهای عرب در عصر جاهلیت بوده است از من توضیح خواستند من گفتم: گمان میکنم که حباشه از نظر قیاس بر اصل کلمه در لغت بضم (ح) باشد چه کلمه مزبور بمعنی: گروهی از مردم قبیله‌های مختلف است. اما یکی از محدثان گفته مرا رد کرد و گفت: بلکه حباشه بفتح است و سخت بر عقیده خود پایدار بود و به ستیز پرداخت و آشکارا بی‌هیچ دلیلی با عناد و سرسختی به مناظره خود ادامه داد. من بقصد پایان بخشیدن به این بحث و ستیزه جویی بیهوده به نقل متوسل شدم زیرا در چنین مواردی نمی‌توان به اشتقاق و عقل‌متکی شد ولی کشف آن در متنبهای غریب حدیث و لغت نامه‌ها ناممکن گشت با آنکه در آن روزگار در مرو کتابهای فراوانی بود و بویژه کتابهای وقفی بسیار یافت میشد و بدست آوردن آنها باسانی امکان‌پذیر بود و من اتفاقاً پس از سپری شدن این شور و غوغا و نویدگشتن از جستن آن بشیوه بحث و استقراء بدان دست یافتم و خوشبختانه موافق گفته من بود. این پیش‌آمد سبب گشت که در یافتن دانشمندان درین باره به کتابی نیازمند اند که در آن همه کلمه‌ها از لحاظ ضبط صحیح و اتقان و صحت الفاظ از راه نام بردن حرکات آنها بشیوه اطمینان بخشی گردآوری شود تا در چنین ظلمت‌کده‌هایی راهنمای آنان باشد و نور صواب را بر دل خواننده بتاباند و من به چنین فضیلتی عالی ملهم گشتم و ضمیر من به منقبت بزرگی که گذشتگان از آن غفلت کرده بودند رهبری شد. توان گفت که همه پیروزیهای یاقوت در راه تألیف متن معتبر و ارزنده‌ای چون معجم البلدان و تألیفهای سودمند دیگری که در پایان از آنها نام خواهیم برد در پرتو مسافرت‌های بسیار و برخورد با دانشمندان و کسب فیض از آنان و هم‌بحث و مناظره‌های گوناگون بوده است. چنانکه در ضمن ترجمه همین کتاب دریافتم که وی گذشته از شهرهایی که مورخان نوشته اند بدانها سفر کرده است گاهی می‌نویسد که فلان شهر یا دهکده را دیده‌ام و گاه نیز از کسانی که آنها را دیده نام می‌برد و اگر چه نگارنده موفق نشدم از آغاز بطور استقرا و جامع همه این گونه گفته‌های وی را یادداشت کنم اما برخی از آنها را که در واسطه ترجمه بدانها متوجه شدم و یادداشت کردم در اینجا نقل میکنم: در صفحه ۳۶۵ می‌نویسد: جزیره کیش را دیده‌ام. در ص ۳۷۱ يك بار از اقامت خود در گرگانج خوارزم نام می‌برد و بار دیگر می‌گوید: در سال ۶۱۶

در گرگانج بودم (قس) را که شهری ساحلی در سرزمین هند نزدیک (دیل) بوده دیده است. (ص ۳۶۶). در مرو دهکده فاشان و (در بجنق) را دیده است. ص ۷۸ و (ص ۳۲۸). در صفحه ۳۳۵ می نویسد: فیروز کوه دماوند را دیده ام. در واسط (المریه) را دیده است ص ۳۹۶ در خوارزم (دهنمک) را دیده است ص ۴۰۳ در دمشق (نوی) را دیده است. ص ۴۲۲. در صفحه ۴۳۶ از اقامت خود در هرات گفتگو میکند. در بصره (سیب) را دیده است صفحه ۲۶۳. در خراسان (شهرستان) و در واسط دهکده (مریفین) را دیده است ص ۲۷۹ و ص ۲۸۲ در هرات ابن خوله اندلسی را دیده است ص ۳۷۴ و ابو محمد عبرتی را می شناخته است. ص ۳۷۰ در بغداد احمد قطیعی را دیده است ص ۳۵۵ از اینها که بگذریم ارزش تألیفهای یاقوت که در سراسر جهان دانش همه دانشمندان خواه ایران شناسان و خواه دیگران بدانها اعتماد دارند از آنروست که وی هم به جهانگردی پرداخته و مانند يك محقق با نظر علمی خود خصوصیت‌های مهم شهرها و کشورها را گردآورده و هم از محققان و دانشمندان پیش از خویش استفاده کرده و در کتابهای خویش با ذکر نام و کتاب آنان مطالبی از تألیفهای آنان نقل کرده است چنانکه در همین تألیف از کلیه جغرافی نویسان اسلامی و محدثان و مورخان و عالمان دیگر گفته‌هایی نقل کرده است همچون: ابن حوقل، ابن درید، ابن سکیت، ابن زولاق، ابن ماکولا، ابن فارس، ابن قطان، ابن مردویه اصفهانی، ابن مذهب صاحب کتابی در تاریخ، خطیب بغدادی صاحب تاریخ معروف، ابوحاتم سجستانی، ابو حذیفه بخاری صاحب کتاب الفتوح، هنائی صاحب کتاب المنصد، ابوداود سجستانی، ابوریحان بیرونی، سماعی (ابوسعبد) صاحب معجم شیوخ و کتابهای دیگر، سلفی مؤلف معجم السفر، حاکم نیشابوری، بکری (ابوعبید) مؤلف مسالك و ممالك، ابوعبیده. زجاجی، احمد بن طیب سرخسی مؤلف اسماء المواضع، ابن فقیه، ادیسی صاحب تاریخ سمرقند و جز آن. اصطخری، اصمعی مؤلف کتاب جزیره العرب و تألیفهای دیگر، انصاری مؤلف کتاب فرحة الانفس فی اخبار الاندلس، بخاری بخاری مؤلف اخبار بلدان الاسلام. بلاذری مؤلف فتوح البلدان و جز آن، بیهقی احمد بن حسین بن رشیق، حمزه اصفهانی، دارقطنی، زمخشری صاحب کتاب الجبال و الامکنه و جز آن، سیبویه، شیرویه ابن شهردار، عمرانی خوارزمی،

قضاعی مؤلف : خطط مصر، حفصی مؤلف الیمامة الخارجیه. فاکهی مؤلف کتاب مکد . محمد بن اسعد نسب شناس . ابوعلی مؤلف تاریخ رقه . مقدسی مؤلف کتاب انساب و جزآن . مداینی مؤلف کتاب الفتوح - واقدی و دهها مورخ و محدث و دانشمند دیگر و این نشان می دهد که یاقوت مانند یک دانشمند امروزی در تألیفهای خود مشاهده شخصی و نقل از مأخذهای معتبر را ملاک تألیف قرار میداده و نوشته ها و کتابهای محققانه و جامع فراهم می آورده است . **کتابهای یاقوت : ۱ -** ارشاد الاریب الی معرفة الادیب که بنامهای معجم الادباء یا طبقات الادباء یا ارشاد الالباء الی معرفة الادباء نیز آمده است و هر چهار نام از آن یک تألیف است معروفتر آنها معجم الادباء است اما خود وی در مقدمه معجم الادباء می نویسد : این تألیف را ارشاد الاریب الی معرفة الادیب نام نهادم و حاجی خلیفه در کشف الظنون و ابن خلکان آن را بنام ارشاد الالباء الی معرفة الادباء یاد کرده اند . وی در این کتاب درباره زندگی و ترجمه احوال نحویان و لغت دانان و قاریان و مورخان و نسب شناسان و کاتبان گفتگو کرده است و مر جلیوث^۱ به تصحیح و طبع آن به هزینه اوقاف گیب اهتمام ورزید و از سال ۱۹۰۹ م تا پایان سال ۱۹۱۶ م. بدین امر اشتغال داشت و آن را در هفت جلد منتشر ساخت .

۲ - اخبار الشعراء یا معجم الشعراء که گویا نام یک کتاب است و برخی هریک را باستقلال تألیفی دانسته اند.

۳ - اخبار المتنبی.

۴ - المقتطف فی النسب^۲

۵ - کتاب الدول

۶ - المبداء و المال در تاریخ .

۷ - عنوان کتاب الاغانی

۱- D.S. Mar gliouts

۲- صورت متن از هدیه العارفين فی اسماء المؤلفين تألیف اسماعیل بغدادی است . در اعلام زر کلی . المقتضب من کتاب جمهرة النسب ، و در ریحانة الادب المقتضب فی النسب و در منتهای دیگر . المقتضب (مطلق) آمده است . وی در این تألیف انساب عرب را گردآوری کرده و بظاهر کلمه مقتطف مناسب تر است .

۸ - معجم البلدان در شناسایی شهرها و دهکده‌ها در هر سرزمین و گفتگو از جایگاه‌های ویران و آباد و دیگر بحث‌های جغرافیایی . یاقوت این کتاب را در ۲۰ ماه صفر سال ۶۲۱ در نهر حلب بیابان رسانیده و آن را به کتابخانه امام الفضلاء و سیدالوزراء جمال‌الدین قفطی وزیر حلب اهداء کرده است کتاب مزبور باهتمام و ستنفیلد در ۶ جلد بزرگ چاپ شده و جلد ۶ آن مشتمل بر فهرست نام‌های کسان و قبایل است و بیش از ۱۲ هزار نام درین فهرست آمده است . خاورشناس مزبور آنرا در لایپزیک چاپ کرده است . (۱۸۶۶) آنگاه در مصر باهتمام امین‌خانجی در چاپخانه سعادت بطبع رسید و این چاپ‌دارای ذیلی است بنام منجم العمران فی المستدرک علی معجم البلدان ، که مؤلف در آن مطالبی را که یاقوت یاد نکرده همچون کشورهای اروپا و امریکا آورده چه بخش‌های مزبور پس از روزگار یاقوت است خانجی در ذیل یاد کرده از مأخذهای جدید جغرافی استفاده کرده است .

در سال ۱۹۵۵ دار صادر و دار بیروت دو بنگاه طبع و نشر کشور بیروت باردیگر معجم البلدان را در بیست جلد چاپ و منتشر ساخته و چندتن از ناشران آن کشور در این چاپ شرکت داشته و نوشته‌اند چاپ مزبور مبتنی بر نسخه لایپزیک است که خاورشناس آلمانی و ستنفیلد آن را نشر داده و با سه نسخه دیگر : نسخه برلین - نسخه پاریس و نسخه پترسبورگ مقابله شده است و ما در ضمن سرگذشت زندگی وی درباره این نسخه گفتگو کردیم .

۹ - مراصد الاطلاع فی اسماء الامکنة والبقاع . درباره نسبت دادن این تألیف به یاقوت اختلاف نظر است برخی آن را به ابن عبدالحق سنباطی (صفی‌الدین ۶۵۸-۷۳۹) نیز نسبت داده‌اند . برخی بر آنند که خود یاقوت معجم را بدین نام تلخیص کرده و حاجی خلیفه در کشف‌الظنون ج ۵ ص ۶۲۵ پس از یاد کردن معجم البلدان می‌نویسد و مختصر آن تألیف صفی‌الدین عبدالمؤمن است.^۱ مراصد باهتمام جونیپول (ج ۴) در لیدن سال ۱۸۵۰ چاپ شده و یک جلد آن در سال ۱۱۶۸ در ۹۰۰ صفحه بهمین نام و منتسب به یاقوت بطبع رسیده است چاپ سنگی آن در ایران سال ۱۳۱۵ هـ

۱- درباره این اختلاف نظر رجوع به ریحانة الادب ج ۱ حرف ح (حموی) شود .

در ۴۲۹ صفحه منتشر شده و آکنده از غلطهای فاحش است.^۱

۱۰ - المشترك وضعاً والمفترق صقعا . همین کتابی است که ما برگزیده آن را بفارسی برگردانده ایم خود یاقوت می گوید : و آن زبده و برگزیده ای است از کتاب بزرگ من بنام معجم البلدان^۲ این کتاب باهتمام و ستنفیلد در گوتینگن بسال ۱۸۴۶م در ۳۷۰ صفحه چاپ شده است . یاقوت در این کتاب از دو تألیف دیگر خویش که در کتابهای تراجم احوال نام آنها نیامده بدینسان نام می برد :

۱ - اخبار اهل النحل وقصص زوی الاهواء والملل (ص ۲۸۸) .

۲ - اخبار آل سام یا ملوک غور (ص ۷۵) .

مأخذهای شرح حال یاقوت یا کتابشناسی درباره او :

در تنظیم این شرح حال به مأخذهای : مقدمه معجم البلدان چاپ جدید . مشترک یاقوت . اعلام زرکلی . هدیه العارفین فی اسماء المؤلفین . معجم المؤلفین تألیف عمر رضا کحاله . معجم المطبوعات ج ۱ . ریحانة الادب . وفيات الاعیان . وحدود العالم . اصطخری (مسالك وممالك) نخبة الدهر دمشقی - روضات الجنات . اعلام منجد مراجعه شده است و مأخذهای مؤلف معجم المؤلفین عبارت است از :

۱ - خطی : سیر النبلاء ذهبی ۱۳ : ۱۹۷ - ۱۹۸ فهرس المؤلفین در ظاهریه

۲ - چاپی : النجوم الزاهرة از ابن تغری بردی ۸ - ۱۸۷

شذرات الذهب تألیف ابن العماد ۵ : ۱۲۱ - ۱۲۲

مرآة الجنان از یافعی ۴۰ : ۵۹ - ۶۳ . مقدمه معجم الادباء یاقوت ۱ : ۱۸ - ۴۴

کشف الظنون حاجی خلیفه ۴ : ۶ - ۳۶۳ - ۱۰۹۶ - ۱۴۱۸ - ۱۵۸۰

۱۶۹۱ - ۱۷۳۳ - ۱۷۳۴ - ۱۷۳۵ - ۱۷۳۹

فهرست الخدیویة ۵ : ۱۵۶ . کتبخانه سنده از کوبرلی زاده ۷۵

التعریف بالمورخین تألیف عباس غراوی ۱۰ - ۱۴

کتبخانه عاشرافندی از محمد کردعلی ۷۲

۱ - و رجوع به معجم المطبوعات در ذیل عبدالحق شود .

۲ - رجوع به دیباچه مؤلف در همین کتاب شود .

دییاجه مؤلف

بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

یاقوت پس از سپاس ایزد یکتا و درود بر پیامبر اسلام و صحابه وی می نویسد:
این کتاب نوباوه ای شکفت و نیک حدیثی نمکین است که خواننده با دل بستگی
بدان درمی نگردد و در نیکو شمردن آن موافق و مخالف همداستانی می کند و آن زبده
و برگزیده ای است از کتاب بزرگ من بنام معجم البلدان که مطالب آن را از بوستانهای
آکنده از شاخسارهای آن^۱ گرد آوردم و نامهای سرزمینهایی را برگزیدم که از لحاظ لفظ
و خط و شکل و نقطه با هم یکسان و مشترک و از نظر جایگاه با یکدیگر متفاوت و جدا
باشند . و بر هر باب نامهایی افزودم که اگر حرفی زیاده^۲ هم در آنها باشد در پیوستن یای
نسبت حذف گردد و از لحاظ نسبت با هم یکسان باشند تا محدثان از گرایشی که به سود
برگرفتن از منسوبان به هر جایگاه دارند بهره مند شوند و در آوردن منسوبان تنها بنام
هر یک و برخی از نکته های لازم اکتفا کردم و سود برگرفتن از این بخش را با اشاره و
ایجاز منحصراً ساختم تا سنگینی بار آن برای نقل کنندگان آسان باشد چه در معجم کبیر
(معجم البلدان) همه نکته ها را همچون : اشتقاق (نامها) و شواهد گوناگون بسط داده
و در آن دقایق و سودها آورده و اخبار نیکو را گلچین کرده و آن را به شعرهای دربرار

۱- ن . ل . گردن بندهای در نشان آن جامه دان .

۲- چون ة یا های مختلفی فارسی در نامهایی همانند . بدر و بدره .

آراسته‌ام چنانکه خواننده می‌تواند به کاملترین وجهی از آن برخوردار شود و به‌بالا-
ترین پایه گفتگو در هر موضوع و نهایت آن دست یابد .

ولی این برگزیده را همچون ارمغانی برای استفاده‌کنندگان و نزهتگاهی برای
جویندگان گردآوردم بدین امید که این بوستان بدیشان آسایش بخشد بی آنکه در
گردآوردن آن برای خویش به قدرتی قائل باشم و نه بسبب آن برایشان منتی نهم .
و آن را بنام : الْمُشْتَرِكُ وَضَعًا وَالْمُفْتَرَقُ صُقْعًا خواندم . و برحسب حروف تهجی مرتب
ساختم^۱ بدانسان که مراعات حروف مزبور را از حرف اول کلمه تا حرف دوم و سوم و
چهارم و تا هر حرف که برسد لازم گرفتم . و از یزدان یاری و نیرواستمداد می‌کنم و
از وی کامیابی در کردار و گفتار می‌خواهم ، بمن " و کرم او . و خدا دانا تراست .

۱- مؤلف کتاب را برحسب حرفهای تهجی تنظیم کرده و هر حرف را بنام کتاب
همچون کتاب الهمزه . کتاب الباء و... خوانده و هر کتاب را به بابهایی تقسیم کرده است
مانند باب آبه و جز آن .

حرف الف

آبه.^۱ سه جایگاه است : ۱- شهرکی است میان ری و همدان و از آن تا ساوه نزدیک پنج میل است. مردم آن مذهب شیعه دارند و در فرصت های مختلف جنگ های بسیار میان مردم آبه و ساوه بر سر مذهب روی داده است و عامه این شهرک را آوه می خوانند.
از منسوبان بدان : وزیر ابوسعید منصور پسر حسین و برادر وی ابو منصور محمد آبی.

۲- بگفته حافظ ابوبکر احمد پسر مردویه^۲ اصفهانی آبه^۳ از دهکده های اصفهان است.^۴

آرم.^۵ بگفته سمعانی دو جایگاه است : شهرکی است نزدیک ساری^۶ مازندران.
از منسوبان بدان : ابوالفضل خسرو پسر حمزه پسر وندین پسرایی جعفر پسر

۱- در متن بدین صورت است آآبه .

۲- ضبط کلمه در متن . مردویه^{۵۵} است که فارسی زبانان آن را مردویه یا مردویه بر حسب لهجه های مختلف محلی تلفظ میکنند .

۳- در اینجا ضبط کلمه آآبه است .

۴- آبه دیگر از دهکده های مصراست . رجوع به ص ۵ متن شود .

۵- ضبط کلمه در متن بفتح (ر) بدینسان آمده . آرم . ومؤلف آن را به سمعانی نسبت می دهد .

۶- در متن بر حسب تعریب ساریه .

حسین پسر محسن مؤدب شیانی آرمی ...^۱

۲- آرم برات: دهکده ایست از ساحل دریای آبسکون نزدیک دهستان .

آمل: ^۲ دوجایگاه است ۱- بزرگترین شهر طبرستان . (در زمین هموار یا دشت .) **از منسوبان بدان** ابوجعفر محمد پسر جریر طبری^۳ (صاحب تاریخ) و بیشتر نسبت به آن طبری است .

۲- آمل (اکبر) شهری در سوی غربی جیحون در سمت بخارا که فاصله آن از رود جیحون نزدیک یک میل است و برخی آنرا آمو^۴ گویند و آن از اختصاراتی است که ایرانیان در کلمه ها بکار برند و صحیح آمل است و آن را آمل زم و آمل شط و آمل جیحون هم نامند و همه آنها یکی است .

از منسوبان بدان: گروه بسیاری از دانشمندان بدان منسوب اند همچون: عبدالله بن حماد بن ایوب بن موسی آملی . وی از عبدالغفار حرانی و یحیی پسر معین حدیث کرد و بخاری و دیگران از وی روایت دارند. دیگر از منسوبان بدان احمد پسر عبده آملی است که از عبدالله پسر عثمان روایت کرد و ابوداود سیستانی (سجستانی) از او روایت دارد .

آوا: رجوع به آ به شود .

آوه: رجوع به آ به شود .

آبارق جایگاهی است در کرمان . بنقل از محمد بن رهنی کرمانی.^۵

۱- در متن . الاارمی و رجوع به سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج ذیل ساری شود در آنجا محلی بنام آرم خاست یا آرم خاسته آمده است .

۲- ضبط کلمه در متن بصورت اُ امل است .

۳- در برخی از متنها بنام ابن جریر و پسر جریر هم معروف است .

۴- در متن آمو .

۵- یازده آبارق دیگر در متن آمده . رجوع به ص ۷ شود . کلمه آبارق همواره به جایگاهی دیگر اضافه شود ... و آن جمع آبَرَق است و ابرق و بَرَقَاء و بَرَقه بیک معنی اند که عبارت از سنگ و ریگ در آمیخته بهم است و بقولی هر چیز در آمیخته ای را که بدورنگ باشد بَرَقه خوانند . (از مقدمه مؤلف درباره آبارق) .

اَبَرَقُوَه^۱: سدجایگاه است بدینسان:

شهر مشهوری است در فارس از ناحیه‌های اصطخر (و برخی از کسان که آن را دیده‌اند بمن گفتند) که شهر مزبور نزدیک یزد است. و گروه بسیاری از عالمان و کاتبان بدان منسوب‌اند.

از منسوبان بدان: ابوالقاسم احمد پسر علی ابرقوهی است که وزیر بهاءالدوله پسر عضدالدوله پسر بویه بود.

۲- ابوسعبد (سمعانی) گوید ابرقوه شهرکی است از ناحیه‌های اصفهان بفاصله ۲۰ فرسنگ از اصفهان. **از منسوبان بدان**. ابوالحسن هبةالله پسر حسن پسر محمد ابرقوهی فقیه و من گمان می‌کنم که این ابرقوه از ناحیه‌های فارس است و خدا داناتر است.

۳- اصطخری (در کتاب خود) درباره مسافت میان یزد و خراسان از ابرقوه دیگری نام می‌برد و می‌گوید از زاد آخرت به یستازران می‌روند و آن دهکده‌ای است که (در آن سصد تن مرد بسر می‌برند و دارای آبهای روان است) و از یستازران به ابرقوه می‌رسند و آن دهکده‌ای آبادان است و نزدیک هفتصد تن مرد ساکنان آن است و پس از آن به نیشابور شش یا هفت منزل (بارانداز) یاد می‌کند و این ییگمان بجز دوا برقوه‌نی است که یاد کردیم.

اَبَهَر^۲ نام سه جایگاه است:

۱- گویا معرب ابرکوه باشد چنانکه در خراسان جاهایی را که در بالا یا دامنه نزدیک بکوه باشد براکوه می‌نامند و این اصطلاح جغرافیایی فارسی در حدود العالم نیز بکار رفته است خود مؤلف هم می‌نویسد. و ایرانیان ورکوه گویند (از باب ابدال (ب) و (واو) بیکدیگر در لهجه‌های مختلف) و گویا بمعنی بالای کوه است (و ابرقوه بمعنی ابرکوه است) در متن چنین است. (معناه غنم لجبل) و غنم در لغت بمعنی غنیمت و فیء بدست آوردن، بی‌رنج و کوشش است و بهیچ‌رو مناسب مقام نیست بیکمان کاتب نسخه مصحح متن بغلط «غیم» را غنم نوشته و مصحح هم در صدد تصحیح آن بر نیامده است. هر چند غیم هم چنانکه در مقدمه یاد کردیم مناسب مقام نیست.

۲- مؤلف می‌نویسد. ایرانیان خودشان آنرا اوهر تلفظ می‌کنند، درباره اشتقاق آن گفته‌اند که کلمه مرکب از «آب» و «هر» بمعنی آسیا است و کلمه ابهر یا اوهر (که لهجه محلی است) بمعنی آب آسیا است و خدا داناتر است.

۱ - شهر بزرگ مشهوری است میان قزوین و زنجان از ناحیه‌های جبل که گروه بسیاری از فقیهان مالکی و شافعی و محدثان از آن برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : ابو بکر محمد پسر عبدالله پسر محمد پسر صالح تمیمی مالکی ابهری وی بسال ۲۸۹ بجهان آمد و در شوال سال ۳۷۵ درگذشت .
۲ - شهرکی است از ناحیه‌های اصفهان که گروه دیگری از خداوندان دانش از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : حسن پسر محمد پسر اسید ابهری که از لوین^۱ حدیث شنیده است

۳ - نام کوهی است .^۲

أَبْيَضُ نام سه موضع است .

۱ - نام کاخ خسروان (اکسره یا ساسانیان) به مداین بود و یکی از شگفتیه‌ها بشمار میرفت تا در حدود سال ۲۹۰ هـ بروزگار مکتفی (خلیفه عباسی) ویرانی و شکستگی بدان راه یافت و از کنگره‌های آن اساس تاج^۳ را (در دار الخلافه) بنا کردند و کنگره‌های کاخ سپید را بر اساس آن نهادند و مردم از چنین انقلابی در شگفت شدند^۴ .

احساء:^۵ نام شش جایگاه است .

۱ - احساء بنی سعد روبروی هجر (شهر) که جایگاه قرمطیان (دار القرامطه) در بحرین و از شهرهای بزرگ آنجا است و آن را احساء بنی سعد خوانند و برخی گویند احساء بنی سعد بجز احساء قرمطیان است .

۱- لوین یا لون لقب محمد پسر سلیمان حافظ بود . رجوع به تاج العروس شود .

۲- ابهر سوم نام کوهی است به حجاز . رجوع به ص ۱۲ متن شود .

۳- منظور کاخ تاج در بغداد است و می‌دانیم که منصور خلیفه فرمان داد ایوان مداین را خراب کنند ولی خالد برمکی وی را منصرف کرد اما پس از مدتی بسیاری از آجرهای آن را برای بنای حصارهای کاخ تاج بغداد بدان شهر بردند و مکتفی در سال ۲۹۰ هـ بنای آن را پایان برد . رجوع به ایوان کسری در لسترنج و تاج در همان مأخذ و مأخذهای دیگر شود .

۴- دو موضع دیگر ابیض نام کوههایی است در مکه و عرج . رجوع به ص ۱۲ متن شود .

۵- ج حساً یا حسی بمعنی آبی که ریگ فروخورده باشد و چون ریگ يك سو کنند

آب پیدا آید .

- ۲ - احساء خرشاف^۱ به بیضاء از شهرهای جذیمه بر ساحل بحرین^۲.
آدم^۳: نام پنج جایگاه است .
- ۱- جایگاهی است نزدیک ذی قار^۴ که در جنگ ذی قار ایرانیان بدانجا پناه بردند.
 ۲ - ناحیه ای است نزدیک (هجر) از بحرین^۵.
آران: نام سه جایگاه است .
- ۱ - اقلیم مشهوری است میان آذربایجان و ارمنستان و از مشهورترین شهرهای آن ییلقان و گنجه است .
- ۲ - دژ یا قلعه مشهوری از ناحیه های قزوین^۶ است.
آرزن یادست^۷ آرزن شهر معروفی است در سرزمین ارمنستان (ارمنیه) معروف به ارزن الروم . شهر آبادانی است که سلطانی مستقل دارد .
- ۲ - شهری است نزدیک خلاط از ارمنستان که از بزرگترین شهرهای آن سرزمین بشمار میرفت و اکنون بجز اندکی از آن (منظور زمان یا قوت) ویران گشته است.
از منسوبان بدان . یحیی پسر محمد ارزنی ادیب و صاحب خطی مشهور .
- ۳ - از زنجان^۸ که آنهم در ارمنستان است و شهر مشهوری است و نسبت بدان بهمان صورت مرکب (ارزنجانی) است.

- ۱- زمین درشت از سنگ نرم .
- ۲- چهار احسای دیگر آبهایی است در عربستان . رجوع به ص ۱۴ متن شود .
- ۳- در عربی به معنی پوست و معانی دیگر است .
- ۴- رجوع به حرب ذی قار در ترجمه طبری بلعمی و ذوقار در لغتنامه دهخدا شود.
- ۵- سه موضع دیگر آدم ناحیه ای در عمان و دهکده ای در یمن و جایگاه یا کوهی نزدیک عمق است . رجوع به ص ۱۸ متن شود .
- ۶- جایگاه دیگر نام حران است . رجوع به ص ۱۹ متن شود .
- ۷- معرب دشت است و درس ۱۸۱ همین متن دشت ارزن آمده . و رجوع به دشت ارزن شود .
- ۸- کلمه مرکبی است بمعنی ارزن روح! (مؤلف).

۴- دست ارزن، بیشه‌ایست^۱ نزدیک شیراز (از سرزمین فارس) که در شعر متنبی نام آن آمده است.

ارْمِینِیَه: (یا ارمنستان) نام چهار جایگاه است.

۱- اهل سیرگویند نخستین ارمنیه ییلقان و مقابل شروان است و میان این ارمنیه و ارمنیه دوم خزران باشد و ارمنیه دوم تفلیس و سغدییل^۲ و در بند فیروز قباد و لکز است...

۳- سفر جان و دیل و بغروند و نشوی یا نقجوان^۳ ارمنیه سوم است.

۴- ارمنیه چهارم جایگاهی است که قبر صفوان پسر معطل سلمی نزدیک حصن زیاد در آن است و آن خربت است و از شهرهای آن خلاط و ارزن روم و نواحی میان آن دو است و همه اینها بهم پیوسته است. و درباره ارمنیه جز این هم گفته اند چنانکه در معجم (البلدان) آورده ایم.

اروی^۴: دو جایگاه است.

۱- از دهکده‌های مرو است.

از منسوبان بدان: ابوالعباس احمد پسر عمیره اروانی^۵.

ازم: نام دو جایگاه است.

۱- جایی است از ناحیه‌های سیراف (در فارس).

از منسوبان بدان: بحر پسر یحیی پسر بحر از می فارسی. وی از عبدالکریم پسر روح بصری و جز او حدیث کرد.

۱- در متن غیظه و در حاشیه نسخه بدل (غیظه) آمده. غیظه بمعنی بوستان و غیظه بمعنی بیشه است و ما صورت حاشیه را برگزیدیم و شاید غیظه را یکی غیظ آورده و منظور بوستان است. ارزن دیگری هم نزدیک میافارقین بوده. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت اسلامی شود.

۲- در متن صغد بیل.

۳- مغرب نخجوان.

۴- بمعنی بز کوهی ماده.

۵- اروای دوم آبی است نزدیک حاجز. رجوع به ص ۲۱ متن شود.

۲ - منزلی (بارانداز) است میان سوق اهواز و رامهرمز .

ازمنسوبان بدان : محمد پسر علی پسر اسماعیل معروف به مبرمان نحوی .

آسترآباد :^۱ . نام سه جایگاه است .

۱ - (که مشهورتر از دو دیگر است) شهری است به طبرستان میان ساری و گرگان که از آن گروهی از خداوندان دانش برخاسته اند .

۲ - استانی است درسواد (بغداد) که آنرا کرخ میسان گویند .

۳ - دهکده‌ای است از ناحیه‌های نسا در خراسان .

اسدآباد^۲ : نام دو جایگاه است .

۱ - شهری است که میان آن و همدان برای کسی که آهنگ عراق کند يك بار انداز است . این شهر منسوب به اسد پسر ذی‌السروحمیری است و وی آن راهنگامی که با تبع^۳ از آنجا میگذشت و به کشور هیاطله می‌رفت آبادان کرد و گروهی از خداوندان دانش بدان منسوب اند .

ازمنسوبان بدان : ۱ - زیر پسر عبدالواحد پسر محمد پسر زکریا پسر صالح اسد آبادی که از حسن پسر سفیان نسوی (یا نسایی منسوب به نسا شهری در خراسان) و محمد پسر اسحاق سراج و محمد پسر اسحاق خزیمه روایت کرد و او را بعثت جلالت قدر باز سپید می‌نامیدند وی بشام و مصر سفر کرد و ابوبکر پسر لال و صالح پسر احمد و حاکم ابوعبدالله پسر بیع از وی روایت دارند . وی حافظی متقن بود و از ارکان دانش حدیث بشمار میرفت و بتصوف دل‌بستگی داشت . باز سپید (بگفته شیرویه) در اسدآباد در روز عرفة سال ۳۴۷ هـ درگذشت .

۲ - اسدآباد دیگر دهکده‌ایست در استان بی‌هق از اعمال نیشابور (خراسان)

۱ - کلمه‌ای است فارسی مرکب از استر بمعنی نام مردی و آباد بمعنی آبادانی و رویهم کلمه بمعنی آبادانی استر است . (مؤلف) .

۲ - بمعنی آبادانی اسد مانند استرآباد ولی در فارسی سین را ساکن تلفظ می‌کنند . (مؤلف) .

۳ - رفتن تبع یمنی به کشور هیاطله مورد تردید و نفی ابن خلدون است رجوع به ترجمه مقدمه ابن خلدون شود .

که اسدپسر عبدالله قسری برادر خالد والی خراسان آن را بسال ۱۲۰ هـ ، در دوران خلافت هشام بن عبدالملک آبادان کرد .

اسفس : دوجایگاه است .

۱ - از دهکده های مرو است .

از منسوبان بدان : خالد پسر رقاد پسر ابراهیم زهلی اسفسی .^۱

اسفیدبان : نام دوجایگاه است .

۱ - دهکده ایست در اصفهان .

از منسوبان بدان : عبدالله پسر ولید اسفیدبانی .

۲ - از دهکده های نیشابور است .

اسکاف : دوجایگاه است و هر دو از اعمال بغداد از ناحیه های نهر وانند که یکی را اسکاف بنی جنید نامند و آن اسکاف علیا است و دیگری را اسکاف سفلی نامند که دهکده دیگری است . و گروهی از نویسندگان و عالمان بزرگ و محدثان بدان منسوب اند و دو دهکده مزبور هم اکنون ویرانه اند و از روزگار سلجوقیان که نهر وان ویرانه شد دو دهکده اسکاف همچنان خرابه است و آثار خرابه های آنها دیده میشود . اسکندریه : شانزده جایگاه است و همه آنها منسوب به اسکندر پسر فیلقوس (فیلیپ) رومی (یونانی) است همان کسی که دارا پسر دارا را کشت و مالک بلاد گشت و آنگاه در هر سرزمین شهری بنا کرد که بوی نسبت داده شد سپس روزگاری گذشت و آن شهرها به نامهای نخستین خوانده شد یا بسبب روی دادن امری نامهای تازه ای بر آنها گذاشتند .

۱ - اسکندریه بلاد سغد که سمرقند باشد .

۲ - اسکندریه ای که بنام مرعبلوس خوانده میشود و آن مرو است .

۳ - اسکندریه ای که بنام کوش خوانده میشود و آن بلخ است .^۲

آنباز : نام سه جایگاه است .

۱ - شهر کهنی است (مشهور) از ناحیه های بغداد بر ساحل فرات که اقامت خلیفه

۱- اسفس دیگر دهکده ای است در جزیره ابن عمر رجوع به ص ۲۲ متن شود.

۲- دیگر اسکندریه ها در کشورهای مصر و هند و شام است رجوع به ص ۲۳ متن شود.

ابوالعباس سفاح در آن بوده و در آنجا در گذشته است و گروه بسیاری از صاحبان فنون مختلف بدان منسوب اند .

۲ - دهکده‌ای است از ناحیه‌های گوزگان (جوزجان) بلخ .

از منسوبان بدان : ابوالحسن علی پسر محمد انباری است که از قاضی ابونصر حسین پسر عبدالله شیرازی روایت کرد و محمد پسر احمد پسر ابوالحجاج دهستانی از وی روایت دارد .

۳ - سِکَّةُ الانبار . در بالای مرواست .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر حسن پسر عبدویه انباری که ابو کامل بصری درباره وی راه غلط پیموده و او را به شهر انبار نسبت داده است در حالی که درست نیست و این گفته (تاج الاسلام) ابوسعید حافظ است ، خدای رحمت کند او را .
اَنْبِط نام دو جایگاه است .

۱ - دهکده‌ای است از همدان که آرامگاه شیخ (صالح) ابوعلی احمد پسر محمد قومسانی صاحب کرامات در آنجا است و از همه ناحیه‌ها مردم زیارت آن آیند. وی مصاحب ابوبکر شبلی بود و در سال ۳۸۷ درگذشت^۱.
اَنْدَاق . نام دو جایگاه است.

۱ - از دهکده‌های سمرقند است و سه فرسنگ با آن فاصله دارد .

از منسوبان بدان : ابوعلی حسن پسر علی پسر سباع بکری معروف به ابن ابی الحسن .

۲ - از دهکده‌های مرو و بر دوفر سنجی آن است .

اَنْدَرَاب . نام سه جایگاه است .

۱ - شهری است میان غزنه و بلخ در این شهر نقره معدنی را که از کوه نزدیک بدان بنام پنجه‌پیر^۲ استخراج می‌کنند می‌گذازند. و راه کاروانیانی که به کابل می‌روند از آن شهر است .

۱- انبط دیگر در دیار کلب است. رجوع به ص ۲۸ شود

۲- در حدود العالم پنجه‌پیر است رجوع به فهرست کتاب مزبور چاپ دانشگاه شود.

از منسوبان بدان: ابوذر احمد پسر عبدالله پسر مالك ترمذی اندرانی است که اصل وی از ترمذ بود و کارقضا را در اندراب برعهده داشت از اینرو بدان شهر منسوب گشت. وی از محمد بن مثنی و ابن بشار روایت کرد.

۲- اندراب که اندرابه هم خوانده میشود دهکده‌ای است از مرو و نسبت بدان بر هر دو صورت (اندراب یا اندرابه) یکی است فاصله این اندراب تا مرو دو فرسنگ است. و سلطان سنجر پدر ملکشاه در آن (خانه‌ها)^۱ و کاخهایی است که من ویرانه‌های آنهارا دیدم.

از منسوبان بدان: احمد کرایسی اندرابی. وی از ابو کریب و جز او حدیث شنید.

۳- اندراب سوم جایگاهی است که میان آن و برزعه از شهرهای آذربایجان قریب دو فرسنگ است در آن بوستانها و درختان و آبهای روان است.

آندکان نام دو جایگاه است.

۱- از دهکده‌های فرغانه است.

منسوب بدان ابو حفص عمر (پسر محمد) پسر طاهر اندکانی فرغانی صوفی است که بسال ۵۴۵ هـ درگذشت.

۲- اندکان از دهکده‌های سرخس است که در آن آرامگاه احمد حمادی زاهد است.

آوانا نام دو جایگاه است.

۱- شهرکی مشهور است از ناحیه‌های دجیل بغداد آبادان و پربکت و دارای بوستانها و گروهی از خداوندان دانش و کتابت بدان منسوب اند^۲.

آوَرَم چهار جایگاه است در حلب که یکی از آنها بنام اورم برامکه خاندان ایرانی است^۳.

آیدج نام دو جایگاه است.

۱- از حاشیه.

۲- آوانای دیگر قریه‌ای است از موصل. رجوع به ص ۳۰ متن شود.

۳- رجوع به صفحه ۳۰ متن شود.

۴- معرب ایذه است رجوع به حدود العالم و سرزمینهای خلافت شرقی (فهرست) شود.

ایذج را مال الامیر نیز خوانده‌اند.

۱ - شهری است از استان اهواز میان اهواز و اصفهان (جبال آن) و گروهی از عالمان بدان منسوب اند .

از منسوبان بدان : ابو محمد یحیی پسر احمد پسر حسین پسر فورک ایدجی .

۲ - از دهکده های سمرقند است .

از منسوبان بدان : ابوالحسین محمد پسر حسین ایدجی در گذشته بسال ۳۸۷ .

این گفته از سمعانی است^۱ و هم او گوید . ایدجی را که از ناحیه های سمرقند است ایدوچ می گویند و ابوالحسین مذکور بدان منسوب است .

ایدوچ . رجوع به ایدج شود .

ایلاق . نام سه جایگاه است .

۱ - شهری است از ناحیه های نیشابور .

۲ - شهری از ناحیه های بخارا .

۳ - (بگفته ابو سعد) . ایلاق عبارت از شهرهای چاچ است از مرز نوبخت تا

فرغانه و آن از باصفاترین و نیکوترین شهرهای خدا است .

از منسوبان بدان : ابوالربیع طاهر پسر عبدالله ایلاقی فقیه شافعی و فقه رانزد

ابوبکر قفال مروزی فرا گرفت و بسال ۴۹۵ در ۹۶ سالگی در گذشت .

۱- در حاشیه بصورت نسخه بدل آمده است این چنین ابو سعد روایت کرده است و آنچه از جز او محفوظ است این است که ایدج سمرقند بضم ذال است و چه بسا که ضمه را اشباع کنند و از آن واو پدید آید . و خدا دانایتر است .

حرف ب

باب . چهار جایگاه است .

۱ - کوهی است نزدیک هجر از سرزمین بحرین .

۲ - باب الابواب یا دربند از شروان (دراقصی بلاد ارمنیه) .

از منسوبان بدان : زهیر پسر نعیم بایی و جز او .

۳ - (بابه بزیادته) دهکده ای از بخارا است .

از محدثان آن . ابوسعحاق ابراهیم پسر محمد (پسر اسحاق اسدی) با بی بخاری

وی از نصر پسر حسین حدیث آورد و محمد پسر خلف خیام از او حدیث کرد^۱ .

بابه : رجوع به باب شود .

باجدا . نام دو جایگاه است .

۱ - دهکده ای است بیغداد .

از منسوبان بدان ابوالحسین سلامه پسر سلیمان پسرایوب پسرهاون سلمی با

جدا ای^۲ . وی در بغداد از ابویعلی موصلی و ابو عمرو به حرانی حدیث کرد و ابو حسن

زرقویه از وی روایت دارد^۳ .

باجروان : نام دو جایگاه است .

۱ - باب دیگر در حلب است . رجوع به ص ۳۲ متن شود .

۲ - در متن باجدای و صورت متداول آن باجدائی است .

۳ - باجدای دیگر در سرزمین جزیره است . رجوع به ص ۳۲ متن شود .

۱ - شهری است از ناحیه‌های ارمنیه از شهرستانهای شروان و چنانکه گویند در نزدیک آن چشمه حیات است که خضر (ع) آن را یافت.^۱
باجه : نام پنج جایگاه است .

۱ - از دهکده‌های اصفهان است .

از منسوبان بدان : محمد پسر حسن پسر بوقه مدینی باجی. وی از ابوبکر محمد پسر اسحاق صاغانی حدیث شنید.^۲

بار^۳ : نام سه جایگاه است :

۱ - از دهکده‌های نیشابور است .

از منسوبان بدان : حسن پسر نصر باری نیشابوری ابوعلی. وی از فضل پسر احمد رازی حدیث کرد و ابوبکر پسر ابوالحسن حیری از وی حدیث دارد و درگذشت وی پس از سال ۳۳۰ هـ بود.^۴

باری : دهکده‌ای است نزدیک کلوازی از دهکده‌های بغداد .

بار^۵ : نام سه جایگاه است .

۱ - دژی است میان ماردین و آمدکه ویرانه شده است و در آن نشانه‌هایی بر بالای کوه دیده میشود.^۶

باز^۷ : نام سه جایگاه است .

۱ - از دهکده‌های مرو و برشش فرسنگی آن است .

از منسوبان بدان : ابوابراهم زیاد پسر ابراهیم بازی‌ذهلی مروزی و جز وی.

۱- باجروان دیگر از شهرستانهای رقه است. رجوع به ص ۳۲ متن شود .

۲- چهار باجه دیگر در اندلس و افریقیه و مصر است. رجوع به ص ۳۳ متن شود.

۳- مؤلف باری را هم جزو بار شمرده و چهار جایگاه بدین نام آورده است و ما باری را مستقل کردیم.

۴- دو جایگاه دیگر در یمن و مصر است . رجوع به ص ۳۴ متن شود .

۵- مؤلف بصورت بارة آورده است .

۶- دو جایگاه دیگر (بارة) در حلب و اندلس است . رجوع به ص ۳۵ متن شود.

۷- بصورت فاز هم آمده است.

۲ - دهکده‌ای است میان طوس و نیشابور^۱.

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسرو کعب پسر رواس بازی و جز او .

۳ - بازالحمراء دژ استواری است در جانب شرقی جزیره ابن عمر از آن

کردهای بختی ...

باغ : نام دوجایگاه است .

۱ - دهکده‌ای است که میان آن و مرو دو فرسنگ است و آن را باغ و بزنگویند.

از منسوبان بدان : اسماعیل باغی است. وی از فضل بن موسی روایت کرد^۲.

بَتّ : نام سه جایگاه است .

۱ - از دهکده‌های بغداد نزدیک ردان .

از منسوبان بدان : ابوالحسن احمد بن علی بنی کاتب ادیب که او را نوادر و

شعر است .

۲ - دهکده‌ای است از ناحیه‌های بوهرز نزدیک بعقوبای بغداد^۳.

بتانی : رجوع به بنان شود.

بَحْرَة : نام سه جایگاه است .

دهکده‌ای است در بحرین از آن عبدالقیس^۴.

بُحیره^۵ : نام چهارده جایگاه است و بر هر جایی اطلاق شود که (اغلب) پیوستگی

به دریای بزرگ نداشته باشد خواه آب آن شور و خواه شیرین و گوارا باشد .

۱ - بحیره ارجیش : نزدیک خلّاط از ناحیه‌های ارمنیه چهارم و آن بحیره

۱- این دهکده هم اکنون در نزدیکی طوس هست و همانجایی است که زادگاه سخندان

بزرگ فردوسی بوده است و آن را باژ هم نوشته‌اند ولی اکنون مردم مشهد آن را فاز می‌خوانند و بیشتر فاز را با فرمه می‌آورند و می‌گویند فاز و فرمه .

۲- باغة (بزیادت‌ها) جایگاه دیگری است که در اندلس بوده است. رجوع به ص ۳۶ متن

شود. باغ سیرجانی. در کرمان بوده است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت اسلامی شود .

۳- جایگاه سوم بته در اندلس است . رجوع به ص ۳۷ متن شود.

۴- دوجایگاه دیگر یکی نام مدینه و دیگری در طایف است. رجوع به ص ۳۷ متن شود.

۵- بحیره را دریاچه گویند .

طریخ^۱ است .

۲- بحیره اُرمیه : (یا ارومیه) از ناحیه‌های آذربایجان، درازای آن نزدیک سه روز راه است برای سواره و پهنای آن نیز همین اندازه است و درمیانه آن جزیره‌ها و دژ استواری است. آب آن شور و بدبو است .

۳- بحیره خوارزم^۲ که ریزشگاه (مصب) آبهای جیحون و سیحون و جز آنها است و گرداگرد آن صدف‌سنگ و آب آن شور و تلخ است .

۴- بحیره زَره^۳ در سرزمین سیستان است که آب‌رودهای سیستان در آن میریزد و این دریاچه را تشکیل می‌دهد آب آن شیرین است و در کنار آن دهکده‌هایی است.

۵- بحیره هجر: بر دروازه‌های احساء است و بین آن و دریای بزرگ (اقیانوس) ده فرسنگ است از هری گوید: بحرین را بسبب این دریاچه و دریای بزرگ بنام سرزمین هجر بحرین خوانده‌اند^۴ .

برائا . نام دو جایگاه است .

۱- محله بود نزدیک کرخ بغداد .

از منسوبان بدان : ابوشعیب برائی عابد بود و نخستین کسی بشمار میرفت که در کازهای^۵ در برائا سکونت گزید و در آن عبادت میکرد.

۲- از دهکده‌های نهر ملک در ناحیه بغداد بود .

۱- طریخ نوعی ماهی است که هم‌کسود آن را در قدیم از این دریاچه بهمه کشورها صادر می‌کردند. رجوع به منتهای لغت و ص ۳۵۳ ج ۱ ترجمه مقدمه ابن خلدون شود.

۲- دریاچه خوارزم را امروز آرال Aral می‌خوانند. رجوع به ص ۸۹ و ۱۲۰ و ۱۴۴ ج ۱ ترجمه مقدمه ابن خلدون و فهرست نخبة‌الدهر دمشق شود.

۳- در متن بصورت (ة) مدور است . و رجوع به فهرست حدود العالم چاپ دانشگاه ذیل دریای زر شود .

۴- نه بحیره دیگر در کشورهای اردن و شام و دیگر سرزمینهاست . رجوع به ص ۳۸ و ۳۹ متن شود .

۵- کازه فارسی کوخ است بمعنی کلبه‌ای از نی و کلک و مانند آن بی‌روزن . (از منتهی الادب) و شاید کوخ هم از کاخ فارسی گرفته شده باشد چون کاخ را هم تازیان بدین معنی بکار برده‌اند و ممکن است کوخ لهجه‌ای از کاخ باشد .

از منسوبان بدان : احمد پسر مبارك پسر احمد ابوبكر برائی معروف به ابوالرجال که حافظ ابوبكر خطیب از وی روایت کرد و برائی بسال ۴۳۰ درگذشت. بُرج : نام چهار جایگاه است :

۱ - دهکده ای است از اصفهان که گروهی از خداوندان دانش از آن برخاسته اند از منسوبان بدان : ابوالفرج عثمان پسر احمد پسر اسحاق کاتب برجی . وی از ابو عمر عثمان پسر حکیم و جزاو حدیث کرد^۱ .

بَرَدان . نام ده جایگاه است .

۱ - از دهکده های معروف بغداد است که گروهی از محدثان از آنجا برخاسته اند^۲ بَرْدَعَة نام دو جایگاه است .

۱ - شهر بزرگی است که قصبه ناحیه اران است و گروهی از دانشمندان بدان منسوب اند^۳ .

بَرَزَه^۴ نام سه جایگاه است .

۱ - روستا و استانی از ناحیه های آذربایجان است که بلاذری آن را در فتوح (البلدان) یاد کرده است .

۲ - دهکده ای در بیهق از ناحیه های نیشابور است . از منسوبان بدان : ابوالقاسم حمزه پسر حسین برزهی بیهقی است و او را تصنیف پایی است در ادب همچون : کتاب : مُحَمَّدٌ مِنْ يَقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ^۵ . وی بسال ۴۸۸ درگذشت .

۱- سه جایگاه دیگر در دمشق و کشورهای دیگر است . رجوع به ص ۴۲ متن شود .

۲- نه جایگاه دیگر در مکه و ناحیه های عربستان و دیگر کشورها است . رجوع به ص ۴۳ متن شود .

۳- بَرْدَعَة دیگر در یامه است رجوع به ص ۴۴ متن شود .

۴- در متن بصورت (ة) آمده است مؤلف می نویسد در اینجا (ه) آخر کلمه را نباید بصورت (برزة) نوشت زیرا (ه) تلفظ میشود در حال وقف چه نسبت بدان برزهی است . برزة آذربایجان را هم نباید در فارسی بصورت (برزة) نوشت زیرا در فارسی چنین حرفی نیست بلکه باید گفت (ه) آخر آن نا ملفوظ یا مخفی است .

۵- محمدت های محمد نامان .

بُرزی^۱: نام چهار جایگاه است:

۱- دهکده‌ای است از اعمال بغداد در راه خراسان.

۲- بُرز^۲: (بی‌الف مقصور) دهکده‌ای است در مرو. و نسبت بدان و برزی
برزی است.

از منسوبان بدان: سلیمان پسر عامر پسر عمید کندی مروزی برزی. وی از
ربیع پسر انس خراسانی حدیث شنید و ابویحیی قسری و ابو حجر عمرو پسر رافع و
اسحاق پسر راهویه از وی روایت کردند. ابوحاتم گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت
برزی در حدیث معتدل و راستگو است اگر شعبه^۳ بدین گفته دست می‌یافت بیگمان
آنها می‌نوشت اما می‌دانیم که وی چگونه درگذشت و سن او از ربیع پسر انس تجاوز
نکرد^۴.

برز رجوع به برزی شود.

بُرْقان^۵ نام دو جایگاه است: ۱- دهکده‌ای است در کاخ^۶ از ناحیه‌های خوارزم
که ویرانه شده است و از قدیم بصورت کشتزاری درآمده است.

از منسوبان بدان: امام حافظ ابوبکر احمد پسر محمد (پسر احمد) پسر غالب
برقانی خوارزمی که شیخ (واستاد) ابوبکر خطیب بود. وی در آغاز رجب سال ۴۲۵ هـ
درگذشت و در پایان سال ۳۳۶ هـ بجهان آمد.

۲- دهکده‌ای است در گرگان (جرجان).

۱- الف آن ممال است، یعنی صدای آن بین الف و ی است.

۲- بی‌الف مقصور و نسبت به همه بزری است.

۳- از محدثان معروف بود.

۴- دو برزای دیگر در عراق و عربستان است. رجوع به ص ۴۴ و ۴۵ متن شود.

۵- بفتح و کسر (ب) هر دو آمده است و در منتهی الادب برقان بکسر نام دهی است
در خوارزم و هم دهی است به گرگان و برقان بضم بمعنی، تابان و درخشان بدن است.
و شاید برقان بکسر معرب کلمه‌ای فارسی است.

۶- در حدود العالم بصورت کاژ است. رجوع به فهرست چاپ دانشگاه آن شود.

از منسوبان بدان : حمزه پسر یوسف سهمی جرجانی (گرگانی) است ...^۱
 بُرقه رامتین^۲ در شعر جریر بدینسان آمده است : طلل بركة رامتین محیل .
 بُرقه : نام چهار جایگاه است : دهکده‌ای است در قم از شهرهای جبل .
 از منسوبان بدان . احمد پسر ابو عبدالله پسر محمد پسر خالد پسر عبدالرحمن
 ابو جعفر برقی وی از فقیهان بزرگ شیعه و اعیان ایشان بود و او را در مذهب شیعه
 تألیف‌هایی است^۳ .

بركة^۴ : نام هفت جایگاه است .

۱ - بر که زلزله محله‌ای در بغداد میان کرخ و صراة... منسوب به زلزله نوازنده
 عود که در روزگار .. رشید (هارون) خلیفه میزیست و نام وی منصور بود . وی آن
 را برای گذریان راه ساخت ولی بعدها ترکیب مزبور برای تمام آن کوی علم شد و
 شاعران آن را در شعر آورده‌اند^۵ .

بُزان . نام دو جایگاه است .

۱ - دهکده‌ای است از اصفهان که چندتن از محدثان از آنجا برخاسته‌اند .
 از منسوبان بدان : ابو الفرج عبدالواحد پسر محمد پسر عبدالله بزانی اصفهانی
 و پسر وی ابو الفضل مطهر و جزآن دو .

۲ - بزانه و گاه هم بزانه گویند دهکده‌ای است در اسفراین خراسان

۱- وی از بزرگان دانش و حدیث جرجان بود و او را تألیف‌های مهمی است چون
 تاریخ جرجان که در حیدرآباد دکن چاپ شده است . حمزه در حدود سال ۳۴۵ بهجهان
 آمد و در ۴۲۷ در نیشابور درگذشت . رجوع به مقدمه تاریخ جرجان شود . یگانه نسخه
 تاریخ جرجان در کتابخانه بادلان آکسفرده بوده که در حیدرآباد چاپ شده است .

۲ - ابارق و ابرق و بُرقا و بُرقه همه به معنی سرزمین سنگلاخ آکنده از سنگهای
 رنگارنگ است و قریب ۱۶۳ جایگاه بنامهای مذکور در عربستان است و ما تنها برقه رامتین
 را که جزء دوم آن کلمه فارسی است برگزیدیم . و برقه رامتین ویرانه‌ای است که در گونه
 و بیکاره شده است . ۳- سه جایگاه دیگر در افریقا و مدینه و نواحی دیگر است .

۴- بمعنی . استاد نگاه آب ریگ ، (از منتهی الادب) .

۵ - شش جایگاه دیگر در حجاز یا عربستان است .

بزانه : رجوع به بزانه شود .

بزاق : رجوع به بساق شود .

بساق^۱ نام دشت جایگاه است.

۱ - نهري است در سواد عراق وعامه آن را بزاق گویند و صورت بساق بزبان نبطی است بمعنی کسیکه آب را از پایین دست قطع می کند و آن را بسوی (ملك) خود می کشد . در نهزمزبور فاضلاب آبهای سیب (نام جایی) ومازاد آب فرات گردمی آید و گویند ازینرو آن را بساق خوانند و من بخط ابن بردالخبان دیدم که بزاق و بساق را بتشدید نوشته وصواب همین است^۲ .

بُشت : نام دوجایگاه است .

۱ - ولایت بزرگی است به نیشابور که گروه بسیاری از (محدثان و عالمان) از آن جا برخاسته اند .

از منسوبان بدان : احمد پسر محمد بشتی لغوی خازن نجی (مصنف کتاب الحصائل) فی اللغة . یعنی وی در آن کتاب آنچه را که از خلیل (پسر احمد) در کتاب العین فوت شده بدست آورده است کسان دیگری هم به بشت منسوب اند .

۲ - جایگاهی از ناحیه های بادغیس هرات است .

از منسوبان بدان : احمد پسر صاحب بشتی . وی از ابو عبد الله محاملی و برادر او محمد پسر صاحب بشتی بادغیسی حدیث کرد .

بشیر : نام سه موضع است .

۱ - قلعه بشیر از قلاع بشنویه اکراد از ناحیه های روزان^۳ .

بُصری^۱ : نام دوجایگاه است .

۱ - دهکده ای است در بغداد نزدیک عکبرا

۱ - گاه بصاق و بزاق هم گویند کلمه ای است نبطی (بساق) بمعنی کسی که آب را از مجرای عادی آن قطع کند و برای خود روان سازد .

۲ - ولی مؤلف تنها نام سه جایگاه آورده است که دو جای دیگر آن در مدینه و ایله است . رجوع به ص ۵۵ متن شود . ۳ - جایگاه های دیگر در عربستان و اندلس است .

از منسوبان بدان : ابوالحسن (پسر محمد پسر احمد پسر خلف) بصری شاعر .
وی دانش کلام نزد شریف مرتضی خواند و در ربیع اول سال ۴۴۳ درگذشت^۱ .

بطحاء : نام چهار جایگاه است .

۱ - بطحاء ذی قار جایگاهی است نزدیک ذی قار^۲ که در آن جنگی میان
ایرانیان و تازیان روی داد و تازیان پیروز شدند^۳ .

بغداد : نام دو جایگاه است .

شهر مشهور و معروف که در باره ضبط و اشتقاق نام آن بتفصیل در المعجم
(معجم البلدان) گفتگو کرده ام . (رجوع به معجم البلدان شود .)^۴

بَغْدَادُ^۵ : نام چهار جایگاه است . (این کلمه تصغیر بغداد است) .

۱ - گمان میکنم از ناحیه های حله مزیدیه در عراق باشد .

۲ - شهرکی است میان خوارزم و جبل (از جهت ترکستان نزد ترکان مشهور
است) نام آن را از مردم خوارزم هنگامی که در آنجا بودم بسیار می شنیدم^۶ .

بلجان : نام دو جایگاه است .

شهری است از ناحیه های بصره میان آن شهر و عبادان (آبادان) و من (یا قوت)
بسال ۵۹۰ در آن شهر بودم آنجا لنگرگاه کشتیهایی است که از سرزمین هند کالا
می آورند و سپس آنها را از آنجا به شهرکی بنام محرز در جزیره عبادان منتقل می کنند .
۲ - دهکده ای است در مرو .

از منسوبان بدان : محمد پسر عبدالله بلجانی که بسال ۲۷۶ درگذشت .

۱ - جایگاه دیگر در شام است .

۲ - رجوع به حرب ذیقار در بلعمی و دیگر تاریخها شود ،

۳ - سه جایگاه دیگر در مکه و دیگر ناحیه های عربستان است کلمه بطحاء بمعنی
سیلگاه پهناوری است که در آن سنگریزه باشد .

۴ - بغداد دیگر در نزدیک مکه است .

۵ - مؤلف از یاد کردن بطیحه ها بمعنی آبهای شیرین غفلت کرده است صاحب حدود
العالم نه بطیحه آورده که هفتم آن بطیحه بخارا است و گوید . او را آوازه بیکند خوانند
اندر بیابانست . رجوع به ص ۱۷ حدود العالم چاپ دانشگاه شود .

۶ - دو جایگاه دیگر در حلب است رجوع به ص ۶۱ متن شود .

بَلَد : نام شش جایگاه است .

۱ - **بلد کرج** که آن را ابودلف قاسم پسر عیسی عجلای آبادان کرد و بنام بلد خواند.
از منسوبان بدان : ابوالحسن علی پسر ابراهیم پسر عبدالله پسر عبدالرحمان
بلدی معروف به علان کرجی . وی از حسن پسر اسحاق عجلای تستری (شوشتری) روایت
کرد و گروهی از مردم همدان از وی روایت دارند بیشتر کسانی را که بدان منسوب اند
کرجی می گویند .

۲ - شهرکی معروف است از ناحیه های دجیل نزدیک حظیره و حرّبی از
ناحیه های بغداد .

۳ - شهر NSF را نیز بلد خوانند و منسوبان بدان را بلدی گویند همچون
ابوبکر محمد پسر ابونصر احمد پسر محمد پسر ابونصر بلدی پیشوای نامور محدثان
که از ابوالعباس جعفر پسر محمد مستغفری و جز وی حدیث شنید و او را جانشینی است
که بهمینسان به بلد منسوب است .

۴ - منسوب به شهر مروالرود را نیز بلدی خوانده اند چون ابومحمد پسر ابو
علی حسن پسر محمد بلدی که شیخ شایسته ای از مردم پنج ده بود پدر وی را بلدی
خواندند چه او از مردم مروالرود بود و اهل پنج ده از مردم دهکده های پنجگانه
بودند و چون وی در مروالرود سکونت گزید او را بلدی خواندند بلدی بسال ۵۴۹ یا
۴۸ درگذشت . (از ابوسعید)

بَنان : نام دو جایگاه است :

۱ - دهکده ای است در مرو که گروهی از خداوندان دانش و حدیث از آنجا
برخاسته اند .

از منسوبان بدان : علی پسر ابراهیم بنانی مروزی ... وی از خالدی پسر صبیح^۱
و خارجه پسر مصعب و جز آن دو از مروزیان حدیث شنید . چنین است گفته حاکم
ابوعبدالله و محمد پسر طاهر مقدسی . و ابن ماکولا گفت :

بنانی (به ت) از دهکده های قرشیز^۲ : از اعمال نیشابور^۳ است .

۱ - ن . ل : صبح . ۲ - عرب آن طریقت است و اکنون آنجا را کاشمر خوانند .

۳ - جایگاه دیگر بنام سکه بنانه در بصره است . رجوع به ص ۶۷ متن شود .

بَنَّا^۱ : نام دو جایگاه است .

۱ - دهکده‌ای است در بغداد بر ساحل دجله در پایین کلوازا^۲

بَنانه : رجوع به بنا شود .

بَوَازِیج : نام دو جایگاه است .

۱ - بوازِیج انبار . بلاذری در بخش مربوط به فتح انبار بدست خالد پسروید می‌گوید و جریر پسر عبدالله بجلی بوازِیج انبار را فتح کرد و تا هم‌اکنون گروهی از موالی وی در آنجا هستند^۳ .

بَوَّانٌ : نام سه جایگاه است .

۱ - شَعْب بَوَّان : که (بزرگترین و نامبردارترین آنها و پاکیزه‌ترین سرزمین خدا است) میان ارجان و نو بندجان در سرزمین فارس است و این همان جایگاهی است که در باره آن گفته شده است : بهشتهای گیتی چهار است . غوطه دمشق و شعب بَوَّان و سغد سمرقند و اُبُلَّه (و غوطه دمشق بهترین آنهاست) و شعب بَوَّان را شاعران در اشعار خویش آورده اند شاعر می‌گوید .

اذا اشرف المحزون من رأس قلعة علی شعب بَوَّان استراح من الكرب^۴
و ایات دیگر این قصیده را با دیگر آثار نظم و نثر در صفت این موضع یاد کرده‌ام. متنبی نیز چون از شعب بَوَّان گذشته از آن در شعر خویش نام برده است .

۲ - جایگاهی است پردرخت، باصفا و خرم ... میان سرزمین فارس و کرمان.

۳ - دهکده مشهوری است بردروازه اصفهان که قاضی ابوبکر محمد بن حسن پسر احمد پسر عبدالله پسر احمد بَوَّانی بدان منسوب است . وی در اصفهان از ابوبکر بن مردویه حافظ و در بغداد از ابوبکر برقانی حافظ و جز آن دو حدیث شنید بَوَّانی در

۱- گاه آن را بنانه نویسند .

۲ - جایگاه دیگر دژی است در اندلس . رجوع به ص ۶۷ متن شود در باره (بند)
های مختلف و فهرست سرزمینهای خلافت اسلامی شود .

۳ - بوازِیج دیگر بین تکریت و اربل است رجوع به ص ۶۷ متن شود .

۴ - هر گاه آدم اندوهگین از سرپشته یا زمین بلندی بر شعب بَوَّان مشرف شود از اندوه رهایی یابد .

صفر سال ۴۰۱ متولد شد و در ذیقعدہ سال ۴۸۴ درگذشت .

بُور : رجوع به بوره شود .

بُورَة^۱ : نام سه جایگاه است .

۱ - **بورہ یا بوری** : دهکده‌ای است در بغداد نزدیک عکبرا ابو نواس گوید .
ولا ترک المدام بین القرى المرخ فبورى فالجوسق الخرب . (باده‌گساری را میان قرای
مرخ و بوری و کوشک ویرانه ترک نکردم) .

۲ - **بور** شهری است در فارس .

بُورَنَجَرْد^۲ : نام دو جایگاه است .

۱ - دهکده‌ای است در مرو برکنار دشت .

منسوبان بدان : ابواسحاق ابراهیم پسر هلال پسر عمرو پسر سیاووس (سیاوش)
هاشمی بوزنجردی . وی از علی پسر حسن پسر شقیق و جز او حدیث شنید و احمد پسر
محمد پسر عباس از وی روایت کرد . ابواسحاق بسال ۲۸۹ هـ درگذشت .

۲ - دهکده‌ای است در همدان^۳ فاصله یک بارانداز از همدان در بخش نزدیک
به ساوه .

منسوبان بدان : ابو یعقوب یوسف پسر ایوب پسر یوسف پسر حسن پسر وهره
همدانی بوزنجردی وی پیشوایی پرهیزکار و پارسا بود ، فقه را نزد علی ابو اسحاق
شیرازی فراگرفت و از وی و ابوبکر خطیب حدیث شنید و ابوسعید از ابو یعقوب سماع
حدیث کرد و ابوسعید درگذشت ابو یعقوب را بسال ۵۳۵ نوشته و گفته است وی در بامین
قصه بادغیس هرات زندگانی را بدروود گفته است .

بوزَنشاه : نام دو جایگاه است .

۱- گاهی با (ی) مقصوره و گاه با (ه) و نسبت به رد و صورت بوری است .

۲ - مؤلف می‌نویسد . «معنی آن بفارسی عمل بوزن است» . در این کتاب و در
متنهای دیگر تازی گرد یا کرد را که بمعنی کرده یا عمل است معرب کرده و بصورت جرد
آورده اند کرد را نیز در فارسی هم بفتح کاف و هم بکسر آن در لهجه‌های محلی تلفظ میکنند
۳ - یاقوت بنقل از ابوسعید می‌نویسد که . (ن) در بوزنجرد همدان مفتوح و در بوزنجرد
مرو ساکن است تا تفاوتی میان آن دو باشد ، ولی معنی هر دو یکی است .

۱ - بوزن‌شاه‌کهنه دهکده‌ای از مرو بود که ویراند شد و مردم آن به بوزن‌شاه نو رفتند .

از منسوبان بدان : ضراب‌پسر عمرو و پسر عبدالرحمان بوزن‌شاهی . وی تابعی بود و از ابن عمرو روایت کرد .

۲ - بوزن‌شاه نو ، که آن نیز از دهکده‌های مرو است .

بهقباد^۱ : نام سه جایگاه است و همه آنها از ناحیه‌های بغداد است .

۱ - بهقباد بالا از ناحیه‌های بغداد است و از فرات سیراب میشود و شش طسوج^۲ است .

۲ - بهقباد میانه نیز استانی است از ناحیه‌های بغداد و چهار طسوج است که یکی از آنها نهر الملك است .

۳ - بهقباد پایین پنج طسوج است که کوفه یکی از آنها است و طسوج مانند کوره (شهر یا استان) یا ناحیه است .

بیار : نام دو جایگاه است : ۱- شهر زیبایی از ناحیه‌های کومش^۳ (قومس) میان بیهق و بسطام است که گروهی از خداوندان دانش از آن برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : ابولعباس احمد پسر علی ادیب وی بگفته عبدالغافر فارسی در نیشابور حدیث شنید .

دیگری ابوالحسن علی پسر محمدیاری ادیب . او را تصنیف‌هایی است (همچون شرح حماسه که آن را خوب شرح کرده است) او مصاحب (قاضی) ابوسعید سیرافی بود^۴

۱ - بمعنی زمین پاکیزه و طیب قباد است . از لسترنج و رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۲ - در برهان تسواست و در حاشیه آقای دکتر معین کلمه را بمعنی محل و ناحیه آورده‌اند و گویند پهلوی آن تسوک Tasuk و معرب کلمه طسوج است و صاحب مآذنی الادب طسوج را بمعنی کرانه و ناحیه آورده است . معنی دیگر کلمه را در مقیاسات بکار می‌برند . رجوع به برهان و حاشیه آن شود .

۳ - مرکز آن دامغان بود (از لسترنج در ذیل قومس) در حدود العالم کومش است .

۴ - نسخه بدل : از ابوسعید حدیث شنید .

۲ - از دهکده‌های نسا در خراسان است .

بیروزکوه^۱ : نام دو جایگاه است .

(مؤلف جزء اول این نام مرکب زافیروزه انگاشته و گوید معنی آن بفارسی (جبل الارزق) کوه کبود یا فیروزرنگ است)^۲

۱ - دژ استواری است که پایتخت جبال غورمیان هرات و غزنه است و خاندان سام یا شاهان غور : غیاث الدین و برادر وی شهاب الدین دو پسر سام که در روزگار ما بر بیشتر خراسان و شهرهای هند دست یافته بودند در آنجا (فیروزکوه) مستقر بودند سپس آن خاندان منقرض شدند و بجز ممالیکی از آنان که بر برخی از شهرهای هند چیرگی داشتند کسی بجای نماند و ممالیک مزبور هم اکنون (زمان یاقوت) شاهان مسلمان آن سرزمین اند و من در باره تاریخ آنان کتاب جداگانه‌ای نوشته‌ام .

۲ - دژ استواری است که من آن را در کناره طبرستان (از ناحیه ری) دیده‌ام دژ مزبور نزدیک کوه دنباوند (دماوند) است . ربضی دارد که آن را وبمه گویند من آن را بسال ۶۱۶ دیدم و ویرانی بدان راه یافته بود .

بیضاء^۳ : نام شانزده جایگاه است .

۱ - شهر بنامی است در فارس .

از منسوبان بدان : قاضی ابوالحسن محمد پسر قاضی ابوعبدالله محمد پسر احمد پسر محمد بیضاوی ، وی فقیه شافعی بود . خطیب ابوبکر و جزوی از او روایت

۱ - در لسترنج (سرزمینهای خلافت شرقی) فیروزکوه و در اینجا نیز کلمه مغرب پیروزکوه است .

۲ - لسترنج می نویسد یاقوت درباره پایتخت عظیم غوریان در سالهای میان ۵۴۳ و ۶۲۲ ه در فیروزکوه یا پیروزکوه (یعنی کوه فیروز) سخن گفته است . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۳ - تأیید ابیض است بمعنی سپید و نسبت بدان بیضاوی است در لسترنج بیزا (البیضا ای بلدة البیضاء) در فارس و در جای دیگر می نویسد . این نام از نامهای عربی نادری است که ایرانیان برگزیده اند (ولی آن را بیزا تلفظ می کنند نام فارسی آن نسا یا نسانک است و معنی آن ، خانه سفید یا کاخ سپید است .

کردند امر قضاء يك چهارم كرخ را برعهده داشت . وی در حدیث راستگو بود و در شعبان ۴۶۸ درگذشت .

۲ - سرزمینی است دارای نخلستان و آب در پایین تاج و بحرین .

۳ - شهری است در پشت باب و ابواب (در بند) در بلاد خرز^۱

بَیْکَنْد^۲ : نام دو جایگاه است .

۱ - شهرکی است در ماوراءالنهر به مسافت يك بارانداز از بخارا که گروهی از عالمان از آنجا برخاسته اند و ویرانه است .

۲ - بیکنده . دهکده ای است در طبرستان برکناره باول^۳ و آن رود بزرگی است که سمعانی آن را در ذیل بیکنده آورده است .

بَیْل : نام دو جایگاه است .

۱ - ناحیه ای است به ری .

از منسوبان بدان : عبدالله پسر حسن پسر ایوب بیلی پارسا . وی از سهل پسر زنجله و جزوی حدیث شنید و ابو عمر پسر نُجَید از او روایت کرد .
۲ - دهکده ایست در سرخس .

از منسوبان بدان : محمد پسر حمدون پسر خالد بیلی وی از محمد پسر عبدالوهاب پسر ابوتمام عسقلانی روایت کرد و ابوالحسن جوهری از وی روایت دارد .
بَیْنَ الْقَصْرَیْن : (میان دو کاخ) نام دو جایگاه است .

۱ - جایگاهی است به بغداد در باب الطاق و مراد این است که میان کاخ اسماء دختر منصور و کاخ عبدالله پسر مهدی واقع بود^۴ .
بَیْنُونَه : نام چهار جایگاه است .

۱ - برای شناختن مواضع دیگر رجوع به ص ۷۷ متن شود .

۲ - بکسر (ب) هم آمده است . در حدود العالم در متن بیکند و در حاشیه بیکند و در سرزمینهای خلافت شرقی بیکند است .

۳ - در حدود العالم نیز رود باول . رجوع به فهرست آن ذیل رود و نهر شود .

۴ - بَیْنَ الْقَصْرَیْن دیگر در مصر است رجوع به ص ۷۹ متن شود .

۱ - جایگاهی است در بحرین میان بحرین و عمان و از آنجا تا بحرین شصت فرسنگ است^۱ .

بَيْنَ النَّهْرَيْنِ : نام دوجایگاه است .

۱ - استانی است در سوی شرقی بغداد نزدیک قاطول دارای دهکده‌ها و کشتزارها^۲ .

۴ - بینونه‌ها و بینون دیگر در یمن و دیگر نقاط است . رجوع به ص ۷۹ متن شود .

۱ - بین النهرین دیگر در نصیبین است . رجوع به ص ۷۹ متن شود .

حرف ت

تارم^۱: نام دوجایگاه است .

۱ - ناحیه پهنآوری است در کوههای بلندی میان قزوین و گیلان که در آن دهکده‌های بسیار است ولی شهری بنام درمیان آنها نیست . (من آن را دیده‌ام)
از منسوبان بدان : احمد پسر یحیی تارمی مقری و جزوی .

۲ - شهرکی است در پایان مرزهای فارس .

تربان : نام سدجایگاه است .

۱ - از دهکده‌های سمرقند .

از منسوبان بدان : ابوعلی محمد پسر یوسف پسر ابراهیم تربانی فقیه . وی از صغانی و جز او روایت کرد .^۲

تستمر^۳ : نام دوجایگاه است .

۱ - شهر بزرگ بنامی است از بزرگترین شهرهای خوزستان که گروه بسیاری از خداوندان فضل بدان منسوب‌اند .

۱ - در برهان و برخی از متنها تارم آمده است و آن را بصورت طارم و ترم هم نوشته‌اند . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی ذیل طارم و فهرست حدودالعالم ذیل تارم شود .
۲ - جایگاه‌های دیگر در عربستان است .

۳ - دیگران تستر ضبط کرده‌اند . رجوع به فهرست لسترنج (سرزمینهای خلافت شرقی) شود . در حدودالعالم شوشتر است و در حاشیه همین متن آمده است : و شهر بزرگی در خوزستان گشوده شد که عامه آن را ششتر نامند و جامه‌های شوشتری و بسیاری از عالمان بدان منسوب‌اند .

۲ - کوهی است در بغداد که آن را تستریون گویند و نسبت بدان تستری است
(مانند نسبت به تستر نخست)

از منسوبان بدان : ابوالقاسم هبة الله پسر احمد پسر عمر حریری تستری . ابو
سعد سمعانی بدینسان وی را به تستر دوم نسبت داده و گفته است او از ابوطالب عشاری
روایت کرد .

تکاف^۱ : نام دو جایگاه است .

۱ - ناحیه‌ای در نیشابور دارای دهکده‌ها و مرکز آن نزر آباد است . از بیهقی

۲ - تکاف دیگر از دهکده‌های جوزجان (گوزگان) نزدیک بلخ است .

توث : نام چهار جایگاه است .

۱ - از دهکده‌های اسفراین .

از منسوبان بدان : ابوالقاسم علی پسر طاهر توثی . وی به بغداد از بومحمد
جوهری حدیث شنید و در دهکده خود بسال ۴۰۸ درگذشت .

۲ - از دهکده‌های مرو است .

از منسوبان بدان : ابوالفیض بحر پسر عبدالله پسر بحر توثی مروزی ، وی
ادیب بود .

۳ - از دهکده‌های بوشنگ از ناحیه‌های هرات .

۴ - توثه (زیادت هاء) کویبی است درسوی غربی بغداد پیوسته به شونیزیه .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر احمد پسر علی قطان توثی از پارسیان
وی از ابوالغنائم محمد پسر علی پسر حسن روایت کرد، و ابوبکر پسر موسی گفت، گروهی
از وی برای ما روایت کرده‌اند .

۱ - لسترنج بنقل از مقدسی آن را تک آب خوانده است . و تکاب یا تکاو هم میتوان
نوشت . و تکاو ضبط فارسی آن است . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۲ - درمقن . نزا باد .

تُوج^۱: نام دوجایگاه است .

۱ - شهری است نزدیک کازرون از استان اردشیر خرّه فارس که گروهی بدان منسوب اند^۲ .

تُوران: نام دوجایگاه است .

۱ - توران را بر مجموع بلاد ماوراءالنهر اطلاق میکنند یا توران بلاد هیاطله است و پادشاه آن را تورانشاه گویند^۳ .

تُوز: نام دوجایگاه است .

۱ - از دهکده های سمرقند است .

از منسوبان بدان: محمد پسر ابراهیم پسر خطاب توزی ورسیننی . وی از عباس پسر فضل پسر یحیی و جز او روایت کرد و پسر وی از ابواللیث نصر پسر محمد پسر ابراهیم توزی حدیث شنید و روایت کرد .

۲ - از دهکده های مرو . ابوسعید (سمعانی) گوید بیشتر مردم آن را توث می نامند .
تُون^۴: شهری است از ناحیه های قوهستان نزدیک قاین از بلاد خراسان . (و مردم آن همچنان اهل سنت و صلاح بودند تا ملاحده بر آنجا استیلا یافتند و در نتیجه فساد بآنان راه یافت .

از منسوبان بدان: احمد پسر عباس تونی . وی از اسحاق پسر ابواسحاق و جزوی و همچنین از اسماعیل پسر عبدالله تونی خادم مسجد عقیل در نیشابور حدیث کرد^۵ .

۱ - لسترنج توز و توج هر دو روایت کرده . رجوع به فهرست (سرزمینهای خلافت شرقی) شود . در حدود العالم نیز در یک جا توج و در جای دیگر توز آمده و مؤلف آن می نویسد ، جامه های توزی از آنجا برند . رجوع به فهرست چاپ دانشگاه شود .

۲ - توج دیگر در بادیه است ، رجوع به ص ۸۵ متن شود .

۳ - توران دیگر دهکده ای است در حران . رجوع به ص ۸۵ متن شود .

۴ - هم اکنون شهر مزبور را فردوس نامند . با اینهمه هم اکنون نیز مردم فردوس در سادگی و درستی و راستی سرآمد مردمان آن ناحیه اند .

۵ - جایگاه دیگر تونه جزیره ای است به مصر . رجوع به ص ۸۶ متن شود .

حرف ت

ثَرَيَّا^۱: نام چهار جایگاه است.

۱ - بناهایی بود که معتضد آنها را در بغداد (نزدیک تاج) در سوی شرقی بنیان نهاد برای گردشگاه و جایگاه تفریح^۲ .
ثَغَر^۳: نام پنج جایگاه است .

۱ - ثغراسیبجاء^۴ و آن از ثغره‌های ترك است در ماوراءالنهر .

از منسوبان بدان : طالب پسر قاسم ثغری فقیه اسبیجایی و جز او

۲ - ثغر فراوه نزدیک دیلم .

از منسوبان بدان : محمد پسر احمد پسر حسین غطریفی جرجانی ثغری از

ثغرفراوه^۵ و اسماعیلی در روایت از وی تدلیس میکرد و می گفت . بما خبر داد محمد

پسر احمد ثغری^۶ .

۱ - بمعنی ستاره پروین ، مؤلف می نویسد نام ستاره‌ای است در آسمان اول

۲ - سه جایگاه دیگر در عربستان است . رجوع به ص ۸۷ متن شود . ۳ - مؤلف می نویسد . هر جایگاه نزدیک دشمن را ثغر (مرز - سرحد) نامند زیرا این کلمه مأخوذ از ثغره بمعنی شکاف در دیوار است و بنا بر این ثغرها بسیار است و ما آنها را یاد میکنیم که یکی از مردم هوشمند بدان منسوب باشد . ۴ - در حاشیه آمده است که اسبیجاء پیوسته به بلاد فرنگ است .

و صاحب حدود العالم آرد . ناحیتی است بر سرحد میان مسلمانان و کافران (ص ۱۷)

۵ - در حدود العالم (فراو) و در لسترنج فراوه است . رجوع به فهرست دو کتاب

مزبور شود .

۶ - سه جایگاه دیگر در شام و ناحیه‌های دیگر است . رجوع به ص ۸۸ متن شود .

ثَلَاث^۱: نام سه جایگاه است .

۱ - سوق الثلثاء . کویی است از مشهورترین کویهای بغداد که در آن بازارهای جامه است .

ثَنِيَّة^۲: نام ده موضع است .

۱ - ثنية العسل: میان نهاوند و همدان است و همانجایی است که فرمانده سپاه ایران در جنگ نهاوند بدانجا گریخت و در آنجا استرانی بود که عسل بار داشتند و مانع راه یافتن و نفوذ وی بدانجا گشتند از اینرو دشمنان بر او دست یافتند و کشته شد و از آن سبب بدین نام شهرت یافت^۳.

۱ - بمعنی روز سه‌شنبه . دو جایگاه دیگر در بادیه است رجوع به ص ۸۹ متن شود.
۲ - اسم جنس است و در اینجا برخی را که بصورت نام خاص درآمده می‌آوریم.
بیگمان باید با مضاف‌الیه آن نقل شود از نظر لغت ثنیه بمعنی هر راه گشاده میان دو کوه است (دره) که انسان از آن به فضا و دشت میرسد و برخی گفته‌اند که ثنیه هنگامی بدین اصطلاح بکار می‌رود که آن را پیموده باشند و نمی‌توان هر دره را ثنیه نامید .
۳ - نه جایگاه دیگر در شام و عربستان است . رجوع به ص ۹۰ متن شود .

حرف ج

چار : نام چهار جایگاه است .

۱ - از دهکده‌های اصفهان است که گروهی از خداوندان دانش از آنجا برخاسته‌اند.
از منسوبان بدان : ابوالطیب عبدالجبار پسر فضل پسر محمد (پسر احمد) جاری
وی از ابو عبدالله محمد پسر ابراهیم جرجانی (گرگانی) (بگفته ابن منده) و هم از
ابوبکر زاکر پسر محمد پسر عمر پسر سهل جاری برانی روایت داشت و بسال ۵۵۱
درگذشت .

۲ - دهکده‌ای است در بحرین از آن عبدالقیس و آنگاه از بنی عمر عبدالقیس^۱.
جَبی^۱ : نام چهار جایگاه است .

۱ - استان و شهری است دارای دهکده‌ها و کشتزارها از ناحیه‌های خوزستان .
از منسوبان بدان : ابوعلی و پسرش ابوهاشم جبایی و پدر و پسر هردو معتزلی
بودند . ابوعلی محمد پسر عبدالوهاب بسال ۳۱۳ درگذشت و پسر او هاشم عبدالسلام
بسال ۳۲۱ جهان را بدرود گفت .

۲ - دهکده‌ای است از نهر وان .

از منسوبان بدان : ابو محمد دعوان پسر علی پسر حماد جبایی (مقری) ضریر
وی از ابوالخطاب پسر بطر و ابو عبدالله نعالی روایت کرد.

۳ - از دهکده‌های شهر ابان نزدیک بعقوبا در راه خراسان است . دهکده‌ای

۱ - دو جایگاه دیگر در مدینه و موصل است رجوع به ص ۹۲ متن شود .

بزرگ و آباد است و برخی آن را (جبة) خوانند و نسبت بدان جبّی است . رجوع به جبّی شود^۱ .

جَبْرین: نام چهار جایگاه است .

۱ - جبرین فستق^۲ دهکده‌ای است بردومیلی حلب^۳ .

جَبَل^۴: نام هشت جایگاه است .

جبل فضه (کوه سیم) و آن کوه پنجه‌پیر است و چنین می‌پندارم که از ناحیه‌های بلخ باشد .

از منسوبان بدان: ابواسحاق ابراهیم پسر شازجبل‌ی ساکن هرات. وی در هرات از محمد پسر عبدالرحمان سامی^۵ هروی و محمد پسر اسحاق پسر خزیمه و جز آن دو حدیث روایت کرد .

۲ - جبل: نامی است که در میان عامه بر اقلیم معروف به عراق عجم (اراک) اطلاق می‌شود همچون همدان (و دینور و جرباذقان = گلپایگان) و اصفهان و ری و قزوین و ناحیه‌ها و شهرهای میان شهرهای مذکور از این اقلیم گروه بسیاری (از خداوندان دانش) برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان: علی پسر عبدالله پسر جهم همدانی جبلی . وی از محمد پسر علی و جیهی روایت کرد و ابوحازم عبدّوی (نسبت وی چنین است) از وی روایت دارد .

۱ - جایگاه دیگر از ناحیه‌های هیت است .

۲ - معرب پسته فارسی .

۳ - سه جایگاه دیگر از دژهای بیت المقدس (بیت جبرین) و دهکده‌های حلب (یا مضاف‌الیه قورسطایا) و دمشق و بعلبک است یا قوت می‌نویسد: این کلمه لغتی (لهجه) است در جبریل . رجوع به ص ۹۴ متن شود .

۴ - یا قوت می‌نویسد . جبال بسیار و بیشمار است و در اینجا اعلامی را می‌آورم که گروهی از راویان بدانها منسوب‌اند .

۵ - ن . ل شامی .

۳ - جبل جور : استانی است در دیار بکرکه ارمنیان در آن سکونت دارند^۱
جَبَلَة : نام پنج جایگاه است .

۱ - دهکده‌ای است در بحرین از آن خاندان عبدالقیس و آنگاه خاندان عامر
از همان قبیله^۲ .

جُبَة : نام پنج جایگاه است .

۱ - دهکده‌ای است در نهر روان از ناحیه‌های بغداد .

از منسوبان بدان : ابوالحسین احمد پسر عبدالله پسر حسین پسر اسماعیل پسر
جبی مقری ، ابوعلی اهوازی از وی روایت کرد و این همان دهکده‌ای است که در
جبی هم نام آن آمد (رجوع به جبی شود) .

۲ - دهکده‌ای است از بغداد نزدیک بعقوبا و شهرابان از ناحیه‌های راه خراسان
جایگاهی بزرگ و آبادان است .

از منسوبان بدان : ابوالسعادات محمد پسر مبارک پسر محمد پسر حسین جبّی
سلمی . وی به بغداد رفت و در آنجا اقامت گزید و کسب دانش کرد و حدیث شنید و
بسال ۵۸۵ درگذشت . (وی حدیث نیز روایت کرد) . و این دهکده نیز در جبّی
(ج ب با) یاد کرده شد^۳ .

جَرَبَانَقان : نام دو جایگاه است .

۱ - شهری است بین کرج و همدان و ایرانیان آن را ذربایکان^۴ نامند . و گروه
بزرگی از خداوندان علم و کتابت از آن برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : قاضی ابواحمد عبیدالله پسر احمد پسر اسماعیل پسر عبدالله

۱ - پنج جایگاه دیگر در اندلس و حمص و مصر و بیت المقدس واقعند . و در حاشیه
آمده است . جبل سماق ناحیه‌ای است در سوی غربی حلب که بیشتر ساکنان آن از ملاحده
اسماعیلی‌اند و بخشی از آن خدایگان حلب و قسمتی از آن متعلق به ملاحده است .
۲ - چهار جایگاه دیگر در نجد و تهامه و ساحل دریای شام و حجاز است . رجوع
به ص ۹۶ متن شود .

۳ - سه جایگاه دیگر در مصر و بعلبك و عربستان است . رجوع به ص ۹۷ متن شود .

۴ - ن ل : ذربارگان .

عطار جرباذقانی^۱ که قاضی آنجا بود . وی از ابوبکر پسر مردویه اصفهانی حافظ روایت کرد .

۲- جرباذقان^۲ شهری است میان استرآباد و جرجان .

از منسوبان بدان : نصیر جرباذقانی فقیه حنیفی که در فقه مهارت داشت .

جرجسار^۳ : نام دوجایگاه است ،

۱ - دهکده‌ای در مرو .

۲ - از دهکده‌های بلخ .

از منسوبان بدان : ابوجعفر محمد پسر عبدالرحیم پسر محمد پسر احمد

جرجساری (بلخی) . وی از ابوبکر محمد پسر عبدالله شومانی روایت کرد و ابو حفص

عمر (پسر محمد) پسر احمد نسفی از وی روایت دارد .

جَرَکان : نام دوجایگاه است .

۱ - از دهکده‌های اصفهان .

از منسوبان بدان : ابوالرجاء محمد پسر احمد پسر محمد جرکانی یکی از

حافظان بنام . وی از ابوبکر پسر ریزه و ابوطاهر محمد پسر احمد پسر عبدالرحیم

کاتب و طبقه آن دو روایت کرد و در حدود سال ۵۱۴ درگذشت و ابوطاهر (سلفی) و

ابوسعبد (سمعانی) وی را در معجم‌های شیوخ خود یاد کرده‌اند .

۲ - دهکده‌ای است در جرجان .

از منسوبان بدان : ابوالعباس محمد پسر محمد معروف به جرکانی خطیب

جرکان وی بر ابوبکر اسماعیلی املاء (حدیث) میکرد .

جَروس : نام دوجایگاه است .

۱ - در متن عطار و گویا غلط چاپی باشد .

۲ - جرباذقان معرب گلپایگان و جرباذقانی معرب گلپایگانی است . نام جرباذقان

بصورتهای گلبیکان . کرباییکان گلبادکان آمده و مستوفی آن را بمعنی (جایگاه ورود)

یاد کرده است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۳ - گویا معرب گرگسار باشد .

۱ - شهری است در خراسان میان هرات و غزنه در سرزمین غور^۱ .
جزیره^۲ : نام پانزده جایگاه است .

۱ - جزیره اقور (وابورهم گویند) و آن میان دجله و فرات است و از شهرهای آن حران و رها^۳ و رقه و راس عین و نصیبین و جز اینها است و جزیره را تاریخی است که آن را (ابوعروبه حرانی) تألیف کرده است و گروهی بدانجا بصورت جزری منسوب اند^۴ .
جعفرانه^۵ : نام دو جایگاه است . بگفته سیف بن عمر نخستین کسانی که به عراق آمدند تا با ایرانیان نبرد کنند اینها بودند : حرمله پسر مربطه و سلمی پسر قین که هر دو از مهاجران و از شایستگان صحابه (پیامبر) بودند . آنها به اطمینان و نعمان و جعفرانه با چهار هزار تن از قبیله های تمیم و رباب فرود آمدند^۶ .
جعفریه : نام سه جایگاه است .

۱ - کوی بنام و بزرگی است در بغداد^۷ .

جلولا : نام دو جایگاه است .

۱ - یکی از تسوی (طسوج) سواد بغداد در راه خراسان است و آن رودی است که برکناره آن چندین دهکده و (شهرکی)^۸ است و در همین ناحیه مسلمانان با ایرانیان

۱ - جروس دیگر آبهایی است در نجد . رجوع به ص ۱۰۱ متن شود .

۲ - مؤلف گوید : پیداست که جزایر بیحد و حصر است و ما آنها را یاد میکنیم که اسم خاص اند و بجز بدین نام شناخته نمی شوند و شاید هم در درون آب نباشند و منسوب بدانها جزیری است .

۳ - آهنگ رهاوی بدینجا منسوب است .

۴ - جزایر دیگر در اندلس و زنگبار و مصر و عربستان و موصل و افریقیه و یمامه واقع اند . رجوع به ص ۱۰۳ متن شود .

۵ - و بروایتی بکسر (ج) و (ع) و (ر) مشدد ضبط نخست لغت (لهجه) مردم عراق و ضبط دو لغت (لهجه) مردم حجاز است .

۶ - جعفرانه دیگر میان طائف و مکه است . رجوع به ص ۱۰۴ متن شود .

۷ - جایگاه دیگر در مصر است رجوع به ص ۱۰۴ متن شود .

۸ - ن. ل. شهری .

نبرد کردند که بشکست ایرانیان منتهی شد چنانکه در کتابهای فتوح آمده است^۱.

جُنُبْد^۲: نام دوجایگاه است.

۱ - دهکده‌ای است در نیشابور.

از منسوبان بدان: محمد پسر احمد بخاری جنبذی و جزوی.

۲ - شهری است در فارس و عامه ایرانیان آن را کُنْبذ (نکاف) گویند.

جَنْد^۳ شهر بزرگ بنامی است در مرزهای بلاد ترك بر سمت خوارزم که میان

آن و بلاد ترك نزدیک به ده روز راه است.

از منسوبان بدان: قاضی یعقوب (پسر شیرین) جندی ادیبی فاضل بودویکی

از اصحاب ابوالقاسم زمخشری بشمار میرفت^۴.

جَنْقَان: نام دوجایگاه است.

۱ - ناحیه‌ای است در فارس.

۲ - جَنْقَان آخِشَه جایگاهی است در خوارزم.

جو بار^۵: نام چهار جایگاه است.

۱ - جلولای دیگر در افریقیه است. رجوع به ص ۱۰۶ متن شود.

۲ - گویا معرب کُنْبذ است مانند جَنْبَذ معرب کَنْبَاد که ابن حوقل آن را بنام ینابذ و مقدسی جَنْاود و یاقوت کَنْبَذ آورده است و در برخی از متنها بنام کَنْبَذ و کَنْبَذ نیز آمده است. کَنْبَاد ۷۰ دهکده دارد و آب آن از قنات شکفت آوری است که بگفته ناصر خسرو ۴۰۰ ذراع عمق چاههای آن است و طول قنات آن تا منبع چهار فرسنگ است مرکز آن امروز جویمند و دیهه‌های بنام آن عبارت‌اند از مند. دلویی خیبری شهر (قصبه) نوغاب بیلند. بیدخت. باغ آسیا و جزاینها که فاصله آنها از هم در حدود نیم تادو فرسنگ است و برخی نیز بهم پیوسته‌اند از ناحیه‌های معروف دیگر آن کاحك در چهار فرسنگی و بر اکوه (چندین جایگاه بیلاقی) است. رجوع به لسترنج و فرهنگ جغرافیایی ایران و معجم البلدان و منابع دیگر شود. دهکده دیگری نیز در چهار فرسنگی مشهد بدین نام معروف است که آب آن را به کوه سنگی مشهد آورده‌اند و مؤلف از یاد کردن آنها غفلت ورزیده است.

۳ - درباره این ناحیه به ص ۵۲۹ سرزمینهای خلافت شرقی نیز رجوع شود.

۴ - جایگاه دیگر بنام جنده در سواد بابل است.

۵ - جو بفارسی نهر كوچك و بار بمعنی مسیلة (سیلگاه) یا محل جریان آب است و

بنابر این کلمه بمعنی سیلاب گاه نهر كوچك است (یاقوت)

- ۱- دهکده‌ای است در مرو و آن را جوبار بویه و بویونک نامند .
از منسوبان بدان : ابو محمد عبدالرحمان جوباری (بوینجی) . اوسعد نام
وی را در شیوخ خود آورده و گفته است . وی بعد از سال ۵۳۰ در گذشته است .
۲- جوبار هرات . از دهکده‌های آن است .
- از منسوبان بدان :** احمد پسر عبدالله جوباری ، وی حدیث ساختگی به
پیغمبر می‌بست . ابوسعید (سمعانی) در جای دیگر این جایگاه را بصورت جویبار
(بفتح ی) آورده که ما در جای خود آن را یاد خواهیم کرد .
- ۳- جوبار از کویپای اصفهان است . و گروهی (دانشمند) از آن برخاسته‌اند .
از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر علی سمسار جوباری . و ابو مسعود
عبدالجلیل پسر محمد پسر عبدالواحد پسر کوتاه جوباری حافظ ری از اصحاب پسر
مردویه و جز آناب روایت کرده .
- ۴- جوبار جرجان .
از منسوبان بدان : طلحه پسر ابوطلحه جوباری جرجانی وی از یحیی پسر
یحیی حدیث کرد و ابوبکر اسماعیلی از وی (حدیث) نوشت و رجوع به جویبار شود .
جَوْبَرُ : نام سه جایگاه است :
۱- دهکده‌ای است از نیشابور .
- از منسوبان بدان :** ابوبکر محمد پسر علی پسر محمد پسر اسحاق جوباری .
وی از حمزه پسر عبدالعزیز قرشی و جز او روایت کرد .
- ۲- دهکده‌ای است از سواد عراق^۱ .
جَوْنَق : نام سه جایگاه است :

- ۱- جایگاه سوم در دمشق است . رجوع به ص ۱۱۰ متن شود .
- ۲- اصل کلمه جوبه است که قاف را برای نسبت بدان افزوده‌اند و خراسانیان
جایگاهی را که در آن سبزیهای گوناگون بکارند جوبه می‌نامند و مردم نیشابور (بویژه)
جوبه را خانه کوچک می‌خوانند . در متن «خان» بفتح نون بی‌های ناملفوظ است . و رجوع به
برهان ذیل «خان» شود جوبه در برهان بمعنی دیگری است رجوع به کلمه مذکور شود و
معنی‌های باقوت از فرهنگها فوت شده است . در چوبک (برهان) نیز این معنی دیده نشد .

۱- دهکده یاخانی^۱ است در ناحیه‌های نسف در ماوراءالنهر .

از منسوبان بدان : احمد پسر علی پسر طاهر جو بقی ادیب شاعر . وی به عراق و خراسان رفت و در آنجا حدیث شنید و فقه را نزد ابواسحاق مروزی اکفانی آموخت .

۲- بصورت حوبه جایگاهی است بمروشاهجان .

از منسوبان بدان : ابوبکر تمیم پسر علی جو بقی شیخی صالح بود و ابوسعید (سمعانی) وی را در شیوخ خویش آورده است .

۳- بصورت حوبه جایگاهی است در نیشابور .

از منسوبان بدان : ابوحاتم احمد پسر محمد پسر ایوب پسر سلیمان جو بقی . وی از ابو عمر احمد پسر نصر حدیث شنید و حاکم ابو عبدالله از وی سماع حدیث کرد و گفت وی بسال ۳۵۰ درگذشت .
جور : نام دو جایگاه است :

۱- شهری است باصفا و پاکیزه و دارای بوستانها و (میوه‌های) فراوان در فارس^۲ . و «وَرْدِجُورِی»^۳ منسوب بدین شهر است و برخی گفته‌اند هم اکنون این شهر را فیروزآباد نامند^۴ که ابواسحاق فیروزآبادی بدان منسوب است . و علت تبدیل

۱- خان بمعنی کاروانسرا و فراهم هست .

۲- لسترنج می‌نویسد: شهر فیروزآباد را در قدیم جور می‌نامیدند و در حدود العالم کلمه گور آمده که گویا جور معرب آن است و در روزگار عضدالدوله دیلمی نیز آن را گور می‌خواندند و وی نام فیروزآباد را بر آن نهاد . رجوع به ص ۱۳۱ حدود العالم چاپ دانشگاه و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۳- وردجوری گل سرخی است از بهترین گونه‌های گل سرخ که در آفاق مشهور است . از این گل گلاب می‌ساختند و بگفته ابن حوقل آن را به دیگر شهرها بویژه هند و چین و خراسان و مغرب و شام و مصر صادر می‌کردند . از سرزمینهای خلافت شرقی ص ۲۹۲ و ص ۳۳۰ در حدود العالم نیز آمده است که : از «گور» گلاب جوری خیزد که بهمه جهان بپرند . ص ۱۳۱ چاپ دانشگاه .

۴- ن . ل : گویند که جور فیروزآباد است .

نام آن از جور به فیروز آباد در معجم (معجم البلدان خود یاقوت) یاد شده است.
از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر ابراهیم پسر عمران پسر موسی جوری
نحوی از اصحاب ابن درید ، وی بسال ۳۵۹ درگذشت .

۲- نام کویی است در نیشابور .

از منسوبان بدان : ابو طاهر احمد پسر محمد پسر حسین ظاهری^۱ حوری.
وی از عابدان مجتهد بود. حدیث شنید و آن را روایت کرد و در سال ۳۵۳ درگذشت.
همچنین محمد (پسر احمد) پسر ولید پسر ابراهیم پسر عبدالرحمان اصفهانی
ابوصالح جوری نزیل کوی جور نیشابور بود . وی بسال ۳۴۱ به جهان آمد .
جَوْزُق : نام دو جایگاه است :^۲

۱- یکی از ناحیه های نیشابور است .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر عبدالله پسر محمد پسر زکریای
(جوزقی) صاحب کتاب المتفق . وی بسال ۳۸۸ درگذشت .

۲- از ناحیه های هرات است .

از منسوبان بدان : اسحاق پسر احمد پسر محمد پسر یعقوب ابوالفضل
جوزقی هروی حافظ (ادربیسی وی را یاد کرده است) وی ثقة بود «در حدیث» در
سمرقند سکونت گزید و در همانجا بسال ۳۵۸ درگذشت .

جَوْسُق :^۳ نام هشت جایگاه است :

۱- از ناحیه های دجیل^۴ از شهرستانهای بغداد است. جایگاهی بزرگ دارای
درختان و بوستانها است و بفزونی میوه های گوناگون معروف است .

۱- ن. ل : طاهری .

۲- لسترنج از جوزقان هم نام می برد که یکی از دهکده های باخرز در خراسان
بوده است . رجوع به فهرست تألیف وی شود .

۳- بگفته ابن درید : جوسق معرب کوشك فارسی است . رجوع به برهان ذیل
کوشك وحاشیه آقای دکتر معین شود و یاقوت می نویسد : اصل کلمه بمعنی قصر (کوشك)
واقع در بوستان است .

۴- تصغیر : دجله .

۲- جوسق محدث (مَد) «كوشك نو» در دار خلافت بغداد است و آن خانه‌ای است که در روزگار مقتدر بالله (خلیفه) در میان بوستانها بنیاد نهاده شده است در وسط آن برکه‌ای از ارزیز سپید است که درازای آن ۳۰ ارش (ذراع) (دریست) ارش است. وصف آن در معجم (معجم البلدان) آمده است.

۳- از دهکده‌های نهروان است.

از منسوبان بدان: ابوطاهر خلیل پسر علی پسر خلیل پسر ابراهیم جوسقی ضریر قعری. وی در بغداد سکونت داشت و ابوسعید ام‌وی را در شیوخ خویش آورده و گفته است جوسقی بسال ۵۳۳ رگذشت.

۴- جوسق ابن مُهَاش: از دهکده‌های بغداد از ناحیه نهرالمک است.

۵- جوسق قیرزان از دهکده‌های ری است.

۶- دژ یا قلعه‌ای باشد در ری معروف بقلعه افرجان.

۷- جوسق خایفه نزدیک ری از روستای قصران داخل.

جَوْف: نام ده جایگاه است:

۱- جوف دار یا دارا، دهکده‌ای است در بحرین از آن شمس پسر سعد.

جَوَّیَّار: نام سه جایگاه است:

۱- از دهکده‌های هرات. بنا بر آنچه ابوسعید یاد کرده و گفته است:

از منسوبان بدان: دروغرن (خبیث) ابوعلی ا- مد پسر عبدالله تمیمی قیسی

۱- در متن چنین است ولی صحیح: قلعة الفرخان است. زیرا لسترنج بنقل از یعقوبی وابن رسته وابن حوقل می‌نویسد: و در ری قلعه دیگری بود که آن را قلعه فرخان می‌گفتند و بنام جوسق هم معروف بود. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۲- جوسق دیگر در مصر است. رجوع به ص ۱۱۳ متن شود. لسترنج از جوسقی هم بنام قصر جوسق در سامراء نام میبرد. رجوع به فهرست کتاب وی (سرزمینهای خلافت شرقی) شود.

۳- اصل جوف به معنی زمین هموار پست است.

۴- جایگاه‌های دیگر در بصره و سرزمین عاد و اندلس و سرزمین مراد و عمان و دیار بنی سعد و یمامه است.

۵- این ضبط متن است ولی فارسی زبانان کلمه را جویبار تلفظ کنند.

است. وی از ابن عیینه و وکیع روایت کرده و بآنها دروغ بسته است و ما در جوبار نیز از ابوسعید نقل کردیم که وی را جوباری گویند.

۲- از دهکده‌های سمرقند است بگمان سمعانی.

از منسوبان بدان: سمعانی، ابوعلی حسن پسر علی جوبباری سمرقندی را به جوببار سمرقند نسبت داده است. وی از عثمان پسر حسن هروی روایت کرد و داود پسر عفان نیشابوری از وی روایت دارد...

۳- کوچه جوببار در شهر نسف است.

از منسوبان بدان: ابوبکر محمد پسر سری پسر عباد جوبباری ملقب به جم. وی شیخ صالحی بود و مردگان را می‌شست، با محمد پسر اسماعیل بخاری دیدار کرد و از ابراهیم پسر معقل (م ق) و جز وی روایت آورد و عبدالله پسر احمد پسر محتاج جز وی از او سماع حدیث کردند.^۱
جوین: ^۲ نام سه جایگاه است.

۱- یکی از استانهای نیشابور است هنگامی که در آنجا بودم^۳ (یاقوت) جایی خوش‌منظر و با صفا بنظر می‌رسید آبادیهای آن‌همه بهم پیوسته بود کاریزهای بسیار داشت و بستانهایی داشت چنانکه مسافت طول آنها سه روز راه و پهنای آنها یک میل بود. نخستین آنها شهر کوچکی است بنام آزادوار که تا نزدیک نیشابور کشیده می‌شود و از آنجا تا نیشابور یک روز راه است. گروهی از پیشوایان بنام از آنجا

۱- مؤلف از یاد کردن دو جایگاه بنام جویم غفلت کرده است:

نخست دهکده‌ای است در پنج فرسنگی شمال غربی شیراز و آب شیراز از کاریزی است که از جویم بسوی شیراز می‌آید.

دوم: جویم ابی احمد در جنوب شرقی جهرم و ترکیب ابی احمد را از اینرو می‌آورند که با جویم نخست متمایز باشد. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود. در حدود العالم یکی بصورت گویم و دیگری بصورت جویم است. رجوع به فهرست آن شود.

۲- مردم خراسان جوین را کوان می‌خوانند. (یاقوت). اما امروزه همان جوین متداول است.

۳- ن. ل. : من بسال ۶۱۴ در آنجا بودم.

بر خاسته‌اند .

از منسوبان بدان : امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک پسر (ابو محمد)
عبدالله پسر یوسف پسر عبدالله جوینی وی و پدر و نیای او از پیشوایان (دین و علم)
بشمار می‌رفتند و پیشوایان دیگر بجز آنان نیز در آنجا بسیار بوده‌اند .
۲- از دهکده‌های سرخس است .

از منسوبان بدان : محمد پسر حسن پسر عبدالله ابوالمعالی جوینی . وی
فقیهی فاضل و پرهیزکار بود حدیث شنید (و روایت کرد) ابوسعید از وی حدیث شنیده
و گفته است وی در ماه ربیع‌اول بسال ۵۵۵ درگذشته است .
جُهِیمَنَه : ^۲ نام دو جایگاه است :

۱- دژ استوار شگفتی آوری است در طبرستان .^۳

جَیَّان : نام دو جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است در اصفهان .

از منسوبان بدان : ابوالقاسم طلحه پسر اعلم حنفی (جیانی) . وی از عامر
شعبی روایت کرد . وسفیان ثوری از وی روایت دارد .^۴
جَیران : ^۵ نام دو جایگاه است .

۱- دهکده‌ای است نزدیک دروازه اصفهان .

از منسوبان بدان : ابوالعباس احمد پسر محمد پسر سهل بزاز معدل جیرانی .
وی از لوین و جز او روایت کرد و بسال ۳۰۶ درگذشت .
۲- ناحیه‌ای است از شهرستان سیراف از جهت عمان .

۱- جایگاه دیگر بنام جوینه بزیادت (ه) در طرابلس است . رجوع به ص ۱۱۶

متن شود .

۲- بلفظ تصغیر نام قبیله‌ای .

۳- جایگاه دیگر در موصل است . رجوع به ص ۱۱۶ متن شود .

۴- جیان دیگر در اندلس است .

۵- بکسر (ج) هم آمده است .

جیل: ^۱ نام دو جایگاه است :

۱- نام ناحیه پهناوری است در پهلوی بلادیلم دارای دهکده‌های بسیار ولی در آن شهر بزرگ بنامی نیست . گروهی بزرگ از فقیهان و دیگر عالمان از آنجا برخاسته‌اند

از منسوبان بدان : ابوعلی کوشیار جیلی (حکیم نامور) و منسوب بدان جیلانی برجز لفظ جیل است زیرا این ناحیه را جیلان نیز می‌نامند .

۲- دهکده‌ای است در زیر مداین که آن را کیل می‌نامند و ابو عبدالله پسر حجاج آن را کال نامیده و گفته است لعنت خدا بر شبی که به کال بودم .

از منسوبان بدان : ابوالعز ثابت پسر منصور پسر مبارک جیلی که از اهل قرآن و حدیث و در زمره متأخران بود .

جی: نام دو جایگاه است :

۱- نام اصفهان کهنه است که در قدیم (جی) نامیده میشد (سپس آن را مدینه «شهرستانه»^۲) خواندند و هم اکنون آن را شهرستان نامند و بیشتر آن ویرانه است و از یهودیه که اکنون شهر بزرگ اصفهان است جدا مانده است و میان جی و یهودیه ویرانه‌ای نزدیک به یک میل است .

۲- جی و سیرا^۳ دژ استواری از اعمال ری از ناحیه‌های قصران فوقانی^۴

۱- گویا معرب گیل باشد که بر قومی اطلاق می‌شده و گیلان سرزمین آنان بوده است . رجوع به گیلان در فهرست حدود العالم چاپ دانشگاه (دکتر ستوده) . و فهرست لسترنج ذیل جیل و گیلان شود .

۲- بفتح (ج) و تشدید (ی) یا شهرستان و عبری مدینه . رجوع به فهرست لسترنج و فهرست حدود العالم شود .

۳- چنین است در نسخه بدل حاشیه بدینسان آمده : سرا .

۴- لسترنج در بحث از ری قصران داخل و قصران خارج را از روستاهای ری آورده است . رجوع به ری در سرزمینهای خلافت شرقی شود .

حرف ح

حایر: نام سه جایگاه است :

۱ - جایگاهی است در سرزمین بابل که آرامگاه حسین بن علی (امام سوم شیعیان) پسر ابوطالب (رح) در آنجا است و عامه آن را حیر (ح) نامند.^۱
حدیثه: نام پنج جایگاه است :

۱- حدیثه موصل شهرکی است بر ساحل دجله در سوی خاوری آن نزدیک زاب اعلا و گویند شهر مزبور مرکز ولایت موصل بوده است .
از منسوبان بدان : ابوالحسن علی (پسر احمد) پسر عبدالرحمان پسر محمد پسر محمد پسر بابویه سمنجانی حدیثی فقیه . وی باصفهان رفت و (می گفت ما) از حدیثه موصلیم .

۲ - حدیثه نوره در پنج فرسنگی انبار است ، ژ استواری است در میانه فرات . و آب آن را فرا گرفته است .

از منسوبان بدان : سوید پسر سعید پسر سهل پسر شهریار ابومحمد هروی . وی در حدیثه نوره سکونت گزید و از مالک پسر انس و جز وی حدیث شنید . همچنین دوست^۲ ما حافظ امام ابو نصر عبدالرحیم پسر نفیس پسر وهبان سلمی (س ل ل) حدیثی . وی حافظی استوار و ثقه ای بود که گفتار وی حجت بشمار می رفت . از اسکندریه

۱- گروهی از مجتهدان دوران معاصر ایران بدان منسوبند دو جایگاه دیگر در یمامه و بصره است . رجوع به ص ۱۱۹ متن شود .

۲- در اینجا یاقوت یکی از دوستان و عالمان همعصر خویش را یاد می کند .

تاسمرقند عالمان را بدید و سماع حدیث کرد، به لغت شناسایی کامل داشت و در حفظ معانی حدیث و اصطلاحات زبردست بود، فقیهی مناظره کننده بشمار می رفت من در بغداد و مرو و خوارزم هنگامی که بر شیوخ قرائت و سماع می کرد، مصاحب وی بودم. وی (خدای بیامرزاد او را) در همنشینی نیکو و در دوستی راستگو بود و دوستانش به وی مطمئن بودند شعر را خوب می شناخت. من از وی در خوارزم هنگامی که زنده بود جدا گشتم (در آغاز سال ۶۱۷) و آنگاه شنیدم که وی در غائله تاتار شهید شده است ...^۱

حران : نام شش جایگاه است:

- ۱- حران کیری (بزرگتر) دهکده ای است در بحرین.
- ۲- حران صغری (کوچکتر) نیز از دهکده های بحرین است و هر دو از آن خاندان عامر از قبیله عبدالقیس است.^۲

حرف : نام دو جایگاه است :

- ۱- روستای (رستاق) حرف در انبار است^۳

حریم : نام شش جایگاه است :

- ۱- حریم دار خلافت بغداد و آن با اندازه يك سوم مدینه السلام بغداد است و دارای باره ای است هلالی شکل یا نیم دایره از دجله آغاز می شود و بدان پایان می یابد و دارای دروازه هایی است که نخستین آنها بنام باب الغربه بر ساحل دجله است آنگاه باب سوق التمر که بنایی بلند دارد و در آغاز روزگار الناصر (ابوالعباس احمد) بسته شد و تاکنون همچنان بسته است سپس باب البدریه و آنگاه باب النوبی است. و در این دروازه عتبه یا آستانه ای است که فرستادگان و پادشاهان (و جز آنان) هنگامی که ببغداد وارد می شوند آن را می بوسند (و آن تکه ای از ستون مرمر سپید است که در جلو دروازه از طول افکنده شده است) پس از آن باب العامه است

۱- سه جایگاه دیگر در معرفة النعمان و دمشق است. رجوع به ص ۱۲۴ متن شود.

۲- چهار حران دیگر در دیار مصر و حلب و غوطه دمشق و بادیه است.

۳- حرف دیگر در بلاد بنی سلیم است. رجوع به ص ۱۲۶ متن شود.

و آن را باب عموریه نیز خوانند و میان این دو دروازه کوی‌هایی است که عامه مردم در آنها سکونت دارند و میان آنها و دار خلافت باره دیگری است که در آن چندین دروازه است همچون باب الدوامات و باب علیان و باب الحرم و جز اینها. آنگاه باره‌ای از باب العامه قریب یک میل امتداد می‌یابد و در این مسافت دروازه‌ای نیست بجز باب بستان (در پایان مأمونیه) در زیر جای دیده‌بانی یا پنجره‌ای که در پایین آن قربانیها را در عیدها نحر می‌کنند. پس از آن باب مراتب است که میان آن و دجله (از جهت باب‌الازج) قریب دو تیرانداز راه است و آن از ناحیه شرق است و همه چیزهایی را که این باره بر آنها مشتمل می‌شود حریم دار خلافت نامند. و در آن کوی‌ها و بازارها و خانقاه‌ها است و همچون شهرهای بزرگ خانه‌های بسیار برای عامه مردم دارد و میان خانه‌های عامه مردم و دجله باره دیگری است که در جلو آن خانه‌های خلافت است و بهیچرو خانه‌هایی از طبقات دیگر در آنجا یافت نمی‌شود. یاقوت سپس می‌نویسد علت اینکه این حریم را بتفصیل یاد کردیم این است که نام آن در تاریخها و خبرها بسیار می‌آید و چه بسا که برخی از راویان بدانجا منسوب باشند.

۲- حریم ظاهری : در بالای مدینه السلام بغداد در سوی غربی آن است و خانه‌های خاندان طاهر پسر حسین در آنجا بود و هر که بدانجا پناه می‌برد در امان بود از اینرو آنجا را حریم نامیدند و گروهی از راویان حدیث بدان منسوب‌اند.^۱
حَسَناباد:^۲ نام سه جایگاه است :
 ۱- دهکده‌ای است در اصفهان .

از منسوبان بدان : ابوالفتح عبدالرزاق پسر عبدالکریم پسر محمد حسنابادی وی از خاندان تصوف و حدیث بود از ابوبکر پسر مردویه روایت کرد و حافظ اسماعیل پسر فضل از وی روایت دارد وی در عراق و جاهای دیگر حدیث شنید و از فزون-

۱- حریم های دیگر در یمامه و حجاز و دیار بنی نمیر و بلاد بنی تغلب است. رجوع

به ص ۱۳۰ متن شود .

۲- گاهی هم : حَسَناباد تلفظ شود .

آوران (مُکثران) حدیث بود و بسال ۴۸۸ درگذشت . همچنین پسر وی ابوطاهر عبدالکریم حدیث شنید و روایت کرد و پس از سال ۵۰۰ درگذشت .

۲- دهکده‌ای است از نهرالملک از ناحیه‌های بغداد که الناصر پسر مستضی در آنجا خانه بزرگی بنیان نهاد و هرگاه بشکار می‌رفت (در حدود سال ۵۸۵) بدانجا فرود می‌آمد .

۳- شهری است در کرمان که میان آن و سیرجان سه روز راه است .

حَسَنَة : نام دو جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است در استخر فارس .

از منسوبان بدان : حسن پسر مُکرّم حسنی یکی از ناموران اصحاب حدیث . وی در بغداد بجهان‌آمد ولی اصل وی از حسنه استخر بود و بسال ۲۷۴ درگذشت .^۱
حَسَنِي : نام سه جایگاه است :

۱- کاخ یاقصر حسنی منسوب به حسن پسر سهل است و کاخ مزبور همان تاج است که در دارخلافت بغداد است .^۲

حِصَارَك : دژی میان مروالرود و ذرق علیا بود .

۲- جایگاهی در بالای دوالیب^۳ در ناحیه مرو نزدیک قَرینین^۴ بود .

حِصْن : (دژ) نام ۲۱ جایگاه است :

۱- حصن اکراد (یا کردان) دژ استواری است روبروی حمص بر بالای کوه جلیل پیوسته به کوه لبنان میان بعلبک و حمص .

۱- حسنه دیگر از کوههای صعده است . رجوع به ص ۱۳۴ متن شود .

۲- حسنی دیگر چاهی است در قروراء و جایگاه سوم : حسنیة درسوی شرقی موصل است . رجوع به ص ۱۳۴ متن و فهرست لسترنج درذیل حسنیة شود .

۳- دوالیب نام جایی است و در لغت ج ، دولا ب بمعنی چرخ چاه است .

۴- دهی در مروشاهجان . لسترنج می‌نویسد : علی یزدی در وصف جنگهای تیمور بارها از شومان (در ماوراءالنهر) بنام حصار شادمان نام می‌برد و گاه باختصار آن را حصار یا حصارک می‌خواند و امروز هم بنام حصار معروف است . وی از حصارهای دیگری نیز نام می‌برد . رجوع به متن مزبور شود .

۲- حصن زیّاد که امروز به خیرتَبَرَت معروف است در ارمینیه (ارمنستان).

۳- حصن مهدی شهر معروفی است از ناحیه‌های خوزستان.^۱

حَضْر: نام دو جایگاه است:

۱- نام شهر قدیمی است در مقابل تکریت در دشت که خراب شده است و این همان شهری است که عدی بن زید درباره آن اشعار معروف: واخوالحضر ازبناه واذ دجلة تجئى اليه والخابور، سروده است.^۲

حَفْصَابَاد: حفص نام مردی است و در گذشته یاد کردیم که اباز (آباد) در فارسی بمعنی آبادانی و عمارت است و بنابراین حفصا باد بمعنی آبادانی حفص و نام دو جایگاه است:

۱- دهکده‌ای است در سرخس.

از منسوبان بدان: ابو عمرو عثمان پسر ابونصر حفصا بادی. وی از ابومنصور محمد پسر عبدالملک پسر علی مظفری حدیث شنید. ابوسعید نام وی را در شیوخ خود آورده و گفته است وی بسال ۵۳۳ در گذشته است.

۲- یکی از دهکده‌های مرو است که رود معروف به کوال بدان منسوب است و آن رود بزرگ معروفی است.

حَلَبَة: نام دو جایگاه است:

۱- کوی بزرگ پهناوری است دارای بازارها در بغداد (در سوی خاوری آن پیوسته به باره شهر) نزدیک باب‌الازج.^۳

حُلُوان: نام چهار جایگاه است:

۱- شهرکی است از ناحیه‌های نیشابور و آن در آخرین مرزهای خراسان است از سوی جایگاه‌های نزدیک به اصفهان.

۱- حصن‌های دیگر در یمن و شام و کشورهای دیگر اسلامی است. رجوع به ص ۱۳۱

متن شود.

۲- حضر دیگر جایگاهی است میان مکه و مدینه. رجوع به ص ۱۳۷ متن شود.

۳- جایگاه دیگر در تهامه است. رجوع به ص ۱۴۲ متن شود.

۲- بشاری گوید: حلوان دهکده‌ای است در قوهستان و من بیم آن دارم که همان جایگاه نخست باشد.^۱

۳- حلوان عراق در پایان مرزهای سواد نزدیک جبال است و میان آن و بغداد پنج بار انداز (مرحله) است گروه بزرگی از عالمان بدان منسوب اند.
حله^۲: نام چهار جایگاه است:

۱- حله بنی مزید (شهری) است در سرزمین بابل میان بغداد و کوفه. نخستین کسی که بدانجا فرود آمد و در آنجا به بنیان نهادن خانه‌ها پرداخت و آن جایگاه را بزرگ کرد سیف الدوله صدقه (پسر منصور) پسر دبیس پسر علی پسر مزید اسدی در سال ۴۹۵ بود و جایگاه حله را تا پیش از آمدن وی (جامعین) (م ع) می خواندند. گروه بسیاری از اهل ادب و جز آنان بدان منسوب اند.

۲- حله بنی قبله نزدیک مذار از ناحیه‌های میسان میان بصره و واسط است. دهکده‌ای است و من (یا قوت) آن را دیده‌ام.

۳- حله خاندان دبیس^۳ پسر عقیف اسدی شهرکی است نزدیک حویزه میان بصره و اهواز.

۴- حله بنی المراق دهکده بزرگی است نزدیک موصل از آن گروهی از بزرگان ترکمن که آنان را مراق گویند.

۱- جایگاه دیگر در مصر است، رجوع به ص ۱۴۲ متن و فهرست نخبة الدهر و فهرست حدود العالم شود و لسترنج می نویسد آن را شاد فیروز می خواندند.

۲- کلمه حله در لغت معنیهای گوناگون دارد چون: گروهی از مردم که بجایی فرود آمده باشند و نوعی از فرود آمدن. و جماعت خانه‌های مردم یا چند خانه و مجلس و جای اجتماع مردم. که گویا معنی اخیر بانام خاص کلمه بی تناسب نباشد. رجوع به منتهی الارب شود. کلمه حلوان نیز به معنیهای بسیاری است همچون: مرد دلال و کاهن و کابین زن و جز اینها. رجوع به همان متن (منتهی الارب) و دیگر کتابهای لغت شود.

۳- درباره دبیس و رابطه برخی از اعضای خاندان وی با سلجوقیان و بویژه سنجر رجوع به وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی تألیف مرحوم اقبال و یادداشت‌های نگارنده در پایان ج دوم دیوان عبدالواسع جبلی مصحح آقای دکتر صفا شود.

حَلَّة^۱ : نام دو جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است از ناحیه دجیل از شهرستانهای بغداد که کاروان‌های شام از طریق دشت در آنجا فرود می‌آیند^۲

حُمُران : نام چهار جایگاه است : ۱- قصر حمران نزدیک معشوق میان بغداد و تکریت است و دهکده‌ای است که فاصله آن تا تکریت پنج فرسنگ است^۳

حورَة : نام سه جایگاه است :

۱- حَوْرَى: بجای حورَة دهکده‌ای است در دجیل بغداد که گروهی از زاهدان و عالمان بدان منسوب اند .^۴

حَوْض :^۵ نام چهارده جایگاه است :

۱- حوض داود کویی است در بغداد نزدیک سوق العطش (از سوی شرقی) نزدیک رصافة . این جایگاه به داود پسر مهدی پسر منصور و بقولی به داود مولای (غلام) مهدی منسوب است .

۲- حوض رزام : کوی مشهوری است در مرو .

۳- حوض هیلانه: هیلانه زنی ناظر هزینه منصور و بقولی کنیز^۶ رشید (هارون)

۱ - حله دارای چند معنی است چون : ضعف و فتور و جز اینها و بمعنی : منزل و جای نیز هست که مناسب مقام است .

۲- ن . ل : از ناحیه دجیل از سوی دشت . میان آنجا و بغداد سه فرسنگ است ، کاروانها بدانجا فرود می‌آیند در متن مسافرة مشافرة چاپ شده است. حله دیگر زمین بلندی است در ناحیه اضاح . رجوع به ص ۱۴۳ متن شود .

۳ - سه جایگاه دیگر در بادیه و دیار رباب ورقه است . رجوع به ص ۱۴۵ متن شود.

۴- جایگاه دیگری بنام حورَة در عراق و سومی وادی است . رجوع به ص ۱۴۸ متن شود .

۵- یا قوت گوید : حوض‌های آب در اینجا ذکر نمی‌شود زیرا از حد و حصر بیرون‌اند بلکه اسمهای خاص جایگاههای معروف را یاد می‌کنیم .

۶- در متن و هم در حاشیه «خطیة» است که بهیچرو معنی آن مناسب مقام نیست و بیگمان خطیة است بمعنی کنیزی که از زن پنهان دارند و در اینجا بقلط خطیه چاپ شده چنانکه کلمه قهرمانه هم در همان سطر قهرمانه چاپ شده .

بود و او این حوض را ساخت و آن را برای استفاده عموم اختصاص داد و آنگاه کوی
را که حوض در آن بود بوی نسبت دادند.^۱

حیره: ^۲ نام چهار جایگاه است :

۱- کوی بزرگی است در نیشابور که گروه بسیاری از خداوندان دانش از آنجا
برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : محمد پسر احمد پسر حفص حیری . وی از یحیی پسر
یحیی و جز او حدیث شنید .

۲- دهکده‌ای است در سرزمین فارس .^۳

۱ - جایگاه‌های دیگر در عمان و بصره و مصر است . رجوع به ص ۱۴۹ متن شود.

۲- نسبت بدان حیری و حاری است .

۳ - دو جایگاه دیگر یکی نزدیک کوفه در عراق است . رجوع به ص ۱۵۰ متن
شود . لسترنج در ذیل خانسار نام دو جایگاه آورده است :

۱ - کوه خانسار که جایگاه خروج رود قم در ناحیه گلپایگان (کلیکان متن)
نزدیک کوه مزبور است . ۲- دهکده خانسار که مجاور گلپایگان است . رجوع به فهرست
سرزمینهای خلافت شرقی شود . وهم اکنون خوانسار می‌نویسند .

حرف خ

خانقاه : نام دو جایگاه است :

- ۱- دهکده‌ای است میان جرجان و اسفراین .
 - ۲- دهکده‌ای است برکناره دشت کعب چنانکه هرگاه از دشت کعب بیرون رویم بدان می‌رسیم و آن از دهکده‌های فاریاب است .
- خانقین :** نام دو جایگاه است :

- ۱- شهری است از ناحیه‌های سواد بغداد میان قصر شیرین و حلوان در راه همدان^۱

خان : نام سه جایگاه است :

- ۱- خان لنجان^۲ و لنجان استانی است که مرکز آن خان از ناحیه‌های اصفهان است و گروه بسیاری از خداوندان دانش از آنجا برخاسته‌اند .
- از منسوبان بدان :** ابوالاحمد محمد پسر عبدکویه خانی اصفهانی از سرشناسان مردم این شهر بود . وی باصفهان رفت و در آنجا از بغدادیان و اصفهانیان حدیث کرد، فردی شایسته بود و در شعبان سال ۴۰۶ درگذشت .
- ۲- خان چنانکه می‌پندارم جایگاهی از ناحیه‌های بلخ است .

۱- جایگاه دیگر درکوفه است . رجوع به ص ۱۵۱ متن شود .

۲- لسترنج می‌نویسد : این نام را بصورت‌های : خالنجان یا خولنجان و خان‌الابرار هم آورده‌اند و تردیدی نیست که هرگاه از خان لنجان شهر را اراده کنند بیگمان بر فیروزان منطبق می‌شود .

از منسوبان بدان : عبدالله پسر موسی خانی خراسانی . وی از ابو رباح منصور پسر عبدالحمید جزری نزیل بلخ روایت کرد . نسخه‌های روایت وی همانند مطالب ساختگی وی اصل و مأخذ است (ابوالحسن) دار قطنی گفت : و او را قَهْنْدُری گویند و مردم خراسان خان را «قهندر» نامند .

۳- خان ابو عبدالله پسر جرده در بغداد است .

از منسوبان بدان : یحیی پسر هبة الله پسر احمد پسر علی خانی ...

خِدام : نام سه جایگاه است :

۱- کوچه خدام در نیشابور .

از منسوبان بدان : ابراهیم پسر محمد پسر ابراهیم ابواسحاق خدای نیشابوری وی فقیه و پیرو مذهب حنفی بود و برادر وی ابوبشر خدای در بغداد و خراسان بسیار حدیث شنید . احمد پسر شعیب پسر هارون شعبی از وی روایت کرد .^۱

خَرَقان : ^۲ نام چهار جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است در بسطام در دامنه کوه . من (یاقوت) آن را دیده‌ام .

از منسوبان بدان : ابوالحسن علی پسر احمد خرقانی زاهد که وی را کرامتهایی است . وی در روز عاشورا بسال ۴۲۵ درگذشت .

۲- دهکده‌ای است میان قزوین و همدان ولی به قزوین نزدیکتر است .

از منسوبان بدان : ابوالحسن پسر ابوطاهر خرقانی سوفی بنام که او را درباره تصوف تصنیف‌هایی است .

۳- ده خرقان در آذربایجان .^۳

۱- دو جایگاه دیگری در دیار همدان و دیگری در دیار بنی اسد بنجد است . رجوع به ص ۱۵۳ متن شود .

۲- برخی به تخفیف (ر) روایت کرده‌اند .

۳- جایگاه دیگر بنام خرقانیة از دهکده‌های مصر است و نسبت به همه خرقانی است . از اینرو خرقانیة را هم با خرقان آوردیم . رجوع به ص ۱۵۴ متن شود . دمشق در ضمن گفتگو از جزیره العرب خرقان دیگری را جزو شهرهای عمان آورده است . رجوع به فهرست نخبه الدهر شود .

خَرْمَابَاد : نام چهار جایگاه است :

۱- از دهکده‌های بلخ است .

از منسوبان بدان : ابواللیث نصرپسر سیارخرمابادی فقیه عابد. وی به عراق و حجاز و دیار مصر رفت و در آن شهرها حدیث کرد .

۲- از دهکده‌های ری است .

از منسوبان بدان : ابو حفص عمر پسر حسین پسر عمر خرمابادی. وی خطیب جامع اصحاب حدیث در ری بود و ابوطاهر سلفی از وی روایت کرد .

۳- دهکده‌ای است در مرو نزدیک شهر پیوسته به اربقباد .

۴- دهکده‌ای در طبرستان است . و همه اینها بنقل از ابوسعید است .^۱

خَرَوُ :^۲ نام دو جایگاه است :

۱- دهکده بزرگی است میان طوس و میهنه درین دو کوه .

۲- دهکده بزرگی است در دامنه کوه در فاصله چهار فرسنگی نیشابور . از

سمعانی .

خَرِیم :^۳ نام دو جایگاه است :

۱- آبی است نزدیک قادسیه .^۴

۱ - خرمابادی را که امروز معروف است مؤلف یاد نکرده است لسترنج در ذیل جبال ، مهمترین شهرهای لر کوچک را برحسب گفته مستوفی در قرن هشتم (۱۴ م) بدینسان یاد کرده است :

بروجرد و خرماباد و شاپور خواست . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و مأخذهای لسترنج در متن و حاشیه شود .

۲- معربه خروالجبل . (یاقوت) لسترنج بنقل از یاقوت در معجم می نویسد: خرو الجبل جایگاه مهمی از روستای ابیورد یا خابران یا خاوران است . رجوع به معجم البلدان و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و حاشیه ص ۴۲۷ بیهقی چاپ دکتر فیاض و دکتر غنی شود .

۳- بلفظ تصغیر .

۴- خریم دیگر در مدینه است . رجوع به ص ۱۵۵ متن شود .

خسر آباد : نام دو جایگاه است :

۱- دهکده بزرگ پر خیر و برکتی از ناحیه بیهق .

۲- دهکده‌ای است در مرو که چندین فرسنگ از شهر دور است و در میان

مردم آن شروران و دزدان یافت می‌شود .

خسروجرده : نام دو جایگاه است :

۱- شهر بزرگی است که مرکز ناحیه بیهق بوده است^۱ و از آن گروهی از

پیشوایان قدیم و جدید برخاسته است .

از منسوبان بدان : امام ابوبکر بیهقی صاحب تصنیفها در دانشهای حدیث .

۲- از دهکده‌های اییورد. بنقل از ابوسعید .

خسروشاه : نام دو جایگاه است :

۱- قریه‌ای است در دو فرسنگی مرو .

از منسوبان بدان : ابوسعید محمد پسر احمد پسر علی پسر مجاهد خسروشاهی .

وی شیخی صالح بود، از ابوالمظفر سمعانی حدیث شنید و ابوسعید نام وی را در شیوخ خویش آورده است .

۲- شهرکی است در آذربایجان که فاصله آن تا تبریز نزدیک به هفت^۲

فرسنگ است .

خصا : نام دو جایگاه است :

۱- دهکده بزرگی است در کناره دجیل از ناحیه‌های بغداد...^۳

۱- صاحب حدود العالم در ذیل نشا بور خسروگرد را نزدیک سبزوار آورده و گفته

است شهرکی است خرد ص ۸۹ چاپ دانشگاه و دمشق بیهق و خسروگرد را باهم آورده

و گفته است : خسروگرد را کیخسرو بنیان نهاده است ص ۲۲۵ نخبة الدهر ولسترنج نیز

سبزوار و خسروگرد را جزو روستای بیهق آورده و گفته است میان سبزوار و خسروگرد

یک فرسنگ فاصله است . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۲- ن . ل : شش .

۳- جایگاه دیگر دهکده‌ای است در موصل . رجوع به ص ۱۵۶ متن شود .

خَفْتیان : ^۱ نام دو جایگاه است :

۱ و ۲ - دو قلعه‌اند از ناحیه‌های اربل : ^۲ در روزگار ما (یاقوت) یا هنگام فرمانروایی مظفرالدین کوکبری پسر (زین‌الدین) علی کوچک یکی را خفتیان ابوعلی زرزاری گویند و آن میان اربل ^۳ و مراغه برفراز کوه بسیار بلندی است و در دره آن کوه شهرک و بازارکی است و رودی در آن روان است و من آنجا را دیده‌ام . و قلعه دیگر را خفتیان سرخاب ^۴ پسر بدر گویند و آن در راه شهر زور و بزرگتر از نخستین است همچنین دژ دوم استوارتر است و نواحی بیشتری دارد .

خَم : ^۵ دو جایگاه است :

۱- تالاب یا غدیر خم میان مکه و مدینه

خَنْدَق : ^۶ نام سه جایگاه است :

۱- کوی بزرگی است در جرجان .

از منسوبان بدان : ابوتیم کامل پسر ابراهیم خندقی جرجانی . زاهر پسر احمد حلیمی و ابوعبدالله نسفی و جز آن دو از وی سماع حدیث کردند .
۲- خندق شاپور دردشت کوفه است که شاپور نوالاکتاف به کندن آن فرمان داد تا از تباهکاری عربان در سرزمین سواد پیشگیری کند .^۷

۱- این صورت را عامه مردم تلفظ می‌کنند و کاتبان آن را خفتیدکان می‌نویسند . (یاقوت)

۲ - لسترنج بنقل از مستوفی آرد : چهار شهر دیگر در کردستان عبارت‌اند از :

الانی والیشتر و خفتیان و دربیل . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شود .

۳- ن بدل : تبریز

۴- ن . ل : سرخاب .

۵ - از نظر ایرانیان که شیعی مذهب‌اند ترجمه شد خم دیگر چاهی است بمکه . کلمه خم از نظر لغت در تازی بدین معانی است : گوی (گودالی) در زمین که در آن خاکستر بکسترند و بچه‌های گوسپند را در آن کنند . و قفس ماکیان و ذنبیل یا خمره مانندی از بوریا که در آن کاه کنند تا ماکیان در آن تخم نهند (از اقرب‌الموارد - منتهی‌الارب) .

۶- معرب کنده .

۷- جایگاه سوم در مصر است . رجوع به ص ۱۶۰ متن شود .

خوار : نام چهار جایگاه است :

۱- شهر (بزرگ بنامی است) از ناحیه‌های ری میان ری و سمنان که کاروان‌ها^۱ مسافت بیست فرسنگ را از سمنان تا ری می‌پیمایند.^۲

از منسوبان بدان : ابویحیی زکریا پسر مسعود اشقر خواری . وی از علی پسر حرب موصلی حدیث کرد .

۲- دهکده‌ای از ناحیه‌های بیهق از اعمال نیشابور .

از منسوبان بدان : ابومحمد عبدالجبار پسر محمد پسر احمد خواری وی امام مسجد جامع نیشابور و یکی از پیشوایان دین بود . از ابوبکر احمد (پسر حسین بیقهی و ابوالحسن علی پسر احمد) واحدی روایت کرد و شیخ ما مؤید پسر محمد پسر علی طوسی و جز وی از او روایت دارند . وی بسال ۵۳۶ درگذشت .

۳- دهکده‌ای است در فارس.^۳

خوچان :^۴ نام دو جایگاه است :

۱- عامه خوشان گویند . شهرکی است در قصبه (مرکز) استان استوا از ناحیه‌های نیشابور که گروهی از خداوندان دانش از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : امیر ابوالفضل احمد پسر محمد پسر احمد پسر 'ابی فراتی خوچانی' . وی از فرزندان عالمان بود و در قصبه خوچان کار قضا را برعهده داشت . ابوسعید نام وی را در شیوخ خویش یاد کرده و گفته است او بسال ۵۴۴ هـ درگذشت . و نیای او ابو عمرو احمد پسر ابی از هیثم پسر کلیب و ابوالعباس اصم و جز آن دو روایت کرد . (از گفته ابوسعید)

۱- ن ل : کاروانهای خراسان .

۲- صاحب حدود العالم می‌نویسد : شهرکی است از ری آبادان .

۳- جایگاه دیگر در ناحیه‌های مکه است . رجوع به ص ۱۶۱ متن شود .

۴- در لسترنج بصورت‌های : کوچان و خوبوشان یا خوچان آمده است . و امروز خوچان گویند سپس می‌نویسد : جغرافیا دانان « اسلام » روستای آن را استوا نامند . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شود . و صاحب حدود العالم خوچان را از حدود نیشابور داند . و دمشقی : خوشان و خوبوشان آورده است . رجوع به فهرست نخبة الدهر شود .

۲- دهکده‌ای است به مغرب و آن را نمیشناسم. ولی در معجم البلدان ابوسعید خواندم که خوجان یکی از دهکده‌های قدیم مرو است که فاصله آن تامرو سد فرسنگ است و گروهی از مردم شایسته در آن بودند ولی وی آن را در کتاب النسب بدینسان ضبط نکرده است و خدا دانایتر است.

خور: ^۱ نام شش جایگاه است:

۱- **خور السیف:** ^۲ شهرکی است نزدیک سیراف ^۳ که کشتی‌ها داخل آن می‌شوند چنانکه وصف کردیم و آن از سرزمین فارس است.

۲- خور دبیل از سرزمین سند است. عثمان پسر ابوالعاصی ثقفی برادر خود حکم را بدانجا گسیل کرد و وی آن شهر را بگشود ^۴
خور: ^۵ نام سه جایگاه است:

۱- از دهکده‌های بلخ است.

از منسوبان بدان: ابوعبدالله محمد پسر عبدالله پسر عبدالحکیم خوری. وی از علی پسر خشرم روایت کرد و ابوعبدالله محمد پسر جعفر وراق از وی روایت دارد خوری بسال ۳۰۵ درگذشت.

۲- خور سفلق از دهکده‌های استرآباد است (بگمان ابوسعید)

از منسوبان بدان: ابوسعید محمد پسر احمد خور سفلقی از مردم استرآباد.

۱- بعربی: شاخی از دریا و ریختن‌گاه آب در دریا. (از منتهی‌الارب). و مؤلف آرد: اصل آن خلیجی (شاخه‌ای) از دریا است که به برخی از ناحیه‌ها بکشد.

۲- سیف بمعنی کناره دریا است.

۳- ن. ل: نصف

۴- جایگاه‌های دیگر در هند و ساحل بحر عمان و بادیه است. لسترنج خورجنا به را نیز در فارس یاد می‌کند. رجوع به فهرست کتاب وی شود.

۵- لسترنج می‌نویسد: واحه بیابانک را که (جندک تلفظ امروز جندق) یا خورهم خوانده می‌شود تاورنیه در قرن ۱۷ میلادی یاد کرده است و صاحب حدود العالم هم خور و خسب را دو شهر کرانه بیابان دانسته است و باز لسترنج می‌نویسد: دو شهر خور و خوست در حدود سه بارانداز جنوب شرقی طبرستان و هم از خورا و اذان یا خوبدان در فارس نام می‌برد رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

وی از ابو عبیده احمد پسر جواس روایت کرد و ابو نعیم عبدالملک پسر محمد استرابادی از وی روایت دارد .

۳- مراد از خور در حدیث سراسر سرزمین فارس است . و من در این باره تردید دارم و بیم آن دارم که این خور به (ز) باشد زیرا بلاد خوز معروف و مجاور سرزمین فارس است .

خَوْرَنَق : نام سه جایگاه است .

۱- رودی است در سرزمین کوفه و برخی گویند : کاخی است که نام آن در اشعار و اخبار عرب آمده است و در تفسیر و معنای کلمه گویند که اصل آن خورنگاه یعنی جایگاه آشامیدن و خوردن است .

۲- دهکده‌ای است در نیم فرسنگی بلخ که آن را خَنْبَك می‌گویند .

از منسوبان بدان : ابوالفتح محمد پسر محمد پسر عبدالله پسر محمد بسطامی خورنقی . وی برادر عمر بسطامی بود و در خورنق سکونت داشت از اینرو بدانجا منسوب گشت . بسطامی خورنقی از وزیر نظام‌الملک حسن پسر علی پسر اسحاق و ابوالقاسم خلیلی حدیث شنید . ابوسعید نام وی را در شیوخ خویش آورده است.^۱
خُوزان : نام سه جایگاه است :

۱- از ناحیه‌های هرات است .

۲- دهکده‌ای است از ناحیه‌های پنج ده که جایی سرسبز و خرم است و دو ناحیه مذکور جزو خراسان بشمار می‌رود .

۳- دهکده‌ای است در اصفهان . ابوبکر پسر موسی حازمی گوید آن را دیده‌ام .

از منسوبان بدان : ابوموسی حافظ گفت عبیدالله فقیر بدان منسوب است و نمیدانم احمد پسر محمد خوزانی شاعر متأخر بکدام خوزان منسوب است هبةالله پسر محمد پسر علی شیرازی از وی روایت کرد یا ممکن است بجز آنچه ما یاد

۱- خورنق دیگر در مغرب است . رجوع به ص ۱۶۳ متن شود درباره خورنق و سدید نام دو کاخ رجوع به فهرست لسترنج شود .

کردیم منسوب است و خدا داناتر است .

خُوز : نام سه جایگاه است :

۱- نام همه بلاد خوزستان است (و آن اقلیم پهناوری است مشتمل بر شهرها و قلعه‌ها و دهکده‌ها ، میان بصره و فارس و کوه لر) (و مردم آنجا را خوز گویند) .
از منسوبان بدان : عمر پسر سعید خوزی که عباد پسر صهیب و جز او از وی روایت دارند .

۲- کوچه خوز در اصفهان است .

از منسوبان بدان : ابوالعباس احمد پسر حسن پسر احمد خوزی معروف به ابن نجوکه . وی از ابو نعیم حافظ حدیث شنید و گویند او آخرین کسی است که از ابو نعیم استماع حدیث کرد . خوزی بسال ۵۱۸ یا ۵۱۹ درگذشت .^۱
خُوی : نام دو جایگاه است :

۱- شهر بنام بزرگی است از ناحیه‌های آذربایجان .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر یحیی پسر مسلم خوئی^۲ وی از جعفر پسر ابراهیم مؤذن روایت کرد و ابوالقاسم عبدالله پسر محمد پسر ابراهیم پسر ادریس شافعی از وی روایت دارد و گروه بسیاری از عالمان درهرقنی از آنجا برخاسته‌اند^۳
خیل : (بلفظ خیلی که مرکوب است «یعنی اسب» و مفردی از لفظ خود ندارد بلکه یکی آن فرس یا اسب است و آن نام شش جایگاه است :
۱- شهرکی است میان ری و قزوین (و آن قصبه یا مرکز ولایتی در آنجا است) .
از آنجا تا قزوین نزدیک به ده فرسنگ است .^۴

۱- جایگاه دیگر بنام شعب الخوز در مکه است . رجوع به ص ۱۶۴ متن شود .

۲- در متن نیز بهمین رسم خط است در لهجه امروز این خوی را بضم (خ) و سکون (و) مخفف تلفظ کنند .

۳- خوی دیگر وادی است در عربستان . رجوع به ص ۱۶۴ متن شود .

۴- جایگاه سوم در مدینه بنام نقیم الخیل است . رجوع به ص ۱۶۶ متن شود .

حرف د

دارا : شهری است در دامن کوه ماردین در جزیره^۱ که به دارا پسر دارا پادشاه (ایران) منسوب و بنام وی معروف است^۲ و شاعر در این بیت از دارا همان را اراده کرده است :

ولقد قلت لرجلی بین حران و دارا اصبری یارجل حتی یرزق الله حمارا^۳

۲- دژ استواری است در کوه طبرستان^۴

دارا بجرد :^۵ نام سه جایگاه است :

۱- منظور از جزیره مطلق بلاد بین النهرین علیا است .

۲- صاحب حدود العالم درباره این دارا گوید : شهر کسی است بر دامن کوه . رجوع به ص ۱۵۹ چاپ دانشگاه و فهرست لسترنج (سرزمینهای خلافت ...) شود .

۳- میان حران و دارا به پای خویش گفتم : ای پا ! شکیبایی کن تا خدای خری روزی کند .

۴- دو جایگاه دیگر در بلاد بنی عامر و هجر (بحرین است) و دارای اخیر را با الف ممدود : (داراء) تلفظ کنند .

۵- صاحب حدود العالم در ضمن سخن از ناحیت پارس ، داراگرد را شهری خرم و آبادان یاد کرده است. رجوع به فهرست چاپ دانشگاه کتاب مزبور و فهرست نخبة الدهر ر فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود . و یا قوت گوید : و گاه بصورت مخفف الف اول آن حذف می شود و در ابجرد گویند و اصل کلمه اول ترکیب است و معنی آن به فارسی کار داراب (عمل داراب) است (و داراب همان دارا است که اسکندر وی را کشت) (ابوالقاسم زجاجی و دیگران گفته اند) که نسبت بدان در آوردی است بر خلاف قیاس (و مطابق قیاس هم «دارا بجردی» بدان نسبت دهند. در ابجد هم آمده است. رجوع به فهرست نخبة الدهر شود.

۱- درابجرد از بزرگترین ناحیه‌های مشهور فارس است و قصبه (مرکز) آن ناحیه درابجرد و از شهرهای آن فسا است. گروهی از خداوندان دانش از آنجا برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان: ابوعلی حسن پسر محمد پسر یوسف پسر محمد پسر یوسف دارابجردی. وی از ابراهیم پسر حسن صوفی روایت کرد و پسر برادر وی (ابو محمد عبدالله پسر یوسف پسر محمد پسر یوسف دارابجردی خطیب) از وی روایت دارد.

۲- جایگاهی است در نیشابور.

از منسوبان بدان: ابوالحسن علی (پسر حسن) پسر موسی پسر میسرۀ دارابجردی.

۳- دهکده‌ای است در استخر فارس، که در آن کان جیوه است. از گفته اصطخری.

دبیل: نام سه جایگاه است:

۱- شهری است در ارمنیه (ارمنستان) هم مرز اران و ابوالحسن علی بن مفضل مقدسی از حافظ ابوطاهر سلفی بمن خبر داد که نسبت دَوین شهر ... صلاح الدین یوسف پسر ایوب پسر شازی پادشاه شام و مصر و نجات دهنده بیت المقدس از چنگ فرنگ، دیلی است.

از منسوبان بدان: عبدالرحمان پسر یحیی دیلی، وی از صباح پسر محارب وجدار پسر ابوبکر دیلی روایت کرد.^۱

دجله:^۲ نام دو جایگاه است:

۱- رود عظیمی که سرچشمه آن روم است (و چشمه‌های بسیاری بدان می‌پیوندند و فرات نیز در چند جایگاه در آن می‌ریزد و از شهرهای آمد و حصن کیفا و جزیره ابن عمر و بلد و موصل و تکریت و بغداد و واسط و بصره می‌گذرد آنگاه در دریای هند می‌ریزد.^۳

۱- دو جایگاه دیگر در یمامه و رمله است. رجوع به ص ۱۷۵ و ۱۷۶ متن شود.

۲- الف و لام بر آن داخل نمی‌شود.

۳- جایگاه دیگر در بادیه است. رجوع به ص ۱۷۶ متن شود.

دَجِيلٌ : نام دو جایگاه است :

۱- رودی است در بالای بغداد که از دجله در روبروی قادیسیه بیرون می‌رود (درسوی غربی میان تکریت و بغداد [پایین سُرَّ مَن رَای] و بر ساحل آن استان بزرگی است مشتمل بر شهرها و دهکده‌ها .

۲- رودی است در اهواز (که بر ساحل آن دهکده‌ها و شهرها است) رود مزبور از کوه‌های اصفهان سرچشمه می‌گیرد و نخستین کسی که آن را روان ساخت، اردشیر پسر بابک بود .

دَرَب : ۱ نام چهار جایگاه است :

۱- جایگاهی است در بغداد .

از منسوبان بدان : عمر پسراحمد پسر علی قطان دربی . وی از حسن پسر عرفه و جز وی حدیث کرد . و دارقطنی و دیگران از وی روایت دارند.^۲
دَرَك : ۳ نام سه جایگاه است :

۱- قلعه‌ای است در خراسان از ناحیه‌های طوس یا قهستان .

۲- شهری است در مکران

دَرَبَجَق : ۴ نام دو جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است در يك فرسنگی مرو . و من چندین بار آن را دیده‌ام .

۲- دهکده دیگری است هم در مرو پیوسته به داشیل از بالای شهر نزدیک

۱- این کلمه در اصل معرب (در) فارسی است که چون در تازی اسم دو حرفی نیست حرف (ب) را بر آن افزوده‌اند و کلمه را به معنای : دروازه بکار می‌برند .

۲- دو جایگاه دیگر میان طرسوس و بلاد روم و یمن است . رجوع به ص ۱۷۷ متن شود .

۳- جایگاه دیگر در مدینه است . رجوع به ص ۱۷۷ و ۱۷۸ شود . و رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت ذیل : دره و ص ۱۷۵ نخبه‌الدهر دمشق شود . وی درك را از شهرهای کرمان آورده است .

۴- یاقوت گوید: سمعانی ضبط کلمه را بدینسان آورده است ولی من از مردم مرو در بجه شنیدم و نسبت بدان در بجه‌قی است .

حیرینج^۱ و فاصله آن تا شهر پنج فرسنگ است .

دَزَقُ^۲ : نام هفت جایگاه است :

۱- دزق حفص در مرو است .

از منسوبان بدان : علی پسر خشرم دزقی^۳

۲- دزق شیرازاد^۴ نیز در مرو است .

۳- دزق باران هم در مرو است .

۴- دزق مسکین نیز در مرو است .

۵- دزق علیا در مروالرو است .

از منسوبان بدان : ابوالمعالی حسن پسر محمد پسر ابوجعفر بلخی دزقی قاضی .

ابوسعید نام وی را در شیوخ خویش یاد کرده و گفته است وی بسال ۵۴۸ در گذشته است .

و از دیار پسر ابراهیم پسر حسین پسر اخوین دزقی وی از مردم دزق علیا بود ولی در

مروالرو سکونت گزید و مردی صالح و نیک روش بود .

قطعه‌ای از مسند یحیی پسر عبدالحمید حمانی از قاضی ابوبکر محمد پسر احمد

پسر علی دزقی شنید از دیار بسال چهارصد و شصت و اندی در دزق متولد شد و بسال ۵۴۱

در مروالرو درگذشت .

۶- دزق سُفلا : از دهکده‌های پنج ده است .

از منسوبان بدان : ابوجعفر محمد پسر علی پسر (محمد پسر ابوالحسن دزقی از

دزق سفلا، شیخی مسن و صالح و فقیه بود در مرو فقه را نزد سید ابوالقاسم علی پسر

ابویعلی دبوسی حسینی بیاموخت و از وی حدیث شنید و امالیی از او نوشت . ابوسعید

عبدالکریم وی را در شیوخ خود یاد کرده و گفته است در دزق در نوبت نخست از

۱ - در متن چنین است ولی لسترنج در گفتگوی از مرو آرد: شهر جیرنج (و آن

در مقدسی گیرنگه است) و بیگمان غلط چاپی است کلمه داشیل هم در متنهای دیگر که

در دسترس بود دیده نشد!

۲- اصل آن دزه (دَز) است قاف را برای نسبت عربی بدان افزوده اند .

۳- در متن بفلط الذرقی است .

۴- ن . ل : شیرزاد .

وی حدیث شنیدم ولادت وی در ماه رمضان سال ۴۵۳ در دزق سفلا بود و در همانجا روز ۴ شنبه بهنگام سپیده دم یازدهم جمادی الاخره سال ۵۴۱ درگذشت .

۷- دزق و سباط از دهکده‌های سمرقند است .

از منسوبان بدان : ابوبکر احمد پسر خلف دزقی معروف به ابن ابی‌شعیب است .^۱

دَسْتَجِرْدُ: ^۲ نام ده جایگاه است :

۱- دهکدای است در مرو نزدیک ریگزار (رمل)

از منسوبان بدان : ابومحمد سعد پسر عبید دستجردی . وی حدیث شنید و روایت کرد و در دستجرد بسال ۵۵۲ درگذشت .

۲- دهکده کوچکی دیگری است در مرو ، پیوسته به کازه فریاد^۳ در مرو . ابوسعید به برادر من گفت بدان کشتزاری است .

۳- دستجرد جموکیان در بلخ .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر حسن دستجردی . بگفته ابو موسی حافظ ابواسحاق مستملی از وی حدیث کرد .

۴- دستجردی هم در اصفهان است . ابو موسای اصفهانی گفت : و در اصفهان

۱- دزک نام جایی در سند بوده است . رجوع به حدود العالم ص ۱۲۵ شود و نیز صاحب همان تألیف دزک دیگر در ماوراءالنهر یاد کرده و آن را شهرکی دارای آب روان وصف کرده است ص ۱۱ چاپ دانشگاه همچنین مؤلف مذکور یکی از (دزه) های مرو را که رود مرو از میان آن می‌گذرد در ص ۹۳ آورده است و رجوع به ص ۳ همان کتاب شود و لسترنج از (دزک) در مکران و دزک نشناک در فارس نام می‌برد و از شهر دزه‌ای که بر چهار فرسنگی مروالرود بوده است نیز گفتگو می‌کند . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۲- معنی آن بفارسی کار یا عمل دست است . و پیداست که معرب دستگرد می‌باشد .

۳- بهمین صورت کلمه دوم پس از (ن) نقطه ندارد درباره کلمه نخست از نظر لغوی رجوع به برهان شود ولی کلمه دوم در فرهنگهایی که در دسترس بود دیده نشد و رو بهمرفته دو کلمه را در متنهای جغرافیایی هم که در دسترس بود نیافتم .

چندین دهکده است که هر يك از آنها را جداگانه دستجرد نامند و بسیاری از مردم آنها را دیده‌ایم که در جستجوی دانش و سماع (حدیث) اند ولی هیچکس را بآنها نسبت نداده‌اند . و در تاریخ دمشق آمده است که احمد پسر عبدالله پسر مرزوق ابوالعباس اصفهانی دستجردی به دمشق آمد و در ۵۴۷ از سال برجی (شمسی) در آنجا حدیث کرد ...

۵- دهکده‌ای است در نوقان طوس و آن را دستجرد^۱ گویند .

۶- و نیز دهکده‌ای است از طوس و آن را دستجرد خوش انگور گویند .

۷- دستجرد لقمان در سرخس .

۸- شهری است در چغانیان . بنقل از بشاری .

۹- دهکده‌ای است نزدیک نهاوند . مسعر پسر مهلهل گوید و از پل نعمان (قنطرة النعمان) نزدیک نهاوند به دهکده‌ای می‌رسند که به دستجرد معروف است بنای آن قدیمی است .

۱۰- یکی از دهکده‌های ری است .^۲

دَسْکَرَه: ^۳ نام سه جایگاه است :

۱- دهکده بزرگی است دارای منبر و بازار از ناحیه‌های بغداد از دهکده‌های نهر الملك^۴ .

۱- بهمینسان بی‌نقطه . و معلوم نیست تصحیف شده چه کلمه‌ای است .

۲- لسترنج در فصل عراق در ذیل دسکرة ملك می‌نویسد : ابن رسته آن را چنین وصف کرده است : شهر بزرگی است و در آن کاخی از بناهای ساسانیان (اکاسره) است ... سپس می‌نویسد از جایگاه این دسکرة آشکار می‌شود که آنجا با جایگاه دستجرد مشهور مطابقت دارد همانجایی که خسرو پرویز کاخ عظیمی در آن بنیان نهاد . و معروف به دستجرد کسروی است سپس گفته ابن مهلهل را بنقل از یاقوت می‌آورد . ولی مترجم کتاب لسترنج (بعر بی) در حاشیه می‌نویسد : وصف ابن مهلهل مربوط به دستجرد بلاد فارس است و آن بجز دستجردی است که دسکرة ملك در عراق بود . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۳- اصل کلمه در لغت عرب بمعنی زمین هموار است .

۴- رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

از منسوبان بدان : ابو منصور منصور پسر احمد حسین پسر منصور دسکری یکی از رئیسان آنجا ، ابوسعید از وی شعری روایت کرده است .

۲- دهکده‌ای است در راه خراسان نزدیک شهرابان (از ناحیه‌های بغداد).

از منسوبان بدان : ابوالعباس احمد پسر بکرون پسر عبدالله عطار دسکری . وی از ابوطاهر مخلص سماع (حدیث) کرد و ابوبکر خطیب از وی روایت دارد . دسکری سال ۴۳۴ درگذشت .

۳- دهکده‌ای است در خوزستان . بنقل از بشاری .

دشت : ^۲ نام شش جایگاه است :

۱- از دهکده‌های اصفهان است .

از منسوبان بدان : قاضی ابوبکر محمد پسر حسین پسر حسن پسر محمد پسر جریر پسر سوید دشتی . وی از ابوبکر پسر دحیم و جز وی روایت کرد .^۳
۲- دَرْدَشْت : کوی است در اصفهان .

از منسوبان بدان : ابو مسلم عبدالرحمان پسر محمد پسر احمد پسر سیاه دشتی مذکریا واعظ «وی از راویان بود» و ابوبکر پسر مردویه از او روایت کرد . ابو مسلم سال ۳۴۶ درگذشت .

۳- خان دشت : جایگاهی است در نیشابور .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر احمد پسر شعیب دشتی کرابیسی نیشابوری . چه او در خان دشت سکونت داشت . وی از ابوبکر پسر خزیمه روایت کرد و حاکم ابو عبدالله از وی روایت داشته و یاد کرده است که وی در محرم سال ۳۴۹ درگذشته است .

۱- ن.ل: ۴۳۱

۲- معنی کلمه بعربی صحرا است .

۳- درباره دشتاباد ، دشت ارژن (مرغزار) ، دشت بارین ، دشت بیاض ، دشت روان (مرغزار) ، دشتک ، دشتی به ترتیب رجوع به صفحه‌های ۱۳۰-۱۶۲-۱۵۴-۱۷۶-۱۶۱-۵۵ نزهة القلوب چاپ دبیرسیاقی شود .

- ۴- دشت: شهرکی است در میانه کوههای^۱ بین اربل و آذربایجان (از ناحیه های اربل) و همه مردم آن کردند، من آنجا را چند بار دیده ام
- ۵- دشت ارزن: در فارس است^۲ متنبی آن را نام برده و گفته است: سقیاً لدشت الارزن الطوال.^۳ و آن دهکده ای است از شیراز که در آن این عصاها است و عضدالدوله در آن شکار می کرد.
- ۶- دشت بارین: از شهرهای فارس است آن را روستایی است که درخت و نهر آب ندارد و آب آشامیدن مردم آن از آبهای پست (ناگوار) است و این گفته را بشاری آورده است و نبرد عظیم مهلب با خوارج در این دشت روی داده است.
- دُقُوقَا: ^۴ نام دو جایگاه است:
- نام شهری است میان بغداد و اربل، در آن قلعه ای است و دارای روستاهایی می باشد و گروهی بدان منسوب اند.
- ۲- دهکده ای است در بحرین که ابوالقاسم قطاع آن را در کتاب خود بنام الابنية آورده است.
- دُور: ^۵ نام ده جایگاه است:

- ۱- ن.ل: میان کوههایی که.
- ۲- ن.ل در سرزمین فارس نزدیک شیراز است در آنجا عصاهای ارزن می روید و متنبی در شعر خود بدان اشاره کرده است.
- ۳- سیراب باد دشت ارزن دراز. و کلمه ارزن در تازی بمعنی درختی است سخت که از آن عصا سازند. (منتهی الارب) و لسترنج دشت ارزن را بمعنی دشت بادام تلخ (سهل اللوز المر) آورده و شاید درختی که از آن عصا می سازند بادام تلخ باشد. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود. و اصطخری در صفحه ۱۰۹ و ۱۱۴ از دشت ارژن و در ص ۱۱۸ از دشت بوسقان و در صفحه های ۱۰۰ و ۱۰۷ و ۱۱۸ و ۱۲۳ از دشت دستقان یا دستیقان و در ص ۱۱۴ از دشت شوراب و در ص ۱۰۰ و ۱۳۲ و ۱۳۴ از دشت وارین یا بارین گفتگو می کند. رجوع بترجمه مسالك الممالك چاپ ایرج افشار شود.
- ۴- گاه بصورت دُقُوقَاء هم آمده است.
- ۵- گویا ج، دار (خانه) است (یا قوت) صاحب حدود العالم کرخ و دور را دو شهرک از عراق شمرده که معتصم بنا نهاده است. رجوع به ص ۱۵۴ چاپ دانشگاه شود.

۱- دور بنی اوقر (از دهکده‌های دجیل از ناحیه‌های بغداد) و آن دور وزیر عون‌الدین (ابوالمظفر) یحیی پسر محمد پسر هبیره (وزیر مقتفی بالله و مستنجد بود، زیرا وی از مردم آن بشمار می‌رفت) از آنجا تا بغداد پنج فرسنگ است.

۲- دور حبیب: نیز از ناحیه دجیل نزدیک دور وزیر است.

۳- کویی است در کناره بغداد (در باب الطاق) نزدیک شهادتگاه امام ابوحنیفه که ویرانه شده است.

از منسوبان بدن: ابو عبدالله محمد پسر مخلد (پسر حفص) دوری (عطار) وی از یعقوب دورقی وزیر پسر بکار و جز آن دو حدیث شنید و محدثی ثقه بود در رمضان سال ۲۳۳ به جهان آمد و در جمادی‌الآخره سال ۳۳۱ درگذشت.

۴- کویی است در نیشا ور.

از منسوبان بدان: ابو عبدالله دوری. وی حکایت‌هایی برای احمد پسر سلمه نیشابوری روایت کرد.

۵- دور راسبی: شهر مشهوری است نزدیک (طیب از ناحیه) اهواز که برخی بدان منسوب‌اند^۱

دورق: ^۲ نام سه جایگاه است:

۱- شهر بنامی است از ناحیه‌های خوزستان و آن مرکز (قصبه) استان سرق است و آن را دورق فرس می‌خوانند.

از منسوبان بدان: ابو عقیل بشیر پسر عقبه ازدی دورقی (باجی از گروه بصریان شمرده می‌شود) در بصره سکونت گزید و از حسن بصری و قتاده و جز آن دو (حدیث) شنید و از ابن سیرین و ابونضره روایت کرد. مسلم پسر ابراهیم فراهیدی و هشیم و یحیی (پسر سعید) قطان و جز ایشان از وی روایت دارند.

۱- پنج جایگاه دیگر در عراق و عربستان و بادیه و بیت المقدس (دوره) و مصر واقع است. رجوع به ص ۱۸۴ متن شود.

۲- رجوع به ص ۴۶ و ۱۳۷ حدود العالم چاپ دانشگاه و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۲- **دورقستان:** نیز شهرکی است دریایی (از ناحیه‌های خوزستان میان عبادان (آبادان) و عسکر مکرم (نزدیک دریای شوز برکنارود عسکر مکرم نزدیک مصب آن در دریا^۱).

دولاب^۲ نام چهار جایگاه است.

۱- دولاب مبارک در سوی شرقی بغداد است.

از منسوبان بدان: ابو جعفر محمد پسر صباح بزاز دولابی. وی از ابراهیم پسر سعد و اسماعیل پسر جعفر و جز آنان حدیث شنید و احمد پسر حنبل و پسر وی و ابراهیم حربی از وی روایت کردند و اصل وی از هرات بود و از موالی مزینه بشمار می‌رفت، در بغداد سکونت گزید و پسر وی احمد پسر محمد پسر صباح از پدر خویش و جز او حدیث کرد.

۲- دهکده‌ای است در ری.

از منسوبان بدان: قاسم رازی دولابی از مشایخ متقدم ری. وی به مکه رفت و در آنجا درگذشت او را خبری است بامعروف کرخی.

۳- دولاب حازن^۳.

از منسوبان بدان: ابو محمد احمد پسر محمد پسر حسین خرقی دولابی. ابوسعید گوید بر او سماع کردم و در این دولاب بسال ۵۴۶ درگذشت و نیز ابوسعید گفت: ابوالفتح محمد پسر عبدالرحمان پسر احمد ثابتی صوفی. حدیث بسیار شنید و غزان او را بسال ۵۴۸ در دولاب حازن بر دره مرو بکشتند.

۴- دهکده‌ای است بفاصله چهار فرسنگ از اهواز در آنجا نبردی میان مردم بصره و خوارج ازرقیان روی داد و در آن نافع پسر ازرق (رئیس آنان که ازرقیان

۱- جایگاه دیگر بنام دورقه در اندلس است. رجوع به ص ۱۸۵ متن شود.

۲- صاحب حدود العالم در رودیان گیلان یازده ناحیت شمرده که یکی از آنها دولاب است. رجوع به ص ۱۴۹ چاپ دانشگاه شود و لسترنج بنقل از مقدسی دولاب را قصبه جیل شمرده و از ابوالفدا نقل کرده است که دولاب را کسکر نامند. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شود.

۳- ن.ل: جار

یا از ارقه بوی نسبت داده می‌شدند) کشته گشت و عمرو قناء و خوارج دیگر و مسلمانان آن وقعه را در اشعار خویش یاد کرده‌اند .
دُون : نام سه جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است از ناحیه‌های دینور

از منسوبان بدان: ابو محمد عبدالرحمان پسر حمد دونی صوفی. وی راوی کتابهای ابوبکر سنی دینوری بود . ابوبکر پسر موسی گفت گروهی برای ما از وی روایت کردند .

۲- دُونه^۲ از دهکده‌های نهاوند است .

برخی از صالحان بدان منسوب‌اند که محمد پسر موسی آنها و کسانی را که پیش از وی بوده‌اند همچنانکه ما یاد کرده‌ایم بی تفاوت یاد کرد است .
۳- ونیز دونه با ها دهکده‌ای است از همدان .

از منسوبان بدان: (با افزودن قاف نسبت) عمیر پسر مرداس دونقی وی از عبدالله پسر نافع مصاحب و پیرو مالک پسر انس حدیث کرد و ابو عبدالله محمد پسر دیرک بروجردی و جز وی از او روایت دارند .
دَوین^۳ : نام دو جایگاه است :

۱- شهری است از ناحیه‌های ارمنیه (ارمنستان) نزدیک تفلیس .

از منسوبان بدان: پادشاهان شام خاندان ایوب (بنی ایوب) بدان منسوب‌اند و ابوالفتوح نصرالله پسر منصور دوینی حیری فقیه شافعی . ابوسعید نام وی را در شیوخ خویش یاد کرده و گفته است وی بسال ۵۴۱ در گذشته‌است . و در قدیم منسوبان باین دوین را دیلی می‌گفتند و این موضوع را ابن حاجب بنقل از ابوالحسن مقدسی

۱- در متن بجای : راویة ، رواية چاپ شده است .

۲ - وگاه برخی از کسان در نسبت به این دو دونه پس از آن قافی می‌افزایند و دونقی تلفظ می‌کنند .

۳- لسترنج می‌نویسد : قصبه (مرکز) ارمنیه اسلامی در روزگارهای نخستین دبیل بود و آن را دوین و توین هم می‌نامیدند. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

و او از سلفی بمن خبر داد .

۲- دهکده‌ای است از استوا^۱ از ناحیه‌های نیشابور .

دهستان: ^۲ نام سه جایگاه است .

۱- بنام ترین آنها شهری است میان گرگان و خوارزم (و آن پایان مرزهای طبرستان است) نخستین کسی که آنجا را بصورت شهری بساخت عبدالله پسر طاهر (پسر حسین) بود و بسیاری از دانشمندان بدانجا منسوب‌اند .

۲- شهری است در کرمان . از بشاری .

۳- ناحیه‌ای است در بادغیس . بازهم از بشاری .

از منسوبان بدان : محمد پسر احمد پسر ابوالحجاج بشاری هروی .
دیرِ سمعان: ^۳ نام چهار جایگاه است :

سمعان همان شمعون صفا (از حواریان) بود و او را دیرهای بسیاری است که یکی از آنها دیر سمعان در غوطه دمشق است و در آن عمر بن عبدالعزیز مدفون شده است .^۴

دیرِ عاقول: ^۵ شهرکی از ناحیه‌های نهروان میان بغداد و نعمانیه در سوی شرقی دجله بود و از بغداد بیست فرسنگ فاصله داشت . گروهی از دانشمندان از آنجا

۱- نزدیک قوچان کنونی (م).

۲- معنی آن عبری (موضع قری) جایگاه دیهها است . لسترنج می‌نویسد : فاصله چهار بارانداز از گرگان جایگاهی است معروف به دهستان در ناحیه‌ای بهمین نام و بنقل از ابن حوقل آرد: که دهستان نزدیک بحر قزوين است و در جای دیگر دهستان را قصبه قسمتی از بادغیس می‌شمرد و گوید : دهستان در قرن ۴ دومین شهر بزرگ بادغیس بود . رجوع به فهرست تألیف وی شود .

۳- چون در ادبیات فارسی نام آن آمده است بایجاز نقل شد .

۴- سه دیر دیگر در انطاکیه و معرة .

۵- درباره این جایگاه رجوع به ص ۱۵۱ حدود العالم چاپ دانشگاه شود . یعقوبی جرجرایا را که در ۴۰ فرسنگی دیر عاقول بوده دیار اشراف ایران شمرده است . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : ابویحیی پسر عبدالکریم پسر هشتم پسر زیاد پسر عمران
قطان دیر عاقولی . وی از فضل پسر دکین و مسدد و ابوالیمان حمصی و جز ایشان
روایت کرد و ابو اسماعیل ترمذی و عبدالله بغوی از وی روایت دارند . محدثی ثقه
بود و بسال ۲۷۸ درگذشت^۱ .

دیر مارت مریم^۲ نام سه جایگاه است :

۱- از نواحی حیره بود که خاندان منذر آن را میان خورنق و سدیر بنیان
نهاد^۳ .

دیر مر جرجس^۴ : نام دو جایگاه است :

یکی در مرزقه بود و تا بغداد چهار فرسنگ فاصله داشت و از گردشگاههای
بغداد بشمار می‌رفت^۵ .

دیلیم^۶ : نام دو جایگاه است :

۱ - اقلیمی است در جبال در پشت طبرستان که گروه عظیمی از نامداران از
آنجا برخاسته‌اند^۷ .

۱ - جایگاه‌های دیگر بنام دیر عاقول در مغرب و دهکده‌ای در موصل است رجوع
به ص ۱۹۰ متن شود .

۲- بمعنی دیر گور مریم . دیرهای دیگری بنامهای دیر نجران و دیر هند نیز
در متن آمده که نخست در یمن و دوم در حیره است . رجوع به ص ۱۹۱ و ۱۹۲ متن شود .

۳- دوجایگاه دیگر در شام و مصر است . رجوع به ص ۱۹۱ متن شود .

۴- جایگاه دیگر در نزدیک جزیره ابن عمر است . رجوع به ص ۱۹۱ متن شود .

۵- دیلم دیگر جایگاهی در بادیة عرب است . رجوع به ص ۱۹۲ متن شود .

حرف ر

راذان : نام سه جایگاه است :

۱ و ۲- راذان بالا (اعلا) و راذان پایین (اسفل) دو استان اند در سواد عراق که گروهی از راویان (حدیث) از آنجا برخاسته اند :

از منسوبان بدان : ابو عبدالله محمد پسر حسن راذانی زاهد در گذشته بسال ۴۸۰^۱.

رازان : نام دو جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است در اصفهان در حومه بحار .

از منسوبان بدان : ابو عمرو خالد پسر محمد رازانی . وی از حسن پسر عرفه و جز وی روایت کرد و ابو الشیخ حافظ از وی روایت دارد. در اصفهان دهکده دیگری هم بنام رازان هست که نباید آن دو را بهم اشتباه کرد .

۲- کوی بزرگی است در بروجرد .

از منسوبان بدان : ابو النجم بدر پسر صالح پسر عبدالله رازانی فقیه . ابو سعد نام وی را در شیوخ خویش آورده و گفته است وی در غره محرم سال ۵۴۷ در گذشته است.

رَأْسُ الْعَيْن :^۲ نام پنج جایگاه است :

۱- راذان سوم دهکده‌ای از نواحی مدینه است . رجوع به ص ۱۹۶ متن شود .

واصطخری جایگاهی را بنام راذان از ناحیه‌های استخر یاد کرده است رجوع به فهرست ترجمه مسالك ومسالك چاپ ایرج افشار و فهرست نزهة القلوب چاپ دبیر سیاقی شود .

۲- در باره برخی از جایگاههای پنجگانه به فهرست نخبة الدهر و ص ۱۵۹ حدود العالم چاپ دانشگاه و فهرست لسترنج (سرزمینهای خلافت شرقی) نیز رجوع شود.

۱- جایگاهی است در مالین هرات در دامنه کوه ودر آن مزارهای گروهی از مردم صالح است که از همه گونه کسان در شب نیمه شعبان بدانجا می‌روند و نماز می‌گذارند و زیارت می‌کنند.

۲- جایگاهی است نزدیک رباط خرتک و در آن مسجدی است که مردم با چشم از آن تبرک می‌جویند (چشم خود را بدان می‌مالند) و در آن نماز می‌گذارند .
۳- دهکده‌ای از دهکده‌های هرات است و دارای مسجدی است^۱.

رافقه : نام دو جایگاه است :

۱- از دهکده‌های بحرین است . بنقل از نصر^۲.

آران^۳ : شهر و استانی است هم مرز نواحی آذربایجان و من گمان می‌کنم بجز استان اران است یا اران شهر اران است و خدا دانایتر است .

۲- اران دژی است در بلاد روم (در ثغر) که سیف الدوله در آنجا غزا کرد .
رایان : (شبهه به ثنیه رای است) نام دو جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است در ناحیه اعلم میان همدان و زنجان. شیرویه گفت: مطهر پسر احمد پسر عمر پسر محمد پسر صالح از مشایخ ما روایت کرد و در رایان اعلم

۱- دو راس‌العین دیگر در نابلس و جزیره است . رجوع به ص ۱۹۷ متن شود .

۲- رافقه دیگر در کناره فرات است . رجوع به ص ۱۹۷ متن شود .

۳- این کلمه بصورت‌های : اران واران و الان و آلان در متن‌های مختلف آمده است در حدود العالم گاه اران و گاه آلان آمده است . رجوع به فهرست چاپ دانشگاه شود. لسترنج می‌نویسد : اران را اران نامیدن هیچ علتی ندارد جز اینکه نامی عربی بسازند. و در حاشیه ترجمه عربی آن آمده است که : جغرافیدانانی چون ابن حوقل و مقدسی و ابوالفدا اقلیم اران را بصورت اران آورده‌اند و یاقوت معتقد است که اران و اران یکی است . در نزهة القلوب اران و الان نام دو جایگاه آمده در اصطخری نیز چنین بنظر می‌رسد که اران نام ناحیه و الان شهری در آن ناحیه است ولی یاقوت در این کتاب یکی بودن اران و اران را بقرید یاد می‌کند . اما در دمشق اران نام ناحیه‌ای در ارمنیه و آران در آذربایجان است و الان بر ساکنان اقلیم ششم اطلاق شده است رجوع به فهرست‌های کتب مذکور شود . در اینجا یاقوت کلمه را بصورت اران آورده است .

بین همدان و زنجان بسال ۵۰۰ درگذشت و محدثی راستگو بود^۱.

رباط: نام چهار جایگاه است:

۱- رباط خواجه: دهکده نیکویی است دارای مسجد جامع و بازار در پنج فرسنگی سمرقند.

۲- رباط رود: جایگاهی است درکناره طبرستان میان کوهپای بلند، هرگاه از ری بقصد طبرستان بیرون روند رباط رود را میان دیمه و شمله خواهند یافت.

۳- رباط کنزه مزار: در مرو بر پنج یاشش فرسنگی آن. رباط مزبور در وسط دشت وریگزار و میان جنوجرد وشاران است.

۴- رباط عبدالله پسر مبارك در مرو.

از منسوبان بدان: ا و نصر محمد پسر نصر پسر معن مروزی صاحب اخبار و حکایات وی از علی پسر حجر سماع کرد و ابو عمر ضریر نیشابوری از وی روایت دارد. رَ بْض^۲: نام نوزده جایگاه است:

۱- ربض ابوحنیفه: در سوی غربی بغداد نزدیک حریم طاهری است ربض مذکور منسوب به یکی از سرداران منصور بنام ابوحنیفه است.

۲- ربض ابوعون: در بغداد است و ابوعون از موالی منصور بود.

۳- ربض اصفهان.

از منسوبان بدان: ابوشکر احمد پسر محمد پسر عی ربضی. وی از اصفهانیان (محدثان اصفهان) حدیث شنید و ابوسعید سلیمان پسر ابراهیم حافظ اصفهانی از وی روایت کرد.

۱- رایان دیگر نام کوهی است در حجاز رجوع به ص ۱۹۸ متن شود.

۲- دیوار گرد شهر. (از منتهی الارب) ویا قوت می نویسد: ربضها بسیارند و کمتر شهری یافت می شود که جایگاهی در آن بنام ربض نباشد و ما در اینجا آنهایی را یاد می کنیم که شخصی بدانها منسوب باشد یا شناخته نشود جز باضافه کردن شخصی بدان و ربض دراصل بمعنی حریم چیزی است گویند رَ بْض اساس شهر است و رَ بْض عبارت است از آنچه در گرداگرد شهر از بیرون باشد و گویند دو لغت اند و گروههایی به ربضا نسبت داده شده اند که ناگزیر باید آنها را جداگانه یاد کرد.

- ۵- ربض حرب : و آن کوی معروفی است و هم اکنون (زمان یا قوت) آن را حریه بغداد نامند و حرب از سرداران منصور بود .
- ۶- ربض حمزه : کویی بود در سوی غربی بغداد که ویرانه شده است .
- ۷- ربض حمید پسر قحطبه طایس در بغداد پیوسته به نصریه .
- ۸- ربض خوارزمیه : در بغداد پیوسته به ربض ایرانیان از سوی غربی .
- ۹- ربض رشید: در بغداد پیوسته به ربض خوارزمیه و رشید از موالی منصور و پدر داود بن رشید محدث بود .
- ۱۰- ربض زهیر: پسر مسیب در بغداد پیوسته به ربض سعید پسر حمید .
- ۱۱- ربض زیاد در شیراز .
- از منسوبان بدان: ابراهیم پسر احمد پسر عثمان پسر مثنی باهلی شیرازی ربضی .
- ۱۲- ربض سلیمان پسر مجالد مولای منصور در بغداد .
- ۱۳- ربض عثمان پسر نهیک پیوسته به ربض خوارزمیه .
- ۱۴- ربض مرو .
- از منسوبان بدان: احمد پسر بکر پسر یونس پسر خلیل ابو بکر مؤدب ربضی .
- وی از علی پسر جعد حدیث کرد .
- ۱۵- ربض نصر پسر عبدالله در بغداد که امروز به نصریه معروف است .
- ۱۶- ربض هیالانه میان کرخ و دروازه محول و هیالانه ناظر هزیننه منصور یا کنیز^۱ رشید بود .^۲
- رجا : نام دو جایگاه است :
- ۱- دهکده ای است در سرخس خراسان .
- از منسوبان بدان: عبدالرشید پسر نصر رجایی واعظی بود که در اصفهان اقامت گزید .^۳

۱- در اینجا هم خطیه ، خطیه چاپ شده است .

۲- ربض دارین در حلب و ربض قرطبه در اندلس است .

۳- رجای دیگر در وجره است . رجوع به ص ۲۰۱ متن شود .

رجان : نام دو جایگاه است :

۱- شهری است در فارس و نمیدانم که آیا همان ارجانی است که در شعرمتنبی آمده یا جز آنست.^۱

رَحا :^۲ نام هفت جایگاه است :

۱- جایگاهی است در سیستان .

از منسوبان بدان: محمد پسر احمد پسر ابراهیم رحایی سیستانی . وی از ابو بشر احمد پسر محمد مروزی و حسن پسر نفیس پسر زهیر سکری (سیستانی) و جز آن دو روایت کرد.^۳

رُحبه : نام شش جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است روبروی قادسیه کوفه بريك بار انداز از کوفه بر سمت راه حاجیانی که بمکه می‌روند . برخی از قاریان بدان منسوب‌اند و هم اکنون ویرانه است.^۴

رُحبه: نام نه جایگاه است :

۱- رُحبه یعقوب در بغداد است و یعقوب سرداود وزیر مهدی بدان منسوب است.

رَدْم :^۵ نام سه جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است در بحرین از آن خاندان عامر پسر حارث از قبیله عبدالقیس.^۶

۱- جایگاه دیگر در نجد است رجوع به ص ۲۰۲ متن شود .

۲- بلفظ رحی (آسیا که در آن آرد کنند) .

۳- شش رحای دیگر در بغداد و رقه و جز اینها است رجوع به ص ۲۰۳ متن شود.

۴- جایگاههای دیگر در مکه و یمن و دیگر نواحی است رجوع به ص ۲۰۳ متن شود . مؤلف می‌نویسد : رُحبه در اصل بر فضا اطلاق گردد و کمتر شهری یافت می‌شود که در آن کویی بنام رُحبه نباشد ولی ما تنها اعلام کلمه را می‌آوریم .

۵- این کلمه در لغت به معنیهای : آنچه از دیوار ویران و شکسته برافتد . و آواز

کمان و جز اینها است . رجوع به منتهی‌الارب شود .

۶- دو جایگاه دیگر در مکه است .

رَس: ^۱ نام شش جایگاه است :

۱- رودی است در آذربایجان و آن مرز میان اران و آذربایجان است و گویند بر ساحل این رود هزار شهر بوده است و در برخی از روایات آورده اند که رس ^۲ مذکور در قرآن همین ارس است ولی این روایت بعقیده من بعید بنظر می رسد زیرا جایگاه مزبور از منازل پیامبران (ع) نبوده است ^۳.
رُصافه: ^۴ نام یازده جایگاه است :

۱- کویبی است در سوی شرقی بغداد که آن را منصور برای پسرش مهدی آبادان کرد و آنجا را عسکر مهدی نیز گویند و گروهی محدث از آنجا برخاسته اند.
از منسوبان بدان: محمد پسر بکار پسر ربان ابو عبدالله رصافی مولای خاندان هاشم . و جعفر پسر محمد پسر علی ابوالحسن سمسار و بسیاری (از محدثان دیگر) .
۲- دهکده ای در نیشابور .

۳- موضعی است در انبار که آن را ابوالعباس سفاح احداث کرد .

۴- دژی است از آن اسماعیلیان از ناحیه های خوابی که نو بنیاد است ^۵.

رَعَن: ^۶ نام دوجایگاه است :

۱- مؤلف گوید: جایگاهی که در کتاب عزیز (قرآن) نام آن آمده است (اصحاب الرس) گویند چاهی بود که اهل آن به پیامبر خود دروغ گفتند و او را در چاه بند کردند و گویند دیار طایفه ای از ثمود است .
۲- این رس نباید مشدد باشد بلکه منظور ارس است چنانکه لسترنج می نویسد : یونانیان آن را اراکسس و سیرس می خواندند و تازیان آن را نهر رس (یا ارس) نامیدند. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی ذیل ارس یا رس و ص ۴۹ و ۵۰ حدود العالم چاپ دانشگاه شود .

۳- ۵ جایگاه دیگر دریمامه و نجد و عربستان بوده است. رجوع به ص ۲۰۵ متن شود .

۴- در لغت بمعنی هر رویدنگاه حومه یا سواد شهر است و بصورت اسم خاص و بر محله ای در بغداد اطلاق شده است . (از اقرب الموارد) .

۵- هفت موضع دیگر در بصره و شام و قرطبه (اندلس) و کوفه و واسط و افریقیه و حجاز است . رجوع به ص ۲۰۵ و ۲۰۶ متن شود .

۶- بمعنی کوه دراز (از منتهی الارب)

۱- موضعی است در بحرین^۱.

رَقَّه: ^۲ نام شش جایگاه است:

۱- شهری است در قوهستان (از ناحیه‌های خراسان). از بشاری^۳.

۲- بوستان‌های مشهور بزرگی است در برابر تاج درسوی غربی دارخلافت بغداد.

رَمَادَه: نام ده جایگاه است:

۱- دهکده‌ای است در بلخ.

۲- کوی یا دهکده‌ای است در نیشابور^۴.

رَمَلَه: نام پنج جایگاه است:

۱- کویی است به سرخس.

از منسوبان بدان: ابوالقاسم صاعد پسر عمر رملی وی از شیوخ بود و از سید ابوالمعالی محمد پسر محمد پسر زید حسینی و جزوی حدیث شنید.

۲- کویی در بغداد بود (در جایگاه در آمدن آب کرخ به دجله) آنگاه ویرانه شد.

۳- دهکده‌ای است در بحرین از آن خاندان عامر پسر عبدالقیس^۵.

رَم: ^۶ نام پنج جایگاه است:

۱- جایگاه دیگر در حجاز است. رجوع به ص ۲۰۷ متن شود.

۲- در لغت بر هر زمین لب رود اطلاق شود که آب در هنگام مد بر آن برآید و آنگاه فرو رود و بمعنی زمین هموار که آب آن فرو رفته باشد نیز آمده است. (از منتهی‌الارب)

۳- این رقه نزدیک طبس است. رقه دیگر در واسط و بغداد است.

۴- جایگاه‌های دیگر در یمن و فلسطین و اندلس و حلب و جز اینها است. رجوع به ص ۲۰۹ متن شود.

۵- دو جایگاه دیگر در فلسطین و نجد است. رجوع به ص ۲۱۰ متن شود.

۶- جمع کلمه رموم است و رموم بر کویهایی از قبیله‌های کردان در سرزمین فارس اطلاق شود که هر یک به قبیله‌ای از آنان اضافه می‌شود «در برخی از متنها زم و زموم آمده است» رجوع به ص ۱۱۹ ترجمه مقدمه ابن خلدون (حاشیه) از نگارنده و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی ذیل زموم اکراد شود. زم به کردی بمعنی قبیله است و صحیح آن زومه است و صورت رم غلط است. رجوع به حاشیه ص ۳۰۲ لسترنج بر بی شود.

۱- رم حسن پسر حیلویه و به رم بادنجان معروف است ، از آنجا تا شیراز ۱۴ فرسنگ است .

۲- رم اردام پسر جوانابه در ۲۶ فرسنگی شیراز .

۳- رم قاسم پسر شهریار و آن را کوریان نامند . از آنجا تا شیراز پنجاه فرسنگ است .

۴- رم حسن پسر صالح و آن را رم سوران می نامند و فاصله آن تا شیراز هفت فرسنگ است .

۵- رم احمد پسر صالح و آن را رم ریزان^۱ نامند و رم در نزد کردن بمعنی تیره است که بتازی حی گویند^۲.

رُمَیْلَه : نام سه جایگاه است :

۱- دهکده ای است در بحرین از آن خاندان محارب پسر عمرو پسر ودیعه از عبدالقیس^۴ .

روذان : نام سه جایگاه است :

۱- شهری است نزدیک ابرقوه از ناحیه های فارس و روزگاری هم از ناحیه های کرمان بشمار می رفت^۵.

۲- از نواحی بست از شهرهای کرمسیان و بقولی (شهری است نزدیک) نواحی سیستان بر راه رنج و بیشتر در آمد آن نمک است .

۳- از دهکده های خوارزم است . از عمرانی خوارزمی .

رودبار^۶ : نام هشت جایگاه است :

۱- ابو موسی [حافظ] اصفهانی گفت ناحیه ای از تسوی (طسوج) اصفهان است

۱- ن.ل: زیران .

۲- حی و بطن کوچکتر از قبیله است .

۳- بلفظ تصغیر رمله (ریگزار)

۴- دو جایگاه دیگر در راه بصره به مکه و بیت المقدس است. رجوع به ص ۲۱۱ متن شود.

۵- رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۶- در متن رودبار .

مشمول برده‌کنده‌های بسیار که در آنها گروهی از خداوندان دانش بسر می‌برند.

۲- از دهکده‌های بغداد است.

از منسوبان بدان: احمد پسر عطای رودباری خواهرزاده ابوعلی رودباری .
و این گفته ابوموسی حافظ است .

۳- جایگاهی است بر دروازه تابران^۱ از سرزمین طوس .

از منسوبان بدان: ابوسعده سمعانی، ابوعلی پسر حسین پسر محمد [پسر محمد]
پسر علی رودباری را بدان نسبت داده است . حاکم ابوعبدالله از وی سماع حدیث
کرد و گفت ابوعلی محمد پسر احمد پسر قاسم رودباری صوفی در مصر سکونت گزید
[و او را تصنیف‌های نیکویی در تصوف است وی از فرزندان رئیسان بود و با جنید
مصاحبت می‌کرد و بسال ۳۲۳ درگذشت از اینرو ابوسعده او را به رودبار طوس نسبت
داده و ابوموسی و نسوی و باطرقانی نسبت وی را به رودبار بغداد نوشته‌اند و بظاهر
گفته ابوموسی و کسانی که وی را به رودبار بغداد نسبت داده‌اند درست است چه ابوبکر
خطیب گفته است وی بغدادی است .

۴- دهکده‌ای است در مرو نزدیک جیرنج .

۵- از دهکده‌های چاچ در پشت رود جیحون است .

۶- وزیر ابوسعده منصور پسر حسین آبی در تاریخ خود گفته است که رودبار
قصبه (مرکز) بلاد دیلم است .

۷- کوی بزرگی است در همدان که گروه بسیاری از دانشمندان و محدثان

از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان: عبدوس پسر عبدالله پسر محمد پسر عبدالله پسر عبدوس
ابوالفتح . وی از پدرش ابومحمد و عموی پدرش ابوالحسن علی پسر عبدالله پسر عبدوس
و گروهی از مردم همدان و غریبانی که نام بردن آنان بدر از او می‌گشت روایت کرده
است شیرویه [پسر شهردار] وی را محدثی راستگو و استوار و خداوند حشمت و نعمت

۱- تابران یا طاببران مرکز طوس و نوغان و رادکان از شهرهای عمده آن بودند .



و شهرت و از خاندان ریاست یاد کرده است، خطی خوش داشت و شیرین زبان بود. در پایان زندگی دیدگانش کور و گوشه‌پایش کر شد و سماع متقدمان از وی تا سال چهارصد و هشتاد و اندی صحیح‌تر است. وی در جمادی‌الآخره سال ۴۹۰ درگذشت و پسرش ابو عبدالله حسین بر وی نماز گزارد و در خانه‌جاهه رودبار دفن شد. مولد وی بگفته خود او بسال ۳۹۵ بوده است.

۸- از دهکده‌های بلخ است. حافظ ابوالقاسم دمشقی محمد پسر احمد پسر هشتم گفت که ابوبکر بلخی مقری رودباری از رودبار بلخ قرائت قرآن عظیم را در دمشق نزد ابوعلی اهوازی فرا گرفت سپس در غزنه سکونت گزید و در آنجا قرآن قرائت می‌کرد و از اهوازی حدیث روایت می‌کرد. ابونصر عبدالسلام پسر عبدالرحیم پسر عبدالملک هروی مقری از وی برای من حدیث کرد و بمن گفت که او در دانش قرائت‌ها (تجوید) بصیر بود.

روده^۱: نام دوجایگاه است:

۱- دهکده‌ای است در ری که عمرو پسر معدی کرب زبیدی در آنجا درگذشت.

۲- و نیز روده از جایگاه‌های ری است.

از منسوبان بدان: ابوعلی حسن پسر مظفر پسر ابراهیم رازی رودی. وی از ابوسهل موسی پسر [ابو] نصر رازی روایت کرد و ابوبکر مقری از وی روایت دارد.

رویان: نام سه جایگاه است:

۱- شهر بزرگی است در کوه‌های طبرستان و آن را ناحیه‌هایی است.

از منسوبان بدان: قاضی ابوالمحاسن عبدالواجد پسر اسماعیل پسر محمد پسر احمد رویانی امام شافعی مصنف کتاب البحر در فقه مذهب شافعی و آن کتاب بزرگ پر ارزشی است. وی سماع حدیث کرد و بسبب تعصب در مسجد جامع آمل طبرستان کشته شد و این واقعه در ماه رمضان سال ۵۰۰ و بگفته سلفی در محرم سال ۵۰۲ روی داد و مولد وی بسال ۴۱۵ بود.

۱- در متن (ذ) است. و رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۲- کویی است در ری . از ابوالحسن خوارزمی.^۱

رَهْوَة: ^۲ نام چهار جایگاه است :

۱- صحرائی است نزدیک خلاط در سرزمین ارمنیه .^۳

رَیان: نام ده جایگاه است :

۱- دهکده‌ای در نسای خراسان .

از منسوبان بدان: احمد پسر محمد پسر ابو عون ریانی نسایی . وی از ابو مصعب (زهری) و محمد پسر ولید و جز آن دو روایت کرد .

۲- کویی است در بغداد آبادان (تا هم اکنون) (زمان یاقوت) نزدیک باب ازج .

از منسوبان بدان: ابوالمعالی هبة الله [پسر حسین] پسر حسن پسر ابوالاسود

ریانی معروف به ابن التل . وی از قاضی بیمارستان و جز او حدیث کرد .^۴

۱- جایگاه دیگر در حلب است . رجوع به ص ۲۲۶ متن شود .

۲- این کلمه از اضداد است بمعنی بلندی و پستی .

۳- جایگاه‌های دیگر در طایف و دیار بنی جشم و سرزمین روم است . رجوع به ص ۲۲۷ متن شود .

۴- جایگاه‌های دیگر در عربستان و مدینه و یمامه و مکه است . رجوع به ص ۲۲۸ متن شود .

حرف ز

زاب : نام پنج جایگاه است :

کلمه زاب نام یکی از پادشاهان ایران قدیم است که رودهای زاب را در عراق حفر کرد و از اینرو بنام وی خوانده شد و گاهی هریک از آنها را زابی خوانده‌اند (بتخفیف ب) و تثنیه آنها زابیان و جمع زاب، زوابی است : ۱- زاب (اعلا) بالا را بنام زاب مجنون می‌خوانند و آن میان موصل و اربل است جایگاه خروج یا سرچشمه آن از آغاز حدود آذر بایجان است و نزدیک سن در دجله می‌ریزد و جنگ زاب که در آن عبیدالله پسر زیاد پسر ابیه (خدای بوی جزا دهد) کشته شد ، بر ساحل این رود بوده است .

۲- زاب پایین (اسفل) تامیان اربل و دقوقا امتداد می‌یابد و سرچشمه آن از کوههای شهرزور آغاز می‌شود و آن‌هم در دجله می‌ریزد .

۳- زاب بالای دیگر (میان شورا و واسط) است این رود از فرات جدا می‌شود و (بین نیل و واسط) نزدیک دهکده‌ای بنام زرفامیه در دجله می‌ریزد [و آن استانی است که هم اکنون آن را قوسان می‌نامند] و مرکز آن نعمانیه است .

۴- زاب پایین دیگر نیز از فرات جدا می‌شود و نزدیک واسط در دجله می‌ریزد و آن استانی است که مرکز آن نه‌رسا بس است و گاهی هریک از دو استان را زابیه می‌خوانند .

از منسوبان بدان : موسی زابی یکی از این دوزاب منسوب است او را احادیثی

است درباره قرائتها (تجوید).^۱

زار : نام دو جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است از استیخن از ناحیه‌های سمرقند در ماوراءالنهر .

از منسوبان بدان: یحیی پسر خزیمه زاری استیخنی وی از عبدالله پسر عبدالرحمان سمرقندی سماع (حدیث) کرد وطیب پسر محمد پسر خشویه سمرقندی از وی روایت دارد.^۲

زاره: ^۳ نام سه جایگاه است :

۱- دهکده بزرگی است در بحرین که نام آن در (کتا بهای) فتوح آمده است و مرزبان زاره از مردم آنجا است .

زاوه: نام دو جایگاه است :

۱- از روستاها (رسائیق) و استانی از استانهای نیشابور است.

از منسوبان بدان: ابوعبدالله محمد پسر احمد پسر مثنی پسر سعید زاوه‌ای^۴ است . وی از ابن راهویه و علی بن حجر و گروهی از پیشوایان حدیث شنید .
۲- از دهکده‌های پوشنگ از استان هرات نزدیک بوزجان است .

از منسوبان بدان: ابوالحسن حمیل پسر محمد پسر حمیل زاوه‌ای است وی از حاتم پسر محبوب شامی و جز او حدیث شنید و حاکم ابوعبدالله حافظ از وی سماع حدیث کرد .

زبیده: ^۵ نام پنج جایگاه است :

۱ - زاب پنجم در مغرب در بلاد بربر است . رجوع به ص ۲۳۰ شود . درباره چهار زاب نخست رجوع به فهرست لسترنج شود .

۲- زار دیگر جایگاهی است در شعر عدی پسر زید . رجوع به ص ۲۳۰ متن شود .

۳ - دوجایگاه دیگر در مصر و طرابلس غرب است .

۴- مؤلف (ه) را ملفوظ (محض) دانسته و نسبت بدان را زاوه‌ای آورده ولی امروز مردم خراسان زاوه را باهای ناملفوظ (مخفی) تلفظ می‌کنند و نسبت بدان را زاوه‌ای می‌گویند .

۵- منسوب به زبیده دختر جعفر پسر منصور مادر محمد امین پسر رشید .

- ۱- کوی است در سوی غربی بغداد نزدیک باب‌التین .
 - ۲- کوی دیگری است باز در همان بغداد در سوی غربی در پایین مدینه‌السلام.
 - ۳- دهکده‌ای است در جبال.^۱
 - زَرْنَد: شهر بنامی است از ناحیه‌های قدیم کرمان .
 - ۲- دهکده‌ای است در اصفهان .
- از منسوبان بدان:** ابو عبدالله محمد پسر عباس پسر احمد پسر محمد پسر خالد پسر یزید زرنندی شیرازی نحوی . وی از ابو الحسن احمد پسر ابراهیم پسر احمد عبّسی و ابو الحسن احمد پسر عبدالله خرگوشی حدیث شنید .
- زَعْفَرَانِيَّة: نام دو جایگاه است :
- ۱- دهکده‌ای است در همدان بَرِیک بار انداز . [از جهت عراق] (بسوی اسد آباد) .
- از منسوبان بدان:** ابو احمد قاسم پسر عبدالله پسر عبدالرحمان پسر زیاد زعفرانی همدانی . وی از ابو رزعه رازی و جز او روایت کرد و دارقطنی و ابو حفص پسر شاهین از وی روایت دارند .
- ۲- دهکده‌ای است نزدیک کلوانا در پایین بغداد .
- از منسوبان بدان:** حسن پسر محمد پسر صباح زعفرانی و درب الزعفرانی در بغداد به وی منسوب است وی از یاران شافعی بود و هنگامی که شافعی به بغداد آمد زعفرانی کتابهای خویش را نزد او قرائت کرد. شافعی بوی گفت: تو از کدام (قبیله) عرب هستی؟ گفت: من عربی نیستم بلکه از مردم دهکده زعفرانیه‌ام . وی همچنین از ابن عیینه و جز او حدیث شنید . و ابو داود سیستانی (سجستانی) و ترمذی و جز آن دو از وی روایت دارند زعفرانی در سال ۲۴۹ هـ در ماه ربیع الآخر در گذشت و گروهی نیز به درب الزعفرانی منسوب اند.^۲

۱- دو جایگاه دیگر در مکه و واسط است .

۲- زعفرانیه‌ای نیز در شمال غربی تهران جزو ناحیه شمیران تهران است (م)

زَمَلْكَان: نام دوجایگاه است:

۱- یکی از گردشگاه‌های بلخ واقع در يك فرسنگی آن شهر.^۱

زندان: نام سه جایگاه است:

۱- دهکده‌ای است در مالین هرات.

۲- دهکده‌ای است در مرو.^۲

زند: نام دو جایگاه است:

۱- از دهکده‌های بخارا است.

از منسوبان بدان: ابو بکر احمد پسر حمدان پسر عارم زندی (از امیر ابو نصر ابن ماکولا و ابوسعید) و گویند وی منسوب به زندیه است که آن را مختصر کرده‌اند.^۳

زوراء: نام ده جایگاه است:

۱- از نامهای دجله بغداد است و از اینرو بدین نام خوانده شده است که گرایش و خمیدگی بسوی چپ و راست دارد.

۲- نام شهر منصور در بغداد است و بدین سبب آن را بدین نام خوانده‌اند که دروازه‌های درونی آن راست و بی‌کژی است نسبت به دروازه‌های بیرونی آن.^۴

زورابد: نام دو جایگاه است:

۱- یاقوت زملکان دیگر را بنقل از ابوسعید دهکده‌ای در دمشق نقل کرده و سپس گفته‌است: بعقیده من جایگاهی که در دمشق است معروف به: زملکا بی نون است زیرا نسبت بدان بانون است چون صنعاء که نسبت بدان صنعانی است.

۲- ناحیه‌ای است در مصیصة. رجوع به ص ۲۳۴ متن شود.

۳- ولی یاقوت نوشته‌است زندیه در کجا است آیا همان زند بخارا است یا جای دیگر. زند دیگر کوهی است در نجد رجوع به ص ۲۳۵ شود. وزند رامش شهرکی است در ماوراءالنهر. رجوع به ص ۱۱۳ حدود العالم چاپ دانشگاه شود. درباره زند هرات رجوع به فهرست لسترنج شود.

زند رود نیز بجای زاینده رود آمده است. رجوع به فهرست لسترنج شود.

۴- هشت جایگاه دیگر در عربستان وحیره و دیگر جاهای بادیه است.

۵- گویا معرب زورآباد باشد.

- ۱- ناحیه‌ای است در سرخس مشتمل بر چندین دهکده .
- ۲- از دهکده‌های نیشابور است و برخی گفته‌اند از دهکده‌های ترشیز (کاشمر) است.
از منسوبان بدان: ابوالفضل محمد پسر احمد پسر حسن پسر زیاد زورابندی
 نیشابوری . وی از محمد پسر یحیی زهلی و جز او حدیث شنید و ابوعلی حافظ و
 دیگران از وی روایت کردند . زورابندی بسال ۳۱۶ درگذشت.^۱
زُهِیرِیَّه: ^۲ نام دو جایگاه است :
 ۱- ربضی^۳ در بغداد بود و کسانی بدان منسوب‌اند .
 ۲- کویی در بغداد بود.^۴
زیدیه: ^۵ نام دو جایگاه است :
 دهکده‌ای است در سواد بغداد از ناحیه‌های بادوریا .^۶

۱- هم اکنون نیز زورآبادی در ناحیه‌های مشهد هست رجوع به فرهنگ جغرافیایی
 ایران شود .

۲- بلفظ تصغیر .

۳- رجوع به همین کلمه در ردیف ربض شود .

۴- رجوع به ص ۲۳۷ متن شود .

۵- منسوب به مردی بنام زید .

۶- کسانی هم بدانجا منسوب‌اند جایگاه دیگر در حجاز است رجوع به ص ۳۷ متن شود.

حرف س

ساباط : ^۱ نام دو جایگاه است :

۱- ساباط مداین شهری است نزدیک مداین خسرو (کسری) و در باره آن مثلی است بدینسان : فارغ تر و یا بیکارتر از حجامتگر ساباط .^۲
از منسوبان بدان : ابوسعید گوید : بگمان من ابوالعباس احمد پسر عبدالله پسر مفضل ساباطی حمیری بدانجا منسوب است . وی از علی پسر عاصم و یزید پسر هارون و جز آن دو حدیث کرد .

۲- شهرک معروفی است در ماوراءالنهر نزدیک اسروشنه در بیست فرسنگی سمرقند .
از منسوبان بدان : ابوالحسن بکر پسر احمد فقیه ساباطی اسروشنی . وی از

۱- گویند اصل کلمه بلاس (بلاش) آباد بود و عرب آن را بصورت ساباط تعریب کرد و معنی آن آبادانی بلاس (بلاش) است .
 ۲- افرغ من حجام ساباط . مورد مثل را چنین آورده اند: چون حجامتگر ساباط يك بار خسرو (کسری) را در سفری که از آنجا می گذشت حجامت کرد و خسرو وی را توانگر ساخت از اینرو دیگر بجایگاه حجامتگری خویش باز نگشت یا ازین سبب که وی سپاهیان رهگذر از ساباط را در برابر يك دانگ به نسیمه حجامت می کرد تا هنگام بازگشت آنان به ساباط و با اینهمه يك هفته و دو هفته می گذشت و هیچکس نزد وی باز نمی گشت و در چنین هنگامی ناگزیر مادرش را بیرون می آورد و او را حجامت می کرد (نظیر مثل فارسی که گویند سلامانی ها وقتی بیکار می شوند سر همدیگر را می تراشند) تا به بطالت و بیکاری سرزنش نشود و او همچنان این شیوه را ادامه می داد تا ناگهان در گذشت و کار او مثل شد . از (منتهی الارب)

فتح پسر عبید سمرقندی حدیث کرد و ابوذر عثمان پسر محمد پسر مخلد تمیمی بغدادی از وی روایت دارد.^۱

سابور:^۲ نام چهار جایگاه است:

۱- استان و شهر بنامی است در سرزمین فارس و گویند بلکه (شابور) نام استان است و نام مرکز آن نوبندجان (نوبندگان) است و خوارج را بامهلَب در آنجا رویدادها و زد و خوردهایی است.

۲- جایگاهی است در بحرین که در هنگام خلافت ابوبکر، علاء پسر حضرمی آن را بگشود.

۳- شاپور خوست^۳ شهر و دژ بنامی است در کوههای لر از همدان و خوزستان.
۴- سابوریه^۴ و نسبت بدان شاپوری (سابوری) است و ازینرو آن را باشاپور آوردند... دهکده ای برکناره فرات و بروی بالس. و خدا داناتراست.^۵

ساجرد: نام دو جایگاه است:

۱- دهکده ای است در چهار فرسنگی مرو نزدیک قاشان.

۲- از دهکده های پوشنگ (پوشنج) است و خدا داناتراست.

سامان: نام دو جایگاه است:

۱- از جایگاههای اصفهان است.

از منسوبان بدان: ابوالعباس احمد پسر علی سامانی صحافوی از ابوشیخ

حافظ و جز وی حدیث کرد.

۲- دهکده ای است از ناحیه های سمرقند و خاندان سامانیان که بر ماوراءالنهر

۱- درباره هردو سابط رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و درباره سابط ماوراءالنهر رجوع به ص ۱۱۱ حدودالعالم شود.

۲- معرب شاپور.

۳- لسترنج شاپور خواست یاد کرده است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۴- معرب شاپوریه.

۵- درباره شاپور خره نیز رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و همچنین درباره شاپور خواست رجوع به ص ۱۴۱ حدودالعالم چاپ دانشگاه شود.

و خراسان فرمانروایی می کردند بدانجا منسوب اند. این گفته بشاری است. و دیگران میگویند سامان نام یکی از نیاکان سلسله مزبور بوده است.

ساوه وساو : ساوه شهر بنامی است میان ری و همدان که گروهی از راویان و جز آنان بدان منسوب اند^۱.

سبید: ^۲ نام دو جایگاه است :

۱- دهکده‌ای در مرو در کنار دشت از جهت جیحون و آن را حصار یا دژ و مسجد جامعی است.

۲- سبیده (سپیده) دهکده‌ای است در ساری مازندران در طبرستان.

سیستان یا (سجستان) ^۳ نام دو جایگاه است :

۱- نام اقلیم عظیم بنامی است مشتمل بر دهکده‌ها و شهرها و نام مرکز (قصبه) آن **زرننگ**^۴ است جز اینکه نام زرننگ از یادها رفته و نام اقلیم را بر شهر اطلاق کرده‌اند و آن میان خراسان و مکران و سند و کرمان است گروه بیشماری از خداوندان دانش در هرفنی از آنجا برخاسته‌اند.^۵

سدیر : نام سه جایگاه است :

۱- ساو دهکده‌ای در مصر است . رجوع به ص ۲۳۹ متن و درباره ساوه به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و ص ۱۴۲ حدود العالم شود .

۲- گویا سبید یا سفید یا اسپید یا اسفید باشد . در فهرست سرزمینهای خلافت شرقی چندین جایگاه بنامهای اسپید و اسفیدان و اسفید باز و اسفیدان و سپیدان و سفید (قلعه) و سفیدرود یا سپیدرود است رجوع به فهرست کتاب مزبور و ص ۴۹ و ۱۴۹ حدود العالم چاپ دانشگاه شود . تلفظ (س) در فارسی امروز بکسرهم معمول است .

۳- نسبت بدان سجستانی بر اصل و سجری (سکزی) بر غیر اصل است . و آن تغییری شکفت است در نسبت (یا قوت)

۴- در حدود العالم نیز زرننگ است ص ۱۰۲ و در این متن معرب آن زرنج آمده است ولی لسترنج آن را بهردو صورت آورده است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی درباره زرننگ و سجستان (اقلیم) و سجستان (شهر) شود .

۵- سجستان دیگر از دهکده‌های بصره است رجوع به ص ۲۴۱ متن شود .

- ۱- گویند رود^۱ مشهور و بنامی است در ناحیه حیره^۲
- ۲- سرزمینی است در یمن که گونه‌ای از جامه‌های خط دار بدان منسوب است.^۳
سَرَجَه : نام پنج جایگاه است :
 چنین می نماید که معنی کلمه بفارسی سرچاه است^۴ (مخفف چاه = چه)
سُر : نام دو جایگاه است :
 ۱- دهکده‌ای است در ری .
 از منسوبان بدان: زیاد پسر علی رازی سری ...^۵
سَرَقِسطَه : نام دو جایگاه است :
 ۱- شهرکی است از ناحیه‌های خوارزم^۶ که ابوالحسن عمرانی خوارزمی آن را در کتاب خویش آورده است .
سُرهماری : نام دو جایگاه است :
 ۱- دژ استواری است دارای روستاهای بزرگ میان تغلیس و خلاط که بسیار معروف است .
 ۲- دهکده‌ای است از بخارا .
سَریر : نام سه جایگاه است :
 ۱- اقلیم سریر کشور پهناوری است میان بلاد الان و باب‌الابواب (در بند) دارای

- ۱- ن. ل : موضع
- ۲- لسترنج می نویسد : نشانه‌های ویرانه حیره بر کمتر از يك فرسنگی جنوب کوفه است و آن شهر عظیمی در روزگار ساسانیان بود و نزدیک آن دو کاخ مشهور خورنق و سدیر است و بنا بر آنچه گویند کاخ خورنق را نعمان پادشاه حیره برای بهرام گور شکارگر بزرگ بنیان نهاد . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .
- ۳- سدیر دیگر در مصر است . رجوع به ص ۲۴۲ متن شود .
- ۴- و جایگاه‌های پنجگانه در نصیبین و کناره فرات و حلب و معره است . رجوع به ص ۲۴۴ متن شود .
- ۵- جایگاه دیگر در حجاز است . رجوع به ص ۲۴۵ متن شود .
- ۶- شهر مشهوری است در اندلس (مغرب: ساراگس Saragosse)

سلطان وملت و دینی مستقل و کلمه سریر بمعنی تخت است.^۱

سُئِل: نام دو جایگاه است:

۱- دره‌ای است در سواد عراق که چندین تسو (طسوج) از راه خراسان بدان اضافه میشود.^۲

سَمْنان: نام سه جایگاه است:

۱- شهر بنامی است مجاور کومش (قومس) و آن میان ری و دامغان است برخی آن را به کومش نسبت می‌دهند و برخی به ری. من آن را دیده‌ام شهر بزرگی نیست ولی گروهی از خداوندان صلاح و دانش از آن برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان: ابو عبدالله حسین پسر محمد پسر حسین [پسر محمد پسر حسین] پسر علی پسر فرخان صوفی سمنانی. وی از متأخران و شیخی بنام است حدیث بسیار شنیده و عمری دراز کرده و بسیار روایت آورده است. وی سال ۵۳۱ در گذشته است.

۲- دهکده‌ای است در نسای خراسان.

از منسوبان بدان: ابوالفضل محمد پسر احمد پسر اسحاق نسوی سمنانی، وی دانشمندی ثقه بود از احمد پسر عدی و ابوبکر اسماعیلی و جز آن دو روایت کرد.^۳
سَنام: نام چهار جایگاه است:

۱- قلعه‌ای است که آن را مقنع خارجی در ماوراءالنهر احداث کرده است.^۴
سَنجان: نام سه جایگاه است:

۱- دهکده‌ای است بر دروازه مرو که آن را دژ سنگان گویند.^۵

۱- دو جایگاه دیگر در یمامه و دیگری دره‌ای است نزدیک کوهی بنام غریف رجوع به ص ۲۴۶ متن شود.

۲- جایگاه دیگر کوهی است در سرزمین بنی تمیم. رجوع به ص ۲۵۱ متن شود.

۳- سمنان دیگر در شام است. رجوع به ص ۲۵۳ متن شود.

۴- جایگاه‌های دیگر در بصره و حجاز و یمامه است. رجوع به ص ۲۵۴ متن شود.

۵- تاج الاسلام ابوسعید آن را بفتح (س) و ابوبکر پسر موسی حازمی بکسر (س) یاد کرده است. در لسترنج سنگان آمده است و بنا بر این کلمه معرب است.

از منسوبان بدان: قاضی ابوالحسن علی پسر حسن پسر محمد پسر حمدویه فقیه شافعی . وی فقه را در نزد ابوالعباس احمد پسر عمر پسر سریق در بغداد فرا گرفت و عهده دار کارهای قضای نیشابور گردید، مردی صالح و پرهیزگار بود، در مرو از ابوالموجه محمد پسر عمر فزاری و در بغداد از یوسف پسر یعقوب قاضی حدیث شنید و ابوالولید حسان پسر محمد فقیه و ابوالحسن علی پسر محمد عروضی از وی روایت کرد.

۲- جایگاهی است در باب الابواب (در بند)

۳- از دهکده های نیشابور است .^۱

سِنج: نام سه جایگاه است :

مردم مرو آن را شنگ گویند و بدین نام دو دهکده در مرو شاهجان است که یکی را سنج عباد^۲ خوانند .

از منسوبان بدان: ابومنصور مظفر پسر اردشیر عبادی واعظ . وی در بغداد نامور بود و بسال ۵۴۷ درگذشت .

۲- سنج بزرگتر شهر بزرگی است از ناحیه های مرو که پنج فرسنگ از مرو فاصله دارد و گروه بسیاری از خداوندان دانش از آنجا برخاسته اند .

از منسوبان بدان: ابوداود سلیمان پسر معبد پسر کوسجان سنجی وی حدیث بسیاری دانست و او را تاریخی است که آن را از عبدالرزاق پسر همام و یزید پسر هارون و اصمعی و جز آنان روایت کرده است و مسلم پسر حجاج و ابوداود سجستانی

۱- لسترنج سنجان یا سنگانی از ناحیه خواف آورده و آن را در شمار شهرهای ناحیه مزبور یاد کرده است . و توان گفت سنگانی را که یاقوت از دهکده های نیشابور یاد کرده همین سنگان باشد . بویژه که صاحب حدود العالم هم سنگان و سلومد را از حدود نیشابور شمرده و سلومد را هم اکنون سلامی می گویند و متعلق به قوام السلطنه بود (هنگامی که والی خراسان بود) و ایرج میرزا گوید : من سلامی و سده را زکف آسان ندم (از قول قوام) رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی ص ۹۱ و حدود العالم شود درباره سنگان دوم نیز رجوع به ص ۱۶۱ حدود العالم چاپ دانشگاه شود .

۲- در حدود العالم شنگ عبادی است . رجوع به متن و حاشیه ص ۹۴ کتاب مزبور شود و لسترنج می نویسد مقدسی آن را سنگ نوشته است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

(سیستانی) و جز آن دو از وی روایت دارند . سنجی دانشمندی شاعر و دیندار بود و بسال ۲۵۷ درگذشت .

۳ - روستای سنج در اصفهان است . و این سنج را مدائنی در کتاب الفتوح آورده است .

سِنْدِيَّة: نام دو جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است در بغداد برکناره رود عیسی میان بغداد و انبار و نسبت بدان سندوانی است گویا خواسته‌اند فرقی میان نسبت به سند و سندیه باشد (و خدا دانایان است) از منسوبان بدان: ابوطاهر محمد پسر عبدالعزیز سندوانی . وی در بغداد سکونت داشت و شیخی صالح بود از ابوالحسن علی پسر محمد قزوینی زاهد حدیث شنید و ابوطالب محمد پسر علی پسر خضر صیرفی از وی روایت کرد و او در ربیع الآخر سال ۵۰۳ درگذشت .^۱

سِن: نام چهار جایگاه است:

۱- شهرکی است^۲ برکناره دجله در بالای تکریت .

از منسوبان بدان: ابو محمد عبدالله پسر علی سنی فقیه . وی مصاحب قاضی ابوالطیب طبری بود و از ابن ساذان حدیث شنید .
۲- جایگاهی است از ناحیه‌های ری .

از منسوبان بدان: ابراهیم پسر عیسی سنی رازی . وی از نوح پسر اسن روایت کرد و ابوبکر نقاش مفسر و هشام پسر عبدالله سنی رازی از وی روایت دارد...^۳
سوس: نام چهار جایگاه است :

۱- شهری قدیمی است در خوزستان که در آن آرامگاه دانیال (ع) است^۴

۱- سندیه دیگر آبی در یحوموم است . رجوع به ص ۲۵۷ متن شود .

۲- ن. ل. شهری .

۳- دو جایگاه دیگر در مدینه و نزدیک رها و آمد است .

۴- این سوس معرب شوش است که خود مؤلف هم در شوش بدان تصریح کرده است . رجوع به شوش در همین کتاب و ص ۱۳۹ حدود العالم چاپ دانشگاه و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

از منسوبان بدان: ابوشعیب صالح پسر زیاد سوسی. وی از عبیدالله پسر موسی روایت کرد و ابو عمرو به حرانی از وی روایت دارد. ابوشعیب در محرم سال ۳۶۱ در رقه درگذشت.

۲- شهری است در ماوراءالنهر.^۱

سوق: نام شانزده جایگاه است:

۱- سوق الاربعاء^۲ شهری است در ناحیه خوزستان.^۳

۲- سوق الاهواز: و آن در خوزستان است و بیشتر آن ویرانه شده است.^۴

۳- سوق بحر: جایگاهی است در خوزستان که در آن باجهای (سنگینی) می گرفتند و وزیر علی پسر عیسی پسر داود پسر جراح هنگام وزارت نخستین خویش آن را لغو کرد.^۵

۴- سوق الثلاثاء:^۶ در نهر المعلی از کویهای مدینه السلام بغداد بود که در آن در هر ماه بازاری در روز سه شنبه برپا می شد از اینرو کوی را بنام روزی که بازار در آن تشکیل می یافت نسبت دادند و آن پیش از روزگاری بود که منصور بغداد را آبادان ساخت و اکنون آنجا از آبادترین کویهای بغداد است و بازار بزازان در آنجا است.

۵- سوق السلاح نیز کویی در بغداد بود.

از منسوبان بدان: ابوالحسین محمد پسر محمد پسر مظفر پسر عبدالله دقاق
سلاحی معروف به ابن سراج وی بغدادی بود ولی در سوق السلاح سکونت داشت از

۱- دو جایگاه دیگر در افریقیه و بلاد بربر است. رجوع به ص ۲۵۹ متن شود.

۲- بقارسی: چهارشنبه بازار. یا قوت گوید چنانکه ما میدانیم در سخن تازی کلمه
اربعاء هموزنی ندارد.

۳- درباره سوق الاربعاء رجوع به ص ۱۳۸ و ۴۵ حدود العالم چاپ دانشگاه و فهرست
سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۴- رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۵- و رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۶- سه شنبه بازار.

ابوالقاسم پسر حبابه و علی پسر عمر حربی و ابوعبیدالله مرزبانی حدیث شنید و حافظ ابوبکر احمد پسر علی خطیب از وی سماع حدیث کرد و محدثی راستگو بود .
سلاحی در سال ۳۷۴ بجهان آمد و در سال ۴۴۸ درگذشت .

۶- سوق عبدالواحد نیز در سوی غربی بغداد مجاور باب الکوفه (دروازه...) نزدیک باب البصرة بود .

۷- سوق العطش^۱ از بزرگترین کویهای بغداد میان رصافه و نهر المعلى بود. این کوی را سعید خرسی برای مهدی بنیان نهاد و هنگام پایان رسیدن آن مهدی به وی گفت : آن را بنام سوق الری [ری] (بازار سیرابی) نامگذاری کن ولی بنام سوق العطش معروف شد و خرسی نسبتی است به خراسان و سعید خدایگان شرطه^۲ بغداد بود .

۸- سوق یحیی نیز در بغداد میان رصافه و دارالمملکه (پایتخت) بود و آن منسوب به یحیی پسر خالد برمکی است^۳

سَوَیْقَه : به دو معنی است یکی تصغیر سوق بمعنی بازارچه خرید و فروش و دیگر تصغیر ساق بمعنی قرارگاه مستطیلی همانند ساق انسان . و سویقه‌هایی که در بادیه‌ها است بدین معنی است و سویقه‌های شهر به معنی نخست است. این کلمه نام هفده جایگاه است :

۱- سَوَیْقَه حجاج ، منسوب به حجاج و صیف مولای مهدی که در سوی شرقی بغداد بود و اکنون ویرانه شده است .

۲- سَوَیْقَه خالد نیز در بغداد منسوب به خالد پسر برمک است که در باب الشماسیه

۱- درباره این سوق به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی نیز رجوع شود. سوق العطش دیگری هم در مصر است رجوع به ص ۲۶۰ متن شود.

۲- شرطه در اینجا بمعنی شحنه است .

۳- سوقهای دیگر در کوفه و مصر و یمن است و یک سوق را هم مؤلف بصورت سوقه آورده که درمآمه است و رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و فهرست حدود العالم چاپ دانشگاه شود که علاوه بر سوقهای مزبور سوق الجبل (حدود العالم) و سوق الامر و سوق جرجان (بم) (لسترنج) آمده است.

در سوی شرقی بغداد بود .

۳- **سویقة العباسة** : دخت رشید پسر مهدی میان رصافه و دارالمملکة بود که ویرانه شده است .

۴- **سویقة عبدالوهاب** نیز کوی قدیمی در سوی غربی بغداد است و منسوب به عبدالوهاب از خاندان عبدالله پسر عباس است .

۵- **سویقة غالب** نیز از کویهای بغداد است که برخی از راویان بدان منسوب اند .
۶- **سویقة نصر** ، یعنی نصر پسر مالک خزاعی در سوی شرقی بغداد است که مهدی (خلیفه) آن را بعنوان اقطاع (نیول) به نصر بخشید و نصر پدر احمد پارسا بود که در قضیه «محنت»^۱ (بروزگار واثق) درباره مسئله خلق قرآن بدار آویخته شد و نگفت قرآن مخلوق است .

۷- **سویقة ابوالورد** نیز در سوی غربی بغداد میان کرخ و ضرات است و آن منسوب به ابوالورد عمر^۲ پسر مطرف خراسانی است که خدایگان مظالم (دادرسی) در روزگار مهدی بود .

۸- **سویقة هیثم** نیز در سوی غربی بغداد و منسوب به هیثم پسر سعید پسر ظهیر مولای منصور است در نزدیک شهر منصور^۳
سیاکوه :^۴ نام دو جایگاه است :

۱- جزیره ای است در کنار شمالی دریای خزر دارای آبها و درختان و فراوانی

۱- آزمایش عقاید یا تفتیش عقاید را که در روزگار عباسیان در باره مخلوق بودن قرآن معمول گشته بود «محنت» می گفتند و این امر به تبهکاریهایی چون تازیانه زدن امام احمد پسر حنبل و امام مالک دو پیشوای حنبلیان و شافعیان و بدار آویختن کسانی چون همین احمد پارسا و دیگران منجر گشت . و رجوع به خاندان نوبختی مرحوم اقبال ص ۴۲-۴۶ شود .

۲- ن . ل : عمرو .

۳- جایگاههای دیگر در مدینه و مصر و واسط و بقره است رجوع به ص ۲۶۱ تا ص ۲۶۳ متن شود .

۴- معنی آن بر بی جبل الاسود (کوه سیاه) و مخفف یا معرب سیاه کوه است .

- نعمت^۱ که گروهی از ترکان آن را به زور برای چارپایان خود تصرف کرده‌اند.^۲
- ۲- کوهی است بنام سیاه کوه پیوسته به کویر^۳ خراسان که تا سرزمین گیلان کشیده می‌شود و به کوه‌های کرمان هم پیوستگی دارد.^۴
- سَیْب: نام سه جایگاه است:
- جایگاهی است در ناحیه پایین خوارزم و گمان می‌کنم جزیره‌ای است. و این گفتهٔ عمرانی خوارزمی است.^۵
- سَیْحان: ^۶ نام سه جایگاه است:
- ۱- رودی است در بصره که شاعران تازی از آن نام برده‌اند و بگفتهٔ بلاذری برمکیان آن را کننده و بدین نام خوانده‌اند.^۷
- سَیْرَوان: ^۸ نام چهار جایگاه است:

- ۱- در متن بغلط بجای خصب خصب آمده است.
- ۲- صاحب حدود العالم می‌نویسد: گروهی ترکان اند ازغز آنجا مقیم گشته و اندر دریا و اندر خشک‌دزدی کنند ص ۲۴
- ۳- در متن به غلط مغازه مغازه چاپ شده است.
- ۴- رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.
- ۵- دو جایگاه دیگر در کوفه و بصره است. رجوع به ص ۲۶۳ متن و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و فهرست ترجمه مقدمه ابن خلدون شود
- ۶- جایگاه‌های دیگر در مصیبه (شام) و بادیه است.
- ۷- مؤلف در ذیل همین کلمه می‌نویسد و سیحون و جیحون در سرزمین هیاطله است رجوع به ص ۳۶۴ متن و فهرست لسترنج و فهرست ترجمه مقدمه ابن خلدون و فهرست حدود العالم شود.
- ۸- در حدود العالم ص ۱۴۱ چاپ دانشگاه شروان و شیروان هردو آمده‌است. همچنین در حدود العالم جایگاه نخست بصورت متن (سیروان) است و در ذیل عنوان: ناحیت جبال آرد: صیمره - سیروان دوشهرک اند آبادان و خرم. دمشق نیز در ذیل جبال سیروان و ماسبذان و مهرجان قدق را باهم آورده و گوید: مهمترین شهرهای آنها سیروان و صیمره است. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود همچنین لسترنج در ذیل اران شروان آورده و چنین بنظر می‌رسد که جغرافیا نویسان همچنانکه از نظر جایگاه تفاوت میان سیروان جبال و شروان اران هست از لحاظ لفظی نیز میان آنها فرق قائل شده‌اند.

۱- استانی است در جبل و آن استان ماسبذان است و گویند بلکه آن استانی است در پهلوی ماسبذان و برخی گفته‌اند سیروان دهکده‌ای است در جبل و بتحقیق آن را معین نکرده‌اند .

۲- از دهکده‌های نسف است .

از منسوبان بدان : ابوعلی احمد پسر ابراهیم پسر معاذ سیروانی . وی از اسحاق پسر ابراهیم دبری و همگنان وی روایت کرد و بگفته حازمی در آنجا درگذشت و دیگران گفته‌اند وی به نسف نقل مکان کرد و در آنجا بسال ۳۲۹ زندگی را بدرود گفت .

۳- جایگاهی است در فارس بر حسب گفتار ادیبی .

۴- جایگاهی است نزدیک ری که مهدی پسر منصور بهنگام حیات پدر خویش بدانجا آمد و در آنجا بناهایی ساخت که تاکنون هم مشهور است .^۱

۱- هم‌اکنون شیروانی هم در خراسان کنونی میان قوچان و باجگیران است . رجوع به فرهنگ جغرافیایی ایران و دیگر متنهای جغرافی ایران (در دوره معاصر) شود .

حرف ش

شاذی‌باخ: ^۱ نام دو جایگاه است :

۱- نام بوستانی بود از آن عبدالله پسر طاهر در نیشابور سپس بصورت مقر امیران نیشابور در آمد و چون غزان نیشابور را ویرانه ساختند شاذی‌باخ شهر نیشابور گشت و بنابراین تاتارها (لعنت خدای برایشان) آن را ویران کردند . و گروهی از محدثان بدانجا منسوب اند .

۲- دهکده‌ای است در بلخ و نسبت بدان شاذی‌باخی است ولی من آن را در کتاب ابوسعید چنین یافتم : و شاذخ از دهکده‌های بلخ است و نسبت بدان شاذی‌باخی است و نمیدانم آیا شاذخ غلط کاتب نسخه است یا واقع امر چنین است .
شارع : نام چهار جایگاه است :

۱- شارع الانبار از کوی‌های بغداد است نزدیک مدینه منصور از سوی انبار و از اینرو بنام شارع الانبار خوانده شده است .

۲- شارع دارالرقیق نیز در بغداد است کوی پیوسته به حریم طاهری است از سوی غربی و تاکنون هم (قرن ۷ زمان یاقوت) آبادان است .

۳- شارع الميدان : هم از کوی‌های بغداد در سوی شرقی است در بیرون رصافه و آن را رهگذری بود که از باب الشماسیه تا سوق الثلثاء امتداد می‌یافت . و نام این

۱- در متنهای فارسی به سکون (د) بجای (ذ) هم آمده است . و رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

شارعها در اخبار و شعرها بسیار آمده است ازینرو یادکردن آنها لازم بود.^۱
شَبا: نام سه جایگاه است:

۱- شهر ویرانی است در اوال بحرین^۲

مَشْرِج: ^۳ دهکده‌ای است بر پنج فرسنگی مرو میان قرتبان و سینان.

۲- شترج والا: یکی از دهکده‌های قدیم معروف به بالای مرو نزدیک کمشان است:

شَرْقِیَّة: نام پنج جایگاه است:

۱- کویی در سوی غربی بغداد بود و ازینرو بدین نام خوانده شد که در سوی شرقی مدینه منصور بود و مسجد شرقیه هم در آن کوی بود. برخی از محدثان بدان منسوب‌اند.

۲- کویی است در سوی شرقی نیشابور.

از منسوبان بدان: ابوحامد محمد پسر حسن شرقی نیشابوری حافظ شاگرد مسلم پسر حجاج. وی از ابوحاتم رازی و یحیی پسر یحیی و جز آن دو روایت کرد و ابو احمد پسر عدی و ابواحمد حاکم و ابوعلی نیشابوری و جز آنان از وی روایت کردند. وی بسال ۳۲۵ درگذشت.

۳- نام مسجدی است که منصور آن را برای پسر خود مهدی در نزدیک رصافه (بغداد) بنیان نهاد.

۴- نام دهکده‌ای بود که مسجد مذکور در آنجا بنا شده بود سپس در شمار کویهای بغداد درآمد و نام دهکده بر کوی نهاده شد.^۴
شَعْب: ^۵ نام دوازده جایگاه است:

۱- شارع دیگر از کوههای ده‌ها است. رجوع به ص ۲۶۵ متن شود.

۲- دو جایگاه دیگر در مصر و مدینه است. رجوع به ص ۲۶۶ متن شود.

۳- لسترنج در ذیل اقلیمهای رودسیحون از شهری بنام: اشتورکث یا شترکث بمعنی (شهر شتر) نام می‌برد. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۴- شرقیه‌های دیگری نیز در واسط و مصر هست. رجوع به ص ۲۷۳ متن شود.

۵- در لغت بر هر آبراهی که در زیر زمین باشد اطلاق گردد.

۱- شعب بوان در سرزمین فارس و نواحی نوبندجان (نوبندگان) که در بوان
باد کرده شد.

۲- شعب ضره بلاد پهناوری است در کوههای نزدیک بلخ که در آنها قلعه‌ها
وروستاها است^۱

شعیر: نام سه جایگاه است:

۱- کویی است در سوی غربی بغداد که تا کنون (قرن ۷) در میان ویراندای
همچنان بجای مانده است.

از منسوبان بدان: ابوطاهر عبدالکریم پسر حسن پسر علی پسر رزمه خباز
شعیری. وی شیخی صالح و راستگو بود، از ابو عمر عبدالواحد پسر محمد پسر مهدی
حدیث شنید و ابوالقاسم سمرقندی و جز او از وی روایت کرد. وی بسال ۳۹۱ جهان
آمد و در سال ۴۶۹ درگذشت.^۲

شوی: نام دو جایگاه است:

۱- دهکده‌ای است در سغد از ناحیه‌های اشتیخن.

از منسوبان بدان: احید^۳ پسر لقمان شوایی.^۴

شوش: نام پنج جایگاه است:

۱- کویی است در جرجان (گرگان) نزدیک باب‌الطاق آن شهر.

۲- نام دیگر سوس در خوزستان است که معرب گشته و س به ش بدل شده است.
و این گفته حمزه اصفهانی است و نیز وی گفته است معنای آن بزبان فارسی نیکویی
و پاکیزگی و صفا است.^۵

۱- جایگاه‌های دیگر در مکه و بادیه و مدینه و یمامه است. رجوع به ص ۲۷۴ متن شود.

۲- جایگاه دیگر در اشبیله اندلس است. رجوع به ص ۲۷۴ متن شود

۳- در متن چنین است و در فهرست اعلام نام وی نیامده است در (حید) احید
اسم خاص آمده است اگر احمد بقلط احید چاپ نشده باشد.

۴- جایگاه دیگر نزدیک مکه است. رجوع به ص ۲۷۷ متن شود.

۵- جایگاه دیگر در نزدیکی جزیره ابن عمرو موصل است و جایگاه پنجم شوشه در
سرزمین بابل است. رجوع به ص ۲۷۸ متن شود.

شوکان: ^۱ نام سه جایگاه است:

۱- جایگاهی است در بحرین یا یمامه و در شعر امرؤ القیس آمده است.

۲- شهرکی است میان سرخس و ابیورد از ناحیه خابران (خاوران).^۲

شهرستان: نام سه جایگاه است:

شهر بزبان فارسی مدینه و استان معنی ناحیه است بنابراین کلمه شهرستان

بمعنی شهر یا مدینه ناحیه است.

۱- شهرستان^۳ خراسان شهر بنامی است میان نیشابور و خوارزم در پایان

مرزهای خراسان و آغاز مرزهای ریگزارهای خوارزم که گروه بسیاری از دانشمندان از آن برخاسته‌اند و من (یا قوت) آن را دیده‌ام.

از منسوبان بدان: ابوالفتح محمد پسر عبدالکریم پسر احمد فقیه و امام

آزموده و دانا به دانش کلام برحسب مذهب اشعری مؤلف نهیة الاقدام فی علم الکلام والنحل والملل و جز اینها وی بسال ۵۴۹ در شهرستان درگذشت.

۲- قصبه (یا مرکز) استان شاپور از سرزمین فارس. و این گفته ابوالبناء بشاری

است و در صفحه‌های پیش یاد کردیم که قصبه آن نوبند جان (نوبندگان) است و شاید دو نام اند برای يك جایگاه.

۳- نام شهر اصفهان معروف به جی بود که اکنون میان آن و یهودیه نزدیک

به يك میل راه است دارای بازارهایی است و برکنار زرند رود (زاینده رود) است و آرامگاه راشد در آن است و این شهرستان همان است که آن را مدینه می‌گویند و منسوب بدان مدینی است و جی نیز همین شهرستان است.^۴

۱- لسترنج بضم (ش) آورده است.

۲- درباره این جایگاه رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود. جایگاه

دیگر در یمن است. رجوع به ص ۲۷۸ متن شود.

۳- درباره این شهرستان رجوع به ص ۲۲۵ نخبه الدهر دمشق شود.

۴- و رجوع به حدود العالم ص ۱۴۰ شود صاحب حدود العالم در ص ۱۴۳ درباره

گرگان نیز می‌نویسد: و این شهر بدو نیم است شهرستان و بکر آباد. دمشق شهرستان اصفهان را شهرستانه آورده است رجوع به ص ۱۸۳ نخبه الدهر شود. لسترنج می‌نویسد در—

حرف ص

صالحیه : نام سه جایگاه است :

۱- کویی است در بغداد منسوب به صالح پسر منصور بالله معروف به مسکین^۱

صَرَصَر : نام سه جایگاه است :

۱ و ۲- صرصر علیا برعمود رود عیسی در بغداد است و صرصر سفلی که بزرگتر

است بر سمت راست راه حج است هنگامی که در نخستین روز از بغداد بیرون روند^۲.

صَرِیفین : نام سه جایگاه است :

۱- دهکده ای بزرگ و پر از بوستانها است نزدیک عکبراء و اوانا بر کناره رود

دجیل که چندین تن از محدثان از آنجا برخاسته اند^۳.

صفا : نام پنج جایگاه است :

۱- رودی است در بحرین .

۲- درّی است در بحرین که گویند قصبه هجر است و نام آن در اخبار و

→ همدان نیز قلعه کهنه وسط شهر را شهرستان می گویند. و او نیز مانند دمشق شهرستان اصفهان را بصورت شهرستانه آورده است. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود کلمه شهرستان یا شارستان یا شارسان مخففهای آن در اصطلاح جغرافیای قدیم بر خود شهر که اغلب قهندزی آن را احاطه می کرده و سوری بر گرد آن بوده است نیز اطلاق می شده و آنچه بیرون سور بوده (ربض) خوانده می شده است و کلمه (مدینه) عربی نیز گاه دارای این مفهوم بوده است.

۱- دو جایگاه دیگر در جزیره و دمشق است. رجوع به ص ۲۸۱ متن شود.

۲- جایگاه دیگر در مغرب است. رجوع به ص ۲۸۲ متن شود.

۳- جایگاههای دیگر در واسط و کوفه است. رجوع به ص ۲۸۳ متن شود.

جنگهایی آمده است.^۱

صیمیره: نام دو جایگاه است:

شهری است از نواحی جبل ازسوی خوزستان و آن را بنام مهر جانتقذ^۲ خوانند و آن آبادان و دارای میوه‌ها و آبها است.

از منسوبان بدان: ابو تمام ابراهیم پسر احمد پسر حسین پسر احمد پسر حمدان همدانی صیمری از مردم بروجرد که اصل وی از صیمیره ولی رئیس بروجرد بود وی از ابو یعقوب پسر یوسف پسر محمد پسر یوسف خطیب و ابواسحاق ابراهیم پسر احمد رازی حدیث شنید و ابوسعید از وی سماع حدیث کرد.^۳

صین یا چین: نام شش جایگاه است:

۱- د: جایگاه است در کشکر^۴ که آنهارا بنام صین بالا و صین پایین می‌خوانند و این را مفجع بصری در کتاب خود بنام المنقذ یاد کرده است.^۵

۱- جایگاه‌های دیگر در مکه و بلاد عرب است.

۲- در متن بغلط هر جا نقذق چاپ شده است در صورتی که در بیشتر متنهای جغرافیایی قدیم بصورت‌های: مهر جان قدف (بلاذری) و مهر جانتقذ آمده است و کلمه مرکب از مهرگان فارسی و پساوند کده - مهرگان کده است که بصورت‌های مذکور معرب شده و هر جا نقذق بی‌تردید غلط است.

۳- جایگاه دیگر در بصره است.

۴- نام قدیم آن شاد شاپور بوده است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۵- جایگاه‌های دیگر کشور معروف چین و موضعی در کوفه و جزانیه است رجوع به

ص ۲۸۹ متن شود.

حرف ط

طاق:^۱ نام چهار جایگاه است :

۱- طاق اسماء در سوی شرقی بغداد میان رصافه و دارالمملکة است منسوب به اسماء دخت منصور و آن همان است که بنام راس^۲ الطاق خوانده می شود طاقی عظیم بود که شاعران در آنجا می نشستند .

۲- طاق الحرائی کویی است در سوی غربی بغداد گویند طاق مزبور از حد قنطره جید است و این حرائی اراهم پسر ذکوان پسر فضل حرائی از موالی و وزیر منصور و هم وزیر هادی موسی پسر مهدی بود .^۳

۳- طاق (بی مضاف الیه) ژئ است در طبرستان و آن جایگاهی استوار است که بدان راه نیست در قدیم خزینه پادشاهان ایران بود و در معجم البلدان مطالب مفصلی درباره آن یاد شده است .

طالقان: نام دو جایگاه است :

۱- شهر بنامی است میان مروالرود و بلخ، بسیاری از خداوندان دانش از آن برخاسته اند .

از منسوبان بدان : ابو محمد پسر خدای طالقانی وی از یزید پسر هارون

۱- درباره معانی مختلف طاق رجوع به لغتنامه دهخدا شود.

۲- ن ل : باب

۳- چندین طاق دیگر همچون طاق کسری و طاق بستان و جایگاه هایی بنام طاق (بی مضاف الیه) در لغتنامه دهخدا آمده است.

وفضیل پسر عیاض و عبدالله پسر مبارک و جز آنان سماع حدیث کرد و ابو بعلی موصلی و ابراهیم حربی و جز آن دو از وی روایت دارند. طالقانی بسال ۲۵۰ در نودسالگی درگذشت .

۲- شهر و استانی است میان قزوین و ابهر و نام طالقان برچندین دهکده شامل می شود .

از منسوبان بدان : صاحب ابوالقاسم اسماعیل پسر عباد وزیر و پدر او عباد هر دو روایت داش کردند و گروه بسیاری از آنان روایت دارند .
طاهریّه : ^۱ نام سه جایگاه است :

و چنانکه من گمان می کنم هر سه منسوب به طاهر پسر حسین است .

۱- ناحیه ای است میان آمل و خوارزم که ناحیه خوارزم از بالای جیحون از آنجا آغاز می گردد .

۲- دهکده ای است از بغداد که در قسمتی از زمینهای آن تالابی از مسیلهای بارانها و جویبارها پدید می آید و در آن ماهی بسیار تولید می شود و مردم عراق آن گونه ماهی را بُنی می نامند و از بهترین گونه های ماهی است و سلطان مال وافری از آن بدست می آورد .^۲

۳- طاهری (بیّه) حریم طاهری کویبی است ببغداد که در حریم نام آن آمد .^۳
طَبَس : ^۴ نام دو جایگاه است :

۱ و ۲- و آنها در يك ناحیه اند از نواحی قهستان میان نیشابور و اصفهان و

۱- درباره هر دو طاهریه رجوع به لغت نامه دهخدا شود

۲- طاهریّه دیگری نیز هم اکنون از دیه های اهواز است. رجوع به فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۶ شود.

۳- چند جایگاه بنام طبریه در لغت نامه دهخدا آمده است رجوع به متن مزبور شود.

۴- درباره طَبَس رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و فهرست نخبه الدهر دمشق و حدود العالم چاپ دانشگاه و لغت نامه دهخدا شود. طَبَس دیگری هم در بیرجند است. رجوع به فرهنگ جغرافیایی ایران و لغت نامه دهخدا. طَبَسین هم جایی در بیرجند است. رجوع به فرهنگ جغرافیایی ایران شود.

فارس که یکی را طبس عناب و دیگری را طبس تمر نامند و تازیان گویند : طبس دروازه خراسان است و ابوسعید گوید : طبس شهری است در کویر میان نیشابور و اصفهان و کرمان و آن دو طبس است (طبسان) یکی بنام طبس گیلکی و دیگری بنام طبس مسینان و از هر دو طبس گروهی برخاسته‌اند که باز شناختن آنها از یکدیگر برای ما دست نداده است .

از منسوبان بدان : ابوالفضل محمد پسر احمد پسر ابوجعفر طبسی صاحب تصنیفهای مشهور . وی از حاکم ابوعبدالله حافظ نیشابوری و جز وی روایت کرد و در حدود سال ۴۸۰ درگذشت و بجز وی منسوبان بدان بسیاراند .^۱

طنج : روستا و دهکده‌هایی است در خراسان نزدیک مروالرو.

طنز : نام دو جایگاه است :

۱- طنز بی (ة) بصورت شارع الطنز در بغداد در کنار نهر طاق .

از منسوبان بدان : ابوالحسن نصر پسر مظفر پسر حسین پسر احمد پسر محمد پسر یحیی پسر خالد پسر برمک برمکی طنزی است وی در بغداد از ابوالحسین پسر نقور بزاد و در اصفهان از عبدالوهاب پسر منده حدیث شنید . ابوسعید حافظ (رحمت خدای براو باد) در شیوخ خویش نام وی را آورده است وی بسال ۵۵۰ درگذشت.^۲

طوران :^۳ دهکده‌ای است در هرات .

از منسوبان بدان : خالد پسر ربیع پسر احمد پسر ابوالفضل پسر ابوعاصم مائلی طورانی . وی کاتب بود و شعر می‌سرود و در بدیهه‌گویی دستی داشت .

۲- ناحیه‌ای است در سند که شهر مرکزی آن قصدار است و دارای روستاها و شهرهایی است . نام آن در کتابهای فتوح بسیار آمده است .

۱- درباره دیگر منسوبان به طبس رجوع به انساب سمعانی و لغتنامه دهخدا شود . منظور یاقوت از جمله باز شناختن آنها از یکدیگر ، از لحاظ نسبت آنها بکدام يك از دو طبس است .

۲- طنز در دیار بکر است . رجوع به ص ۲۹۵ متن شود .

۳- گویا معرب توران باشد . رجوع به فهرست نخبه‌الدهر و فهرست حدود العالم و لغتنامه دهخدا و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

طوس:^۱ نام دو جایگاه است:

۱- استانی است دارای دهکده‌های بسیار مرکز (قصبه) آن طابران و نوقان و این دو شهر بیش از هزار دهکده دارد و بطور عموم نسبت به همه این دهکده‌ها طوسی است و منسوبان بدان از خداوندان دانش و فضل بیشمار و از حد و حصر فزون است.
۲- دهکده‌ای است در بخارا. بنقل از ابوسعید.

از منسوبان بدان: ابو حفص رضوان پسر عمران طوسی از مردم بخارا. وی از اسباط پسر یسّاع و ابو عبدالله پسر ابو حفص روایت کرد و خلف پسر محمد پسر اسماعیل خیام و جز وی از او روایت دارند.^۲

طهران:^۳ نام دو جایگاه است:

۱- دهکده‌ای در ری.

از منسوبان بدان: ابو عبدالله محمد پسر حماد طهرانی وی از عبدالرزاق پسر همام و جزاء روایت کرد و پیشوایانی از وی روایت دارند. وی پیشوایی فاضل و بنام از خداوندان تحقیق و جهانگرد بود.

۲- دهکده‌ای در اصفهان که گروهی از محدثان از آنجا برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان: ابراهیم پسر سلیمان ابو بکر طهرانی وی از ابراهیم پسر نصر و جز وی حدیث شنید و همچنین از محمد پسر احمد پسر محمود طهرانی و ابو بکر اصفهانی نزیل شیراز که شیخی بود و بیش از نود سال از عمر وی می‌گذشت استماع حدیث کرد. طهرانی از دارکی کبیر و صغیر و محمد پسر احمد پسر مَخْلَد فَرَقَه در روایت کرد و ابو عبدالله قصار شیرازی و جز وی از او روایت دارند. وی بسال ۴۲۳ درگذشت.

۱- درباره این طوس به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و فهرست نخبة الدهر دمشق و فهرست حدود العالم و لغتنامه دهخدا و مطلع الشمس رجوع شود.

۲- رجوع به معجم البلدان و لغتنامه دهخدا شود در لغتنامه جاهایی بنام طوسان و جایی بنام طوس خیمه در کهکیلویه آمده است درباره نام اخیر به فرهنگ جغرافیایی ایران نیز رجوع شود.

۳- و نیز درباره این نام رجوع به لغتنامه دهخدا و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

طَيِّبَة : نام سه جایگاه است:

۱ - دهکده ای نزدیک زرود^۱ .

طیب (بیة) شهری قدیمی است میان واسط و اهواز در آن شگفتیهایی است و مردم آن نبطاند و تاکنون بر نبطی بودن باقی اند .

از منسوبان بدان: ابو عبدالله حسین پسر ضحاک پسر محمد انماطی طیبی . وی از ابوبکر شافعی و جز او روایت کرد^۲ .

طیفور آباد: ^۳ نام دو جایگاه است :

۱- بگفته یحیی پسر منده ، دهکده ای است در اصفهان .

از منسوبان بدان: احمد پسر محمد پسر ابراهیم طیفور آبادی ابو الفتح ، وی از محمد پسر ابراهیم مقری حدیث کرد و از وی حدیث نوشت .

۲ - شیرویه پسر شهردار گفت [کویی است در همدان]

از منسوبان بدان: احمد پسر حسین^۴ پسر خیاط ابوالعباس طیفور آبادی معروف به ابن حداد . وی از فضل پسر فضل کندی و جزوی روایت کرد و طاهر پسر احمد بصیر از او روایت دارد . طیفور آبادی محدثی ثقه بود آنگاه شیرویه در ترجمه طاهر پسر عبدالله پسر عمر پسر یحیی پسر عیسی پسر ماهله ابوبکر زاهد گوید وی در صفر سال ۴۰۲ در گذشت و در قبرستان نشیط در همدان مدفون گشت و نیز گوید مسجد وی در پهلوی خانه وی در طیفور آباد است و این نشان می دهد که این طیفور آباد کویی در همدان

۱- مؤلف تعیین نکرده است که زرود از چه ناحیه ایست . احتمال می رود محرف یا لهجه ای از زاینده رود باشد که در متنهای مختلف بصورت های: زرنرود ، رزن رود و زندرود آمده است .

۲- رجوع به فهرست حدود العالم و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و فهرست نخبة الدهر و لغتنامه دهخدا شود .

۳- کلمه طیفور در لغت بمعنای مطلق پرنده خواه مرغ و خواه ملخ و نام مرغ خردی است . رجوع به قطر المحيط شود اصطلاح هیئت و نام اشخاص هم هست و معانی دیگری هم دارد رجوع به دزی و لغتنامه دهخدا در همه معانی آن شود .

۴- ن . ل : حسن

است زیرا ابن ماهله همدانی است .

طین : نام سه جایگاه است :

۱ - عقبه طین^۱ از ناحیه های فارس است که نام آن در کتب فتوح آمده است^۲.

حرف ظ

ظهران : نام سه جایگاه است :

۱ - دهکده ای است در بحرین از آن خاندان عامر پسر عبدالقیس^۳.

۱- صاحب برهان قاطع در ذیل پَژ می نویسد : زمین پست و بلند و کوه و کتل و بعلری
عقبه خوانند . و در حاشیه برهان این شعر نقل شده است :

سفر خوش است کسی را که بامراد بود اگر سراسر کوه و پَژ آیدش در پیش
خسروانی لغت فرس ۱۷۸

و در حقیقت معنی عقبه طین در فارسی پَژ خاك است.

۲- جایگاه های دیگر یکی در حیره بنام قصر الطین و دیگری طینه در مصر است
رجوع به ص ۲۹۹ متن شود.

۳- جایگاه های دیگر در قنات و مکه است .

حرف ع

عَبَّاسِيَّة: نام پنج جایگاه است :

۱ - کویی در بغداد بود میان صراتین منسوب به ابوالعباس پسر محمد پسر علی پسر عبدالله پسر عباس و درباره آن داستانی است که در المعجم آمده است^۱

عبدان : نام دو جایگاه است :

دهکده ای است در مرو .

از منسوبان بدان: ابوالقاسم عبدالحمید پسر عبدالرحمان پسر احمد عبدانی معروف به ابوالقاسم خواهر زاده زیراوی پسر خواهر قاضی علی بود وی از دایی خود قاضی ابوالحسین^۲ علی پسر حسن دهقان روایت کرد و او پیشوایی فاضل بود وی هم از دایی خود و هم از مکی پسر عبدالرزاق کُشمیپَنی^۳ و جز آن^۴ دو روایت دارد.

عتیک : نام سه جایگاه است :

۱ - درب (دروازه) عتیک^۵ در مدینه است منسوب به عتیک پسر هلال فارسی یکی از سرداران عباسیان . (چون به یکی از مردم فارس منسوب است نقل شد)

۲ - عتیکه کویی در سوی غربی بغداد میان حربه و مدینه منصور بود که

۱- جایگاه های دیگر در مصر و افریقه است .

۲- ن. ل : الحسن

۳- کشمیهن شهرک خردی است از عمل مرو . حدود العالم ص ۹۴ چاپ دانشگاه.

۴- جایگاه دیگر در بصره است. رجوع به ص ۳۰۳ متن شود.

۵- عتیک نام قبیله ای است از ازد .

ویرانه شده است و آنهم منسوب به عتیک پسر هلال (فارسی) است.^۱
عَسْقَلان : نام دو جایگاه است .

۱ - دهکده‌ای است در بلخ یا کویی از کویهای آن است که گروهی از راویان از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان: عیسی پسر احمد پسر عیسی پسروردان ابویحیی عسقلانی
وی از عبدالله پسر وهب و نصر پسر شُمیل و جز آن دو حدیث شنید و ابوحاتم رازی از
وی روایت کرد و او را دو ثقیل شمرد و پیشوایان از وی روایت کردند.^۲
عَسْکَر : نام ده جایگاه است :

۱ - عسکر ابوجعفر منصور و آن مدینه منصور است که امروز آن را بنام
باب البصرة می خوانند و همان چایگاهی است که جامع (مسجد جامع) منصور و کاخ
وی در بغداد است .

۲ - عَسْکَر مُکَرَّم : از ناحیه‌های خوزستان و منسوب به مکرم یکی از خاندان
جُعوئه عامری و یا مکرم مولای حجاج است که بدانجا فرود آمد تا با خرزاد پسر
پارس^۳ پیکار کند سپس آنجا جایگاه بنام وی معروف گشت و گروهی بزرگ از دانشمندان
از آنجا برخاسته‌اند .

منسوبان بدان : دوتن عسکری که هر دو ادیب بودند یکی ابواحمد حسن
پسر عبدالله عسکری و دیگری شاگرد وی ابو هلال حسن پسر عبدالله عسکری .
۳ - عسکر مهدی بالله محمد پسر ابوجعفر منصور امیر المؤمنین و آن کوی
بنامی است در بغداد در سوی شرقی رصافه و گروهی بدانجا منسوب‌اند .

۱- جایگاه دیگر در شعر آمده است. رجوع به ص ۳۰۴ متن شود.

۲- جایگاه دیگر در شام است و آن را عروس شام خوانند رجوع به ص ۳۰۸

متن شود.

۳- لسترنج می نویسد مکرم برای فرو نشان دادن آشوبی نزدیک خرابه‌های شهری فارسی
بنام رستم کوادر فرود آمد و عربها آن را به (رستمیان) تصحیف کردند و آنگاه به عسکر مکرم
معروف شد رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و فهرست نخبه الدهر و فهرست حدود العالم
چاپ دانشگاه شود .

۴ - عسکر نیشابور شهر مشهور خراسان که در آن کویی بنام عسکر بود.^۱
عَقَبَه: نام پنج جایگاه است.

۱ - نام کویی است در بغداد در پشت نهر عیسی نزدیک دجله. و گروهی از محدثان بدان منسوب اند.

۲ - عقبه طین جایگاه معروفی است در فارس.^۲

۳ - عقبه رکاب نزدیک نهاوند است و داستانی دارد.^۳
عَقَر: نام شش جایگاه است:

۱ - عقر نخیل از دهکده‌های دجیل از ناحیه‌های بغداد است نزدیک خضا.

۲ - دهکده‌ای است در راه بغداد به دسکره از ناحیه‌های راه خراسان که ابوسعید ابوالدر لؤلؤ ... را بدان نسبت داده و بر این چیزی نیفزوده است.^۴
عَيْنین: نام سه جایگاه است:

۱ - چشمه‌ای است در بحرین ..

از منسوبان بدان: خَلید عینین شاعر^۵

عین^۶: نام شانزده جایگاه است:

۱ - عین محکم، دریای^۷ بزرگی است در بحرین آکنده و لبریز که دهکده‌ها و کشتزارها و نخلستانهای بسیاری را سیراب می‌کند.
۲ - عین التمر: نزدیک انبار است.^۸

۱ - جایگاه‌های دیگر در فلسطین و بصره و مصر و سرمن رای است. رجوع به ص ۳۰۹ و ۳۱۰ متن شود.

۲ - رجوع به طین شود.

۳ - جایگاه‌های دیگر در مکه است. رجوع به ص ۳۱۱ متن شود.

۴ - جایگاه‌های دیگر در کوفه و موصل و بادیه است. رجوع به ص ۳۱۲ متن شود.

۵ - جایگاه‌های دیگر در احد و یمن است. رجوع به ص ۳۱۹ متن شود.

۶ - از نظر ترتیب الفبایی در متن به همین شیوه است و سزا بود عین بر عینین مقدم می‌بود

۷ - ن. ل: نهر

۸ - جایگاه‌های دیگر در شام و مدین و کوفه و مدینه و حلب و غوطه و شق و نابلس (اردن) و بعلبک

و ثغور شامی و مصر و عراق و بادیه و جزیره و یمن و انطاکیه است رجوع به ص ۳۱۹ تا ص ۳۲۱ شود.

- ۳ - عین شمس : نام چهار جایگاه است :
- ۱ - موضعی است میان عذیب وقادسیه که نام آن در (کتب) فتوح آمده است^۱
 عُیُون : نام پنج جایگاه است :
- ۱ - ناحیه‌ای است در بحرین که شاعری (از قرن هفتم) بنام علی پسر مقرب
 بدان منسوب است ...^۲
- غَابَه : نام دو جایگاه است :
- ۱ - دهکده‌ای است در بحرین^۳

-
- ۱- جایگاه‌های دیگر در مصر و آفریقیه است. رجوع به ص ۳۲۱ متن شود.
- ۲- جایگاه‌های دیگر در واسط و اندلس و صحرای عربستان است. رجوع به ص ۳۲۱ متن شود.
- ۳- جایگاه دیگر در شام است. رجوع به ص ۳۲۲ متن شود.

حرف ف

فاران : نام سه جایگاه است :

۱ - دهکده‌ای است در سغد سمرقند .

از منسوبان بدان : ابو منصور محمد پسر بکر پسر اسماعیل سمرقندی فارانی .
وی از محمد پسر فضل کرمانی و نصر پسر احمد کندی حافظ روایت کرد و ابوالحسن محمد پسر عبدالله پسر محمد کاغذی سمرقندی از وی روایت دارد.^۱

فار : نام دو جایگاه است :

۱ - از ناحیه‌های ارمنیه است که برخی از متأخران بدان منسوب‌اند.^۲

فاز :^۳ نام دو جایگاه است :

۱ - از دهکده‌های طوس است .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر وکیع پسر دؤاس فازی .

۲ - دهکده‌ای است در مرو .

۱ - جایگاه‌های دیگر درمکه (نام کوه) و بقول دیگر حجاز و مصر است . رجوع به ص

۳۲۷ شود .

۲ - جایگاه دیگر در یمن است .

۳ - صاحب برهان در ذیل باژ می‌نویسد : قریه‌ای است از قرای طوس و معرب آن فاز است . گویند تولد حکیم فردوسی از آنجا است . و در ذیل باز هم می‌نویسد نام دهی است از بلوکات طوس . و در ذیل فرمود و فرمود هم می‌نویسد از قرای طوس است و به فارمد مشهور است هم اکنون نیز در خراسان عامه باز و پر مه یا فاز و فرمه می‌گویند یا قوت هم می‌نویسد و گاه آن را باز (باز) گویند .

از منسوبان بدان: ابوالعباس محمد پسر فضل پسر عباس فازی مروزی . وی از علی پسر حُجر روایت کرد و ابو سَوار محمد پسر احمد پسر عاصم مروی از وی روایت دارد .

فاشان : نام دوجایگاه است :

۱ - از دهکده‌های مرو است و گروهی از دانشمندان از آنجا برخاسته‌اند .
از منسوبان بدان: موسی پسر حاتم فاشانی . وی از مقری و ابوالوزیر حدیث کرد و محمود پسر والان و جزوی از موسی حدیث آوردند و من آن دهکده را دیده‌ام .
۲ - فاشان دیگر را مردم آن همواره باشان می‌خوانند و با ف تعریب است و آن از دهکده‌های هرات است .

از منسوبان بدان: ابوعبید احمد پسر محمد هروی باشانی صاحب کتاب الغریبین و جز آن .

فال : نام دوجایگاه است و آن را فاله می‌گویند .

۱ - شهری است از ناحیه‌های ایذج^۱ جزو ناحیه‌های خوزستان .

از منسوبان بدان: ابوالحسن علی پسر احمد پسر علی پسر سَلک فالی ادیب . وی در بصره از قاضی ابوعمر و احمد پسر اسحاق پسر خَرَبان حدیث شنید و اندکی حدیث روایت کرد ، و وی همان کسی است که کتاب جمهره ابن رید را فروخت و بر آن ابیاتی نوشت که از آن جمله این بیت است :

بیست سال بدان خوگرفتم و آن را فروختم اما پس از آن شیفتگی و آرزومندی من بدان فرونی یافت^۲ و ابیات وی مشهور است .

۲ - شهر و قلعه و روستایی است میان شیراز و هرمز در دورترین شهرهای فارس از سوی جنوب دارای بوستانها و میوه‌های گوارا . من کسی را که بدان منسوب باشد نمی‌شناسم .

قَراشه : نام سه جایگاه است :

۱ - درباره ایذج رجوع به معجم البلدان و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۲ - انست بهاءشیرین حولا و بعثها فقد زاد شوقی بعدها و حنینی .

- ۱ - از دهکده‌های بغداد در يك منزلی راه کسانی است که بحیج روند .
- ۲ - درب فراشه‌کویی است در بغداد که برخی از راویان بدان منسوب‌اند.^۱
فِرْدَوْس : نام سه جایگاه است :
- ۱ - از خانه‌های خلافت در بغداد است .
- ۲ - قلعه فردوس از دره‌های قزوین است و در میان مردم آن شهر شهرت دارد.^۲
قُرَّسَان : نام دو جایگاه است :
- ۱ - دهکده‌ای است نزدیک دروازه اصفهان .

از منسوبان بدان: محمد پسر عبدالجبار پسر محمد پسر عبدالعزیز پسر محمد پسر جعفر ضبی فرسانی ، وی شیخی صالح و بزرگقدر بود و حدیث و روایت بسیار شنید از ابوالحسن احمد پسر محمد عبیدی و ابوالقاسم معمری اسدآبادی و جز آن دو استماع حدیث کرد . یحیی پسر منده گوید که وی به من گفت در سال ۴۱۲ متولد شده‌ام و در گذشت وی در ماه ربیع الآخر سال ۴۹۶ روی داده است .^۳

فَرَطَس : نام دو جایگاه است :

- ۱ - دهکده‌ای است از سواد بغداد .

از منسوبان بدان: احمد پسر ابوالفضل پسر علی ضریر مقری فرطسی . وی ابوالغنائیم محمد پسر علی نرسی و محمد پسر ناصر سلامی حافظ و جز آن دو روایت کرد^۴
فَرَّغَانَه : نام سه جایگاه است :

- ۱ - شهر و ناحیه پهناوری است در ماوراءالنهر که گروه بسیاری از خداوندان دانش در هرفن از آن برخاسته‌اند .

- ۲ - فرغانه که آن را فرغان گویند دهکده‌ای است در فارس .

۱- جایگاه دیگر در بادیه است. رجوع به ص ۳۳۱ متن شود.

۲- جایگاه دیگر در کوفه است. رجوع به ص ۳۳۲ متن شود. و هم نام شهری است در جنوب خراسان که آن را تون می‌خواندند و میان گناباد و طبس واقع است. رجوع به فرهنگ جغرافیایی ایران شود.

۳- جایگاه دیگر در افریقیه است. رجوع به ص ۳۳۲ متن شود.

۴- جایگاه دیگر در مصر است. رجوع به ص ۳۳۳ متن شود.

از منسوبان بدان: ابوالفتح محمد پسر اسماعیل فارسی فرغانی وی به نیشابور رفت و از ابوعلی مهلبی و جز او حدیث شنید^۱

فیروزآباد:^۲ نام چهار جایگاه است.

مشهورترین آنها در قدیم جور^۳ نامیده میشد و عضدالدوله پسر بویه بسببی که در معجم (معجم البلدان) یاد کرده شده است نام آن را تغییر داد و آن شهر بنامی است نزدیک شیراز از سرزمین فارس^۴.

از منسوبان بدان: امام ابواسحاق ابراهیم پسر علی فیروزآبادی فقیه شافعی مشهور مدرس نظامیه بغداد و مصنف تصنیفهایی بر حسب مذهب امام شافعی (رض) که مردی دانشمند و پارسا و پرهیزگار بود. وی در سال ۳۱۳ هجری در جمادی الاخر سال ۴۷۶ درگذشت.

۲- دهکده‌ای است در سه فرسنگی مرو که آن را فیروزآباد خرق گویند.

۳- دژ استواری است در آذربایجان مشرف بر شهر خلخال^۵.

۴- جایگاهی است در بیرون شهر هرات که در آن خانقاهی از آن صوفیان است.
فیروزقباد: نام دو جایگاه است:

۱- شهری است نزدیک باب و ابواب بدر بند که انوشیروان پسر قباد آن را

بنیان نهاد.

۲- یکی از تسوهای بغداد است.

فیروزکوه: نام دو جایگاه است و آنها دو قلعه اند:

۱- دژ استواری است در غور میان هرات و غزنه که پایتخت خاندان سام

۱- جایگاه دیگر بنام فرغان دریمن است. رجوع به ص ۳۳۳ متن شود.

۲- ضبط کلمه در متن بجای آباد. آباد. (اباذ) معرب کلمه است.

۳- معرب گور است. رجوع به ص ۱۲۱ حدود العالم چاپ دانشگاه شود.

۴- رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و معجم البلدان در ذیل جور و فیروزآباد شود.

۵- درباره این فیروزآباد نیز رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود. لسترنج

از فیروزآبادی نام می‌برد که قصبه طارم سفلی بوده است. رجوع به فهرست تألیف وی شود.

غیاث‌الدین محمد پسر سام و برادر وی شهاب‌الدین محمد پسر سام پادشاه هند و غزنه
و جز اینها در روزگار گذشته بود .
۲- دژی نزدیک کوه دنهاوند (دماوند) ربض آن شهر کوچکی است بنام ویمسه
ومن آن را دیدهام .^۱

۱- در لسترنج بکسر (و) آمده است. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود
در باره فیروز کوه یا پیروز کوه نخست نیز لسترنج گفتگو کرده است . رجوع به فهرست
همان مأخذ شود.

حرف ق

قَادِسِيَّه : نام پنج جایگاه است :

۱ - شهرکی است در پانزده فرسنگی کوفه در راه حج گزاران که جنگ قادسیه در روزگار عمر پسر خطاب و فرماندهی سعد پسر ابوقاص با ایران در آنجا روی داد . برخی از محدثان بدانجا منسوب اند .^۱
قار : ^۲ دهکده ای است در ری .

از منسوبان بدان : ابوبکر صالح پسر شعیب قاری لغت دان ادیب . وی به بغداد رفت و با ثعلب ^۳ مجالست داشت .^۴

قارَه : نام چهار جایگاه است :

۱ - دهکده ای است در بحرین .^۵

قاسان : ^۶ نام دو جایگاه است :

۱ - جایگاه های دیگر در سامرا و موصل و نزدیک جزیره ابن عمر است . رجوع به ص ۳۳۷ متن شود .

۲ - امروز غار نوشته می شود .

۳ - نحوی دان معروف .

۴ - قار دیگر یا ذوقار جایگاهی است میان کوفه و واسط که در روزگار پیامبر جنگ ذوقار در آنجا روی داد و ایرانیان شکست خوردند . رجوع به ص ۱۰۹۸ تاریخ بلعمی چاپ وزارت فرهنگ شود .

۵ - جایگاه های دیگر در عربستان و دمشق و جز اینها است .

۶ - درباره این قاسان یا کاسان رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۱ - شهر بزرگی در پشت رود سیحون و جیحون در مرزهای بلاد ترکستان بود و مردم آن شهر را کسان گویند. این شهر بسبب استیلاي ترکان بر این ناحیه‌ها و دست بدست شدن میان جمگاوران ویرانه گشته است.

شهر مزبور بسبب داشتن مردمی نیکخو، بلند پایه از شهرهای نیکوی جهان بود.
از منسوبان بدان: ابو نصر احمد سلیمان پسر نصر پسر حاتم پسر علی پسر حسن قاسانی و کسانی هم گویند. وی قاضی قضات زمان خاقان ابوشجاع خضر پسر ابراهیم برادر شمس الملک بود، ابوالعالی نصر پسر منصور مدینی خطیب سمرقند از وی روایت کرد.

۲ - بر حسب نوشته‌هایی که از ابوبکر حازمی داریم قاسان^۱ ناحیه‌ای است در اصفهان. حازمی گوید: از محمد پسر ابونصر قاسانی در باره نسبت وی پرسیدم گفت گمان می‌کنم که اصل ما از این دهکده باشد.

قُبَاء: نام چهار جایگاه است:

شهر بزرگی است از ناحیه‌های فرغانه نزدیک چاچ^۲.

از منسوبان بدان: ابوالمکارم رزق الله پسر محمد پسر ابوالحسن پسر عمر قباوی وی در بخارا سکونت داشت و ادیبی فاضل بود. ابوسعد سمعانی و دیگران از وی سماع حدیث کردند. نسبت بدین قباء، قباوی و نسبت به جایگاه‌های دیگر قبائی یا قباوی^۳ است.^۴

قُبَاب:^۵ نام شش جایگاه است:

۱ - جایی است در سمرقند.

۱- این قاسان معرب کاشان است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و ص

۱۴۳ حدود العالم چاپ انشگاه شود.

۲- تاشکند کنونی.

۳- بصورت متن.

۴- جایگاه‌های دیگر نزدیک مدینه و یمن و میان مکه و بصره است. رجوع به ص

۳۳۹ متن شود.

۵ ج، قبه.

از منسوبان بدان: احمد پسر اتمان پسر عبدالله ابو بکر سمرقندی معروف به قبابی . وی در ری و جز آن بحديث کردن پرداخت و از ابو عبیده عبدالوارث پسر ابراهیم پسر ماهان عسکری روایت کرد .

۲ - قباب اقصی : کوی در نیشابور بر راه عراق بود .

از منسوبان بدان: ابوالحسن پسر محمد پسر علاء قبابی نیشابوری وی از محمد پسر یحیی و اسحاق پسر منصور و جز آن دو حدیث شنید و بسال ۳۱۴ هـ در گذشت .

۳ - قباب الحسین در خارج بغداد در میانه راه خراسان منسوب به پسر 'قره فزاری' **قدس:** نام سه جایگاه است :

۱ و ۲ - قدس ابيض (سفید) و قدس اسود (سیاه) که دو کوه اند نزدیک ورقان قدس ابيض را عقبه ای (پژ) بنام رکوبه که میان آن و فرغانه است از هم جدایی سازد و اسود را عقبه دیگری بنام حمت^۳ از ورقان جدا می کند .^۴

قران: نام چهار جایگاه است:

۱ - نام قصبه یا مرکز بدين^۵ در آذربایجان است همانجایی که بابک خرمی در آن سکونت کرده بود^۶ .

۱ - جایگاه های دیگر در نجد و مصر است یکی از دو قباب مصر بنام قباب البازیار است که جزء دوم آن فارسی است رجوع به ص ۳۴۰ متن شود.

۲ - رجوع به طین العقبه شود.

۳ - در لغت بمعنی روز گرم است و چنانکه صاحب منتهی الارب می نویسد نام کوه و عقبه ای است.

۴ - جایگاه دیگر بیت المقدس است. رجوع به ص ۳۴۰ متن شود.

۵ - بلاذری می نویسد: هنگامی که بابک خرمی در بند پدید آمد مردم بدان پناه بردند و در آنجا فرود آمدند و آن را مستحکم ساختند و باره آن را مرمت کردند. فتوح البلدان چاپ ۱۹۵۷ ص ۴۶۲ و ابو یزید بلخی نیز می نویسد : بابک به بند (ن. ل سد) پناه برد که شهر مستحکمی است ص ۱۱۷ البدء والتاریخ و در اشعار عرب نیز نام بند با همین نسخه بدل در آن متن آمده است رجوع به ص ۱۱۸ همین مأخذ شود صاحب منتهی الارب می نویسد: بند: شهرست میان اراک و آذربایجان . رجوع به متن مذکور شود.

۶ - جایگاه های دیگر در میان مکه و مدینه و یمامه و مرالطهران نزدیک مکه است.

قَرْن : نام شانزده جایگاه است :

۱ - دهکده‌ای است میان قطر بل و ه زرقه از ناحیه‌های بغداد^۱.

۲ - دهکده‌ای است میان بلخ و وزشگاه باد جنوب از سرزمین یمامه .

قَرینین : ^۲ نام سه جایگاه است :

۱ - دهکده‌ای است میان مروالرود و مرو شاهجان و ازینرو بدین نام خوانده

شده است که گاه به مرو رود و گاه به مرو شاهجان می‌پیوست .

از منسوبان بدان: ابوالمظفر محمد پسر حسن^۳ پسر احمد قرینینی . حمیدی

گفت : وی در ۴۳۲ درگذشت .^۴

قَرِیه : ^۵ نام پنج جایگاه است :

۱ - کویی است در حریم دار خلافت بغداد من در آن سکونت گزیده‌ام و در

آن گروهی از خداوندان دانش بود که بدان نسبت داده شده‌اند .

۲ - کوی دیگر بزرگی است همچون شهری دارای بازارها و یک مسجد جامع

در سوی غربی بغداد و بروی بازار مدرسه نظامیه ، در آن گروهی از راویان حدیث بود^۶.

قَس : نام سه جایگاه است .

۱ - جایگاهی ساحلی است در سرزمین هند نزدیک دبیل که جامه‌هایی بدان

منسوب است جایگاهی مشهور است و من آن را دیده‌ام^۷ .

قَصْران : ^۸ نام چهار جایگاه است :

۱ - جایگاه‌های دیگر در یمن و حجاز و افریقیه و مصر است . رجوع به ص ۳۴۳

متن شود.

۲ - بصیغه تشنیه ، قرین .

۳ - ن. ل : حسین .

۴ - جایگاه‌های دیگر در یمامه و بادیة شام است.

۵ - تصغیر قریه .

۶ - جایگاه‌های دیگر در یمامه و مدینه و جاهای دیگر است رجوع به ص ۳۴۵ متن

شود .

۷ - جایگاه‌های دیگر در مصر و دمشق است . رجوع به ص ۳۴۶ متن شود .

۸ - بصورت تشنیه ولی کلمه معرب از عجمی است.

۱- از ناحیه‌های ری نزدیک دماوند (دناوند) است دارای درختان و [بوستانها]^۱ و میوه‌ها و آن را قصران خارج نامند .

از منسوبان بدان: ابوالعباس احمد پسر حسن قاسم پسر بابا قصرانی آذونی. و آذون از دهکده‌های قصران خارج است از آن مشایخ زیدی. ابوسعید از وی روایت کرد و وی در حدود سال ۵۴۰ درگذشت .

۲- قصران داخلی : نیز از ناحیه‌های ری است .

۳- بگفته حازمی شهری است در سندان و من بیم آن دارم که تصحیف و صحیح آن کلمه قصدار باشد چه قصدار از شهرهای سندان است و من درباره قصران نواحی سندان جستجو کردم هم از کسان پرسیدم و هم کتابهایی را که گمان می‌رفت در آنجا آمده باشد خواندم ولی آن را نیافتم و خدا داناتر است .

۳- شهر سیرجان^۲ از ناحیه‌های کرمان است که آن را قصران می‌گویند و نمی‌دانم که آیا این قصران هم مانند قصرانهای دیگر است (یعنی معرب است) یا تشبیه محض است.

قصر^۳: نام پنجاه و چهار جایگاه است .^۴

۱- قصر ابیض (کاخ سفید) که از بناهای رشید (خلیفه) در رقه بود^۵ .

۲- قصر الاحمریة ، از ناحیه‌های بغداد

۳- قصر احنف بن قیس در طخارستان که آن را پس از گشودن حصار ی بگرفت

۱- از ن . بدل .

۲- لسترنج می‌نویسد: یا قوت تصریح کرده است که سیرجان را قصران می‌نامیدند ولی درباره این نام به توضیحی نپرداخته است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.
۳- از نظر الفبایی باید قصر پیش از قصران می‌آمد ولی مؤلف شاید از این رو که قصر را بی‌مضاف الیه نیاورده قصران را مقدم داشته است.

۴- مؤلف می‌نویسد: قصرها بسیار است و آنچه در اینجا آمده اسم خاص و یا جایی است که یکی از بزرگ‌ترین بدان منسوب است و مضاف الیه‌های آن بترتیب الفبایی مرتب است.
۵- در ایوان کسری (درمدین) نیز ساختمان عظیمی بنام قصر ابیض بود. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

و از اینرو بوی منسوب شد .

از منسوبان بدان: ابو یوسف رافع پسر عبدالله قسری که یوسف پسر عبدالله مرو رودی از وی روایت کرد و در همان قصر ابوسعید محمد پسر علی نقاش از وی حدیث شنید .

۳ - باب القصر (دروازه قصر) در اصفهان .

از منسوبان بدان: حسین پسر عمر قسری که ابوسعید از وی حدیث نوشت .
۴ - قصر بهرام منظور بهرام گور یکی از پادشاهان ایران است و آن نزدیک همدان است و می گویند کاخ مزبور از یک پارچه سنگ ساخته شده و از شگفتیهای جهان است .

۵ - قصر "أم حبیب و آن دختر رشید پسر مهدی بود و قصر مزبور از کویهای جانب شرقی بغداد و بر شارع الميدان مشرف بود و هم اکنون ویرانه است .
۶ - قصر رافع بن لیث پسر نصر پسر سیار در سمرقند .

از منسوبان بدان : محمد پسر یحیی پسر فتح پسر معاویه پسر صالح بن از سمرقندی مکنی به ابوبکر و [معروف به] ^۱ قسری . وی از عبدالله پسر حماد آملی و جز او روایت کرد .

۷ - قصر روناس در اهواز .

۸ - قصر الريح (کاخ باد) دهکده ای است از ناحیه های نیشابور .

۹ - قصر السلام از بناهای رشید (خلیفه) در رقه .

۱۰ - قصر شیرین بنام معشوقه خسرو پرویز نزدیک کرمانشاه (قرمیسین) میان همدان و حلوان .

۱۱ - قصر عبدالجبار پسر عبدالرحمان والی خراسان^۲ از سوی منصور . و او پس از چندی از فرمانبری منصور سرپیچید و منصور سپاهی بسوی او گسیل کرد و در نیشابور کشته شد .

۱- ن . ل .

۲- ن . ل . کاتبی (دبیری) که منصور وی را بفرمانروایی خراسان برگزید .

از منسوبان بدان : محمد پسر شعیب پسر صالح نیشابوری ابو عبدالله قسری. وی از قتیبه پسر سعید و اسحاق پسر راهویه حدیث شنید و علی پسر عیسی و محمد پسر ابراهیم هاشمی و جز آن دو از وی روایت کردند .

۱۲ - قصر عروه از دهکده های بین النهرین از ناحیه های بغداد .

۱۳ - قصر عیسی پسر علی پسر عبدالله پسر عباس در بغداد و آن نخستین قصری است، که خاندان هاشم (بنی هاشم) بروزگار منصور دزسوی غربی بغداد برکناره مصب نهر عیسی در دجله بنیان نهادند و پلی که امروز بر دجله هست در جلو آن قصر است و هم اکنون از قصر نشانه ای در آنجا نیست لیکن در همان جایگاه کوی بزرگی است دارای بازاری و در کناره آن مسجد جامع ابن المطلب است و تمام آن کوی را قصر عیسی می گویند .

از منسوبان بدان: گروهی از متأخران اند همچون عبدالرحمان پسر سعود پسر سرور پسر حسین ملاح قسری وی از ابوالقاسم پسر حصین و ابو غالب ابن البنا و اسماعیل پسر قندی حدیث شنید و از آنان روایت کرد و در پانزدهم جمادی الآخره سال ۵۹۲ درگذشت .

۱۴ - قصر قَرَنبَا، جایگاهی است در خراسان نزدیک مرو و در آن جنگی برای عبدالله پسر حازم روی داد .

۱۵ - قصر قُضَاعَه دهکده ای است نزدیک شهر ابان از ناحیه های بغداد .

از منسوبان بدان: ابواسحاق ابراهیم پسر محاسن پسر حسان قسری قضاعی مقری شاعر که بر شعر وی صنعت تجنیس غلبه داشت و در شوال سال ۵۷۵ در بغداد درگذشت .

۱۶ - قصر کِنِکَوَر^۱ و برخی کاف دوم را بفتح خوانند. شهرکی است میان همدان و کرمانشاه که گروه بسیاری بدان منسوب اند .

از منسوبان بدان: یکی ابو غانم معروف پسر محمد قسری ملقب به وزیر که دبیر (کاتب) و شاعری در روزگار محمود پسر سبکتکین بود . و دیگری سعد پسر

۱- در سرزمینهای خلافت شرقی بصورت کنکوار است رجوع به فهرست آن شود.

حسن پسر محمد پسر حسین^۱ فقیه قصری . شیرویه گوید : ابوالوفابه قصر کنکور منسوب است وی بارها برای حدیث نزد ما آمد و از پدرش ابوعلی و نیز از ابو سعید پسر شبانه^۲ و علی پسر ابراهیم پسر حامد و ابن المحتسب و ابن عیسی روایت کرد و من در همدان و اسدآباد از وی حدیث شنیدم و محدثی راستگو بود .

۱۷- قصر اللصوص^۳ و گویند همان قصر کنکور است و عبدالعزیز پسر بدر قصری و لاشجردی (معرب و لاشگرد)^۴ بدان منسوب است وی قاضی شهر خود بود و ابوسعید نام وی را در شیوخ خود آورده و گفته است وی در حدود سال ۵۴۰ درگذشت .

۱۸- قصر میدان خالص در دار خلافت بغداد .

۱۹- قصر وضاح برای مهدی (خلیفه) نزدیک رصافه بغداد ساخته شده بود و هزینه آن را مردی بنام وضاح برعهده داشت و از نیرو بنام وی خوانده شد و گویند وضاح از موالی منصور بود^۵ .

قَصَبَه : نام سه جایگاه است :

۱- قصبه عجاج در بحرین است و آنرا عبدالملك پسر مروان بعنوان اقطاع (تیول) به عجاج بخشید^۶ .

قَطْرَبَل : نام دو جایگاه است :

دهکده مشهوری است میان بغداد و عکبراء و آنجا مجمع مزاحان و هتاکان و

۱- ن . ل : حسن

۲- ن . ل : شبانه .

۳- (قصر دزدان) لسترنج می نویسد همان قصر کنکور است که تازیان این نام را بر آن نهادند زیرا چارپایان آنان در آنجا دزدیده می شد .

۴- رجوع به ص ۱۲۵ حدود العالم چاپ دانشگاه و حرف (و) در همین متن شود .

۵- جایگاه های دیگر در اندلس و آفریقه و بصره و سامرا و دمشق و واسط و مصر و مدینه و وهران و قیروان و کوفه و سقلیه (سیسیل) است . رجوع به ص ۳۴۶ تا ص ۳۵۲ متن و ترجمه مسالك و ممالك اصطخری مصحح ایرج افشار ذیل کوشک شود .

۶- تصغیر قصبه .

۷- جایگاه های دیگر در مامه و ینبع است . رجوع به ص ۳۵۲ متن شود .

بزم انس میخوارگان و شاعران بود و درباره آن شعرهای بسیار سروده اند^۱.

قَطَوَان : نام دو جایگاه است :

۱ - دهکده ای است در پنج فرسنگی سمرقند .

از منسوبان بدان: محمد پسر عصام پسر ابواحمد ابوعبدالله فقیه قطوانى سمرقندى . وی از محمد پسر نصر مروزی حدیث شنید و ابوسعید ادریسی حافظ از او روایت کرد و در سال ۳۵۲ درگذشت .

قَطِيعَه : نام چهارده جایگاه است و همه آنها کویهایی است از بغداد که به برخی از آنها گروهی از محدثان منسوب اند و ازینر یاد کردن آنها لازم است .

ابوجعفر منصور (خلیفه) هنگامی که بغداد را آبادان ساخت به هریک از سرداران و اعیان همراهان و وابستگان خویش جایگاهی اقطاع کرد تا آن را آباد کنند و خود و وابستگانش در آن سکونت گزیند و آنها این منظور را انجام دادند و هر قطیعه ای به آبادکننده آن نسبت داده شد و من بترتیب الفبایی نام کسانی را که قطیعه بآنان منسوب است یاد می کنم :

۱ - قطیعه اسحاق ازرق شروی مولای محمد پسر علی پسر عبدالله پسر عباس و آن در نزدیک کرخ است .

۲ - قطیعه ام جعفر زبیده دخت جعفر پسر منصور در بغداد نزدیک بابالتین از سوی غربی بود .

از منسوبان بدان: اسحاق پسر محمد پسر اسحاق قطیعی ناقد، وی از حسن پسر عرفه و جز او روایت کرد.

۳ - قطیعه خاندان جیدار تیره ای از خزرج که برخی از راویان جداری بدان منسوب اند .

۴ - قطیعه دقیق درسوی غربی بغداد .

از منسوبان بدان: ابوبکر احمد پسر جعفر پسر حمدان پسر مالک قطیعی . وی از محدثانی بود که بسیار حدیث می کردند و پیشوایان حدیث از او روایت کرده اند

۱ - جایگاه دیگر دهکده ای است مقابل آمد . رجوع به ص ۳۵۳ متن شود .

و در سال ۳۱۸ در گذشته است .

۵ - قطیعه ربیع پسر یونس حاجب منصور که منصور آن را بعنوان اقطاع بوی داد و آن را قطیعه داخلی گویند .

از منسوبان بدان: ابو معمر اسماعیل پسر ابن معمر پسر حسن هروی قطیعی بغدادی . وی محدثی ثقه بود .

۶ - قطیعه دیگر بنام ربیع معروف به قطیعه خارجی است که مهدی بالله امیر المؤمنین آن را اقطاع ربیع قرار داد .

۷ - قطیعه زهیر نزدیک حریم خاندان طاهر در سوی غربی بغداد . و زهیر پسر محمد ابیوردی بود .

۸ - قطیعه عجم در سوی شرقی میان حلبه و باب الازج کوی بزرگ بود .
از منسوبان بدان: ابوالعباس احمد پسر عمر قطیعی حنبلی واعظ و پسر وی ابوالحسین محمد . من او را در بغداد ترک گفتم و در حال حیات بود .

۹ - قطیعه عکی که بنام عکی مقاتل پسر حکیم پسر عبدالرحمان پسر حارث از سرداران منصور است و قطیعه وی میان باب البصرة و باب الکوفه مدینه منصور بود .
۱۰ - قطیعه عیسی پسر علی پسر عبدالله پسر عباس عموی منصور در بغداد .

از منسوبان بدان: ابراهیم پسر محمد پسر هیشم قطیعی .

۱۱ - قطیعه فقها در کرخ . و محدثان میان این قطیعه و قطیعه ربیع در کرخ فرق گذاشته و بدین قطیعه ابواسحاق ابراهیم پسر محمد پسر منصور قطیعی کرخی را نسبت داده اند . وی از خدیجه دخت محمد پسر عبدالله شاهجانی و ابوبکر خطیب و دیگران روایت کرد و ابوسعید نام او را در شیوخ خویش یاد کرده است وی بسال ۵۳۸ درگذشت .
۱۲ - قطیعه ابوالنجم یکی از سرداران منصور پیوسته به قطیعه زهیر که به حریم طاهری متصل است .

قعیقان : نام سه جایگاه است :

۱ - کوهی است در اهواز که ستونهای مسجد جامع بصره از آن استخراج و

تراشیده شده است.^۱

قُصَصُ:^۲ نام دو جایگاه است :

۱- نام طایفه‌ای است چون کرد از در کوهپایی میان سرزمین فارس و کرمان و ایشان را سرزمینی است بهمین نام^۳ طایفه مذکور شریرترین و مفسده انگیزترین و با قساوت-ترین مردم جهان اند و عضدالدوله پسر بویه با ایشان به نبرد برخاست و آنقدر از آنان کشت که گمان کرد ایشان را نابود کرده است .

۲ - دهکده مشهوری میان بغداد و عکبراء که از جایگاه‌های لُهو و لعب بود و اشعار بسیار درباره آن است .

از منسوبان بدان: ابوالعباس احمد پسر سلمان قفصی . وی شیخی صالح بود و در بغداد می‌زیست ، از حسن پسر طلحه نعالی و جز او حدیث شنید . ابو سعد وی را در شیوخ خود آورده است .

قَلْعَه : نام چهارده جایگاه است :

۱ - قلعه جص^۴ یا دژ گچ در ارجان^۵ از ناحیه‌های فارس است .^۶

قَنَاطِر:^۷ نام پنج جایگاه است :

۱ - قناطر خاندان دارا جایگاهی در کوفه .

۲ - قناطر حذیفه در سواد بغداد منسوب به حذیفه پسر یمان از صحابه پیامبر (ص)

۱- جایگاه‌های دیگر در مکه است. رجوع به ص ۳۵۵ متن شود .

۲- معرب کوفج یا کوچ است. رجوع به حدود العالم ذیل کوفج ص ۵۴ و ۱۲۷ چاپ دانشگاه و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۳- در سرزمینهای خلافت ساکنان این کوه بنام بلوص معرب بلوج آمده و مقصود بلوچستان کنونی است.

۴- معرب گچ است.

۵- یا ارگان (ارجان) معرب است .

۶- جایگاه‌های دیگر در هند و اندلس و یمن و صفین و سیداء و افریقیه و حلب و ناحیه‌های

دیگر شام است. رجوع به ص ۳۵۷ متن شود.

۷- ج ، قنطره (پل)

و آن را بدین نام از اینرو خوانده‌اند و حذیفه بدانجا رفت و بقولی آنجا را مرمت کرد و از نو آن را آبادان ساخت و برخی گفته‌اند قماطر حذیفه نزدیک دینور است .
 ۳ - جایگاه یا کوی یاد هکده‌ای است در اصفهان . درباره دیگر قماطر رجوع به صفحه ۳۵۹ متن شود .

قَنْطَرَه : ۱ نام دوازده جایگاه است :

پلها بیشمار است و در اینجا آنهایی را آوردیم که همچون اسم خاص اند یا از جایگاه‌هایی هستند که برخی از راویان بدانها منسوب است و بر حسب مضاف الیه آنها بطریق الفبایی مرتب است .

۱ - قَنْطَرَةُ اَرَبَك یا اَرَبُک و اَرَبُک باقی هم روایت شده است . یکی از ناحیه‌های خوزستان^۲ و دهکده‌های رامهرمز است .

از منسوبان بدان: ابوطاهر علی پسر احمد پسر فضل رامهرمزی اربقی .

۲ - قَنْطَرَةُ بَرْدَان کوبی است در بغداد .

از منسوبان بدان: علی پسر داود ابوالحسن تمیمی قنطری وی از سعید پسر ابومریم و ابوصالح دبیر لیث و جزآن دو روایت کرد . و ابراهیم حربی و ابوالقاسم عبدالله بغوی و یحیی پسر صاعد و جز آنان از وی روایت دارند .

۳ - قَنْطَرَةُ خُرَزَاد^۳ مادر اردشیر در خراسان^۴ که از لحاظ عظمت و استواری از شگفتیهای جهان است .

۴ - قَنْطَرَةُ دیگر خرزاد مادر اردشیر میان اینده^۵ و رباط برسیلگاهی است که بجز در هنگام روان شدن سیل آب ندارد . گویند هرگز قنطره‌ای از نظر بزرگی و استواری همانند آن در گیتی ساخته نشده است ، درازای آن بیش از هزار ارش و بلندی آن ۱۵۰ ارش است و بیشتر آن از ارزیر و آهن است .^۶

۱ - بمعنی پل .

۲ - ن . ل : اهواز .

۳ - در متن خرزاد .

۴ - ن . ل : در خوزستان .

۵ - در متن اینج معرب آن آمده .

۶ - و رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۵- قنطره خاندان زُرَیق (بابنی ذریق) در بغداد بر رود رُفَیل و آن کویبی است در سوی غربی شهر که هم اکنون آباد و مسکون است و برخی از متأخران را بدان نسبت داده اند .

۶- قنطره سمرقند : و آن به رأس القنطره (سرپل) معروف است در قدیم آن را خَشو قَنن می گفتند.

از منسوبان بدان: ابو منصور جعفر پسر صادق پسر جنید قنطری ری از حلف پسر عامر بخاری و محمد پسر اسحاق پسر خزیمه روایت کرد و بسال ۳۱۵ دیده از چهار بر بست .
۷- قنطره شَوک در بغداد بر رود رفیل که اکنون معروف به رود عیسی ر. وی غربی شهر است و نزدیک آن کوی و بازارهایی است که بنام قنطره معروف است و برخی از راویان را بصورت شوکی بدان نسبت داده اند .

۸- قنطره معبدی نیز در سوی غربی بغداد است .
از منسوبان بدان: عبدالله پسر محمد معبدی ر او را در آنجا اقطاع (تیول) و کویبی بود منسوب به قنطره .

۹- قنطره نعمان پسر منذر نزدیک کرمانشاه گویند نعمان بسوی خسرو (کسری) می رفت و گذشتن از آن جایگاه ر وی دشوار بود از خسرو اجازه خواست که در آنجا پلی بسازد و خسرو بوی پاسخی داد که در آن داستانی است .

۱۰- رأس القنطره (سرپل) کویبی است در نیشابور
از منسوبان بدان: حسن سر محمد پسر سنان نیشابوری ابوعلی قنطری سواق. وی از محمد پسر یحیی پسر یوسف روایت کرد و ابوعلی حافظ و دیگران از وی روایت دارند.^۱
قومس: ^۲ نام سه جایگاه است :

۱- دو جایگاه دیگر در اندلس و عراق عرب است. در سرزمینهای خلافت شرقی قنطره یا پلهای دیگری نیز آمده است رجوع به فهرست آن و فهرست ترجمه مسالك و معالك اصطخری چاپ ایرج افشار شود.

۲- لسترنج می نویسد بفارسی قومس است ولی صاحب حدود العالم قومس ارب را جزو دیه های تغزغ یاد کرده و فارسی این قومس را کومش آورده است رجوع به فهرست هر دو کتاب و فهرست نخبة الدهر شود.

۱ - مشهورترین آنها سرزمین پهناوری است دارای شهرها و دهکده‌های بسیار میان خراسان و جبال ابتدای آن ناحیه مغرب سمنان و مرکز آن دامغان و از شهرهای آن بسطام و بیاراست^۱. و دانشمندانی که از آن سرزمین برخاسته اند بیشمار اند.
۲ - بلفظ قومسه (با «ه») از دهکده‌های اصفهان است.^۲

قُوهستان : نام سه جایگاه است :

و این کلمه تعریب کوهستان است بمعنی ناحیه کوه‌ها و کمتر سرزمینی از بلاد ایران یافت می‌شود که در آن جایگاهی بنام کوهستان نباشد^۳ و تنها بدین لفظ شهرت نیابد و بجز آن شناخته نشود .

۱- ناحیه بزرگی است میان نیشابور و هرات و اصفهان و یزد که در آن شهرها و دهکده‌های بسیار است و مرکز آن قاین و گناباد^۴ و طبس و جز اینها است گروه بسیاری از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : ابواسحاق ابراهیم پسر محمد پسر عبدربه قوهستانی . وی واعظ بود خود را ملقب به عبدالذلیل لرب الجلیل کرده بود و حاکم ابو عبدالله از وی روایت کرد و او در حدود سال ۳۵۵ از جهان دیده بر بست .

۲ - کوهستان ابو غانم شهری است در کرمان نزدیک جیرفت میان آن و کوه‌های بلوچ و کوچ نخلستانهای بسیاری است .

۳ - نام ناحیه‌ای کوهستانی است که همدان و قزوین و اصفهان از شهرهای

۱- لسترنج همین قومس را بدو بخش کوچک و بزرگ تقسیم کرده است. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۲- قومس دیگر در اندلس است رجوع به ص ۳۶۲ متن و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و فهرست حدود العالم چاپ دانشگاه و فهرست نخبة الدهر دمشق و فهرست نزهة القلوب و فهرست مسالك و ممالك مصحح ایرج افشار شود.

۳- در خراسان جایگاه‌های کوهستانی را که مرکب از چندین دهکده باشد برآکوه می‌خوانند.

۴- در متن مغرب آن جناب آمده و نام این ناحیه در متنهای مختلف فارسی و عربی بصورتها کنابذ و کنابذ و بنا بذا و بنا بذا آمده است. رجوع به فرهنگ جغرافیایی ایران و سفرنامه ناصر خسرو و دیگر متنهای جغرافیا و جغرافیای تاریخی شود .

آن است و من بجز حازمی کسی را ندیده‌ام که آن ناحیه را بدین نام بخواند و شاید وی دیده است که چون نام ناحیه مزبور بتازی جبال و بفارسی معنای آن کوهستان می‌باشد بتوهم این نام را بر آنجا نهاده است و یا از شخص ثقه‌ای از مردم آنجا این نام را نقل کرده است^۱.

قَهْنَدُز^۲: نام پنج جایگاه است:

و آن اسم جنس است برای هر درژی در وسط شهر بزرگ^۳ و کمتر شهری در خراسان و ماوراءالنهر یافت می‌شود که بی‌قَهْنَدز باشد و ما آنهایی را در اینجا می‌آوریم که برخی از رازیان بدانها منسوب باشند.

۱ - قَهْنَدز نیشابور.

از منسوبان بدان: حسن پسر عبدالصمد پسر عبدالله پسر رزین ابوسعید قَهْنَدزی نیشابوری. وی از فضل پسر دکین و جز وی روایت کرد.

۲ - قَهْنَدز سمرقند.

از منسوبان بدان: احمد پسر عبدالله سمرقندی قَهْنَدزی ابومحمد. ابوسعید اداری در تاریخ سمرقند نام وی را آورده است. قَهْنَدزی از عمار پسر نصر^۴ روایت کرده است.

۳ - قَهْنَدز هرات: از منسوبان بدان: ابوبشر قَهْنَدزی. وی از ابو اسماعیل عبدالله بن محمد انصاری و نجیب پسر میمون پسر سهل پسر علی ابوسهل واسطی اصل از مردم هرات روایت کرد و از ابومحمد عبدالجبار پسر محمد جراحی و ابومحمد حاتم پسر محمد پسر یعقوب پسر اسحاق پسر محمد و محمد حمودی حدیث نمود و ابونصر مؤتمر پسر

۱ - صاحب برهان در ذیل کوهستان می‌نویسد: نام ولایتی است در خراسان که آنرا کهستان می‌گویند و معرب آن قهستان است و قبل از این سمرقند را نیز می‌گفته‌اند و رجوع به حاشیه آن از دکتر معین شود.

۲ - این ضبط ابوسعید است و برخی قَهْنَدز آورده‌اند.

۳ - ن. ل: و برخی تنها حرف اول و دوم آن را بضم خوانده‌اند و آن در اصل نام قلعه و حصن است.

۴ - ن. ل: نصیر.

احمد ساجی بغدادی و محمد سیارد هان از وی حدیث کردند و عبدالله پسر سمرقندی گفت درباره تولد وی از او پرسیدم پاسخ داد: در قهندز هرات در نخستین روز سال ۳۹۲ متولد شدم. دیگر از منسوبان بدان نجیب الدین پسر ناصر هروی است که مؤتمن ساجی در هرات از وی حدیث شنید.

۴ - قهندز مرو که گروهی بدان منسوب اند.

۵ - قهندز بخارا: از منسوبان بدان: ابو عبدالرحمان محمد پسر هارون انصاری قهندزی بخاری وی از عبدالله پسر مبارک و ابن عیینه و فضیل پسر عیاض و جز آنان حدیث شنید و اسباط پسر یسع از وی روایت کرد.

قیس: نام دو جایگاه است:

۱ - جزیره قیس پسر عمیره و این همان است که آن را کیش^۱ می نامند. جزیره ای است در وسط دریا میان عمان و فارس جایی خوش منظر و زیبا و پراز بوستانها و نخلستانها است که دشت فارس از آنجا دیده می شود و ملک عمان و آن نواحی در آنجا است و همه آن ناحیه ها را^۲ [که لنگرگاه هند است] بارها دیده ام و در آنجا با گروهی از خداواندن دانش و ادب دیدار کرده ام.^۳

قیلویه: ^۴ نام سه جایگاه است:

۱ - یکی از دهکده های نهر الملك از ناحیه های بغداد است.

از منسوبان بدان: سعید پسر ابوسعید پسر عبدالعزیز پسر ابوسعید جامدی (زادگاهش جامده بود) و جامده از دهکده های واسط است. ولی سعید در قیلویه بجهان آمد چه پدر وی بدانجا فرود آمده بود. وی واعظی پارسا بود از ابوالفتح

۱- در تداول امروز بکسر (ك) تلفظ می شود.

۲- نسخه بدل: پایتخت کشوری است از پادشاه آن ناحیه ها و پادشاه آنجا فارسی است.

۳- جایگاه دیگر در مصر است. رجوع به ص ۳۶۵ شود.

۴- نسبت بدان قیلوی است و برخی آن را قیلوه می خوانند و نسبت بدان را قیلوه می آورند.

عبدالکریم پسر ابوالفتح کروی حدیث شنید و از وی در بغداد بسال ۵۹۶ حدیث کرد و تمیم بندنیجی^۱ و جزوی از سعید حدیث شنید .

۲ - از دهکده های نهروان است ، دهکده ای است بزرگ و آبادان با اینکه سراسر شهر نهروان ویرانه شده است .^۲
قیقان: نام دوجایگاه است :

۱ - نام شهرهای پشت بلخ از ناحیه های طخارستان است^۳

۱ - بندنیجین رادر دوران مستوفی بفارسی بندنیکان می گفتند و مصححان سرزمینهای خلافت اسلامی نوشته اند یکی از شهرهای مهم عراق در جنوب راه خراسان نزدیک خوزستان است و اکنون آن را «مندلی» گویند... و مندلی نزدیک مرزهای اراک (عراق) ایران است.. و نام آن به آشوری «اردلیکا» یا «اردریکا» و به فارسی قدیم «وردنیکا» بوده است هرودت آن را بنام «اردریکا» یاد کرده و نوشته است در آن چشمه های نفت است و چنین می نماید که کلمه «مندلی» از وردنیکا یا اردنیکا یا اردریکا به وندنیکان و بندنیکا تحول یافته و آنگاه به بند نیج و بندنیجین و سپس به مندلیج و آنگاه به مندلی نام شایع امروز تعریب و تصحیف شده است از متن وحاشیه ص ۸۸ ترجمه عربی سرزمینهای خلافت اسلامی .

۲ - جایگاه دیگر از ناحیه های میان حله و مطیر آباد است . رجوع به ص ۳۶۶ متن شود.

۳ - جایگاه دیگر در بیرون شهر حلب است . رجوع به ص ۳۶۶ متن شود.

حرف ك

کار : نام چهار جایگاه است :

۱ - دهکده‌ای در اصفهان .

از منسوبان بدان : ابوالطیب عبد الجبار پسر مفضل^۱ پسر محمد پسر احمد کاری. وی از ابو عبد الله محمد پسر ابراهیم پسر جعفر یزدی حدیث شنید و ابوالقاسم هبة الله پسر عبد الوارث شیرازی حافظ از وی روایت کرد.

۲ - دهکده‌ای است در آذربایجان .

۳ - کاره (باهاء) از دهکده‌های بنام بغداد است .^۲

کَرَّان: نام سه جایگاه است :

۱ - کوی بنامی است در اصفهان و گروه بسیاری از محدثان و جز آنان بدان منسوب اند .

۲ - از بلاد ترک ارناحید ثبت است و در آن کل سیم باشد. از حازمی ابو بکر همدانی.

۳ - کُرَّان مؤلف می نویسد که محمد پسر سعد کرانی بدان منسوب است ، جایگاهی است در فارس و از این باب نیست^۳.

کَرَج: نام سه جایگاه است :

۱ - ن . ل : فضل .

۲ - جایگاه دیگر در موصل است. رجوع به ص ۳۶۷ متن شود و کاریه از امیر نشینهای ترکمان و کاریان از شهرهای فارس بوده. رجوع به فهرست لسترنج شود.

۳ - و رجوع به ص ۱۳۱ حدود العالم چاپ دانشگاه شود. کران دیگر در مغرب است. رجوع به ص ۳۶۸ متن شود.

۱ - شهری است میان همدان و اصفهان و این ناحیه را نخستین بار ابودلف قاسم پسر عیسی عجلای امیر بخشنده شجاع بصورت شهر درآورد و در آن اقامت گزید و شاعران بدان روی آوردند و از اینرو بکرپسرنطاح در برخی از شعرهای عتاب آمیز خویش به ابودلف گوید: کرج دنیا نیست و مردم هم قاسم نیستند^۱.

۲ - از دهکده های بنام ری است^۲

۳ - شهری است که مرکز رود راورد است از این ناحیه تا همدان هفت فرسنگ است و ایرانیان آن را کره نامند.^۳

کُرخ: نام نه جایگاه است و بر حسب مضاف الیه آن به ترتیب الفبایی آمده است:

۱ - کرخ بغداد در سوی غربی آن است و گروهی بسیار از دانشمندان در هر فن بدان منسوب اند .

۲ - کرخ جَدّان یا جَدّان بگمان بعضی کرخ سامرا و کرخ با جدا و کرخ جدان یکی است و در کتاب ابن الفقیه شرحی است که نشان می دهد کرخ جدان شهر دیگری در آخر مرزهای عراق نزدیک خانقین و مرز میان ولایت خانقین و شهر زور است . گروهی معروف کرخی را بدان نسبت داده و گروه دیگر وی را به کرخ بغداد منسوب داشته اند ...

۳ - کرخ خوزستان: شهری است در آن ناحیه و بیشتر آن را کرخه با(ه) خوانند.

۴ - کرخ سامرا و آن را کرخ فیروز گویند و منظور فیروز پسر بلاش پسر قباد پادشاه است و گروهی پنداشته اند که این کرخ همان کرخ با جدا است و ابن ابی حاتم گوید عباد بن تمیم غُبری کرخی از کرخ سامرا است و حافظ ابو بکر خطیب گوید احمد پسر هارون کرخی از کرخ سامرا است .

۱ - فما کرج الدنيا و لا الناس قاسم .

۲ - گویا منظور همین کرج نزدیک تهران است.

۳ - در حدود العالم کرج ابودلف نیز بصورت کره آمده است. رجوع به ص ۳۰ چاپ دانشگاه شود. و درس ۱۴۱ در ذیل ناحیت جبال درباره کرج رود راور سخن می گوید و رجوع به فهرست ترجمه عربی سرزمینهای خلافت شرقی در ذیل کرج و کره رود و کره شود.

۴ - ن. ل: عباد بن ولید غیری.

۵- کرخ عَبرَ تا از ناحیه‌های نهروان است. نهروان ویرانه شده ولی عبر تا هم اکنون آباران است .

از منسوبان بدان : ابو محمد عبدالسلام پسر یوسف پسر محمد پسر عبدالسلام عبرتی کرخی از کرخ عبرتا است وی از متأخران و خطیب ناحیه خویش است . از ابوالفضل محمد پسر ناصر اسلامی دو مجلس چهارم و پنجم از امالی^۱ وی را شنید. است و او در سال ۶۲۰ زنده بود .

۶ - کرخ میسان استانی است در سواد بغداد که آن را استراباد می نامند و آن بجز استرابادی است که در طبرستان واقع است و عمرانی آورده است که کرخ میسان در بحرین است و این گفته مایه امل است^۲.
شکر^۳ : نام سه جایگاه است :

۱ - رود بزرگی است از رودهای بنام میان اران و آذربایجان که همچون مرزی میان دو ناحیه مذکور است .

۲ - چنانکه ادیبی پنداشته نام جایگاهی است در فارس^۴ .

شکرگانج^۵ : نام دو جایگاه است و هر دو جزو خوارزم است زیرا خوارزم نام همه آن اقلیم و قصبه و مرکز اعظم آن است که بزبان مردم آنجا آن را گرگانج بزرگتر گویند و کلمه را بصورت جرجانیه معرب کرده اند . و این گرگانج بر ساحل جیحون است و من آن را دیده ام .

۱- جمع اُمَلِیَه چون احاجی ج احجیه بمعنی اقوال و ملخصها و مطالبی که بردیگری املا کنند (از اقرب الموارد) و بیشتر محدثان و عالمان تألیفاتی بنام امالی داشتند و در اینجا هم نام کتابی است.

۲- جایگاه‌های دیگر در بصره و رقه است. رجوع به ص ۳۶۸ تا ص ۳۷۰ و فهرست حدود العالم چاپ دانشگاه و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۳- مؤلف از نظر الفبا صورت ملفوظ را در نظر آورده نه صورت مکتوب را زیرا اگر جز این می بود باید (کر) پیش از کرج و کرخ می آمد .

۴- جایگاه دیگر در موصل است. رجوع به ص ۳۷۰ شود.

۵- درمتهای دیگر با (گ) آمده است.

۲ - گرگانج کوچتر : شهری است نزدیک گرگانج بزرگتر بفاصله ده میل و من در سال ۶۱۶^۱ در آنجا بودم شهری پر جمعیت، آبادان و دارای بازار درازی است. از منسوبان بدان : ابونصر محمد پسر احمد پسر علی پسر حامد گرگانجی مقری منسوب بیکی از دو گرگانج است. وی برای فرا گرفتن دانش قرائت سفرها بهرسوی کرد و در آن دانش تصنیفهای سودمندی نوشت و فرزندانش و اصحاب خویش را روزی می داد تولد او در مرو در حدود سال ۴۹۰ بود و در سال ۴۸۴ دیده از جهان پرست. **گرگان** : نام سه جایگاه است :

۱ - کرکان همان جرجان معروف است و همه ایرانیان جز باکاف آن را تلفظ نکنند، شهر با عظمتی است که گروه بزرگی از دانشمندان در همه فنون از آن برخاسته اند و آن میان طبرستان و خراسان است.

۲ - کرکان^۲ : دهکده ای است در فارس که با جیم نیامده است.

۳ - دهکده ای است نزدیک کرمانشاه که شهری ندارد^۳.

گرکر : نام دو جایگاه است :

۱ - شهری است در اران نزدیک بیلقان که آن را خسرو انوشروان بنیان نهاده است.

۲ - دهکده ای است میان بغداد و قفص^۴ (کوچ) که نام آن در اشعار آمده است.

کرمان : نام چهار جایگاه است.

۱ - سرزمین بزرگ و اقلیم پهناوری است مشتمل بر شهرهای بسیار و شهرستانهای وسیع و دارای برکت و نعمت فراوان. در آن نخلستانهای بسیار و خرماهای نیکی است

۱- ن. ل. ۶۱۹

۲- در متن چنین است ولی در فارسی با کاف مضموم است بصورت گرگان.

۳- درباره کرکان و گرگانج رجوع به مأخذهای جغرافی و جغرافیای تاریخی مذکور در صفحه های پیش شود. دهکده اخیر گویا شهری باشد که امروز بنام «گرکان» معروف است. یعنی محل تولد مرحوم عبدالعظیم قریب

۴- رجوع به همین کلمه در حرف ق شود.

که برخمای بصره برتری دارد . سرزمین مزبور میان فارس و سیستان و مکران است و یک سوی آن به مرزهای خراسان می پیوندد .

منسوبان بدان بیشمار و از حد و حصر افزون است و مرکز و بزرگترین شهرهای آن گرمسیر و سیرجان است .

۲ - شهر بنامی است میان غزنه و کشور هند و آن از ناحیه های غزنه در مسافت سه روز راه تا غزنه است .

۳ - قری^۱ آل کرمان : شهری است در حجر^۲ یمامه از دیار عرب .

۴ - کرمانیه (بصورت منسوب) کوی است در نیشابور و آنرا مَرَبَعَه کرمانیه گویند و کرمانیه را در ذیل کرمان از اینرو آوردند که نسبت همه آنها یکی است .

از منسوبان بدان: ابویوسف یعقوب پسر یوسف پسر یعقوب کرمانی نیشابوری شیبانی فقیه حافظ معروف به ابن اخرم وی دیرزمانی در مصر اقامت گزید و با مزنی مکاتبه داشت، از اسحاق پسر راهویه و جز او حدیث شنید . و اما ابو عمر حفص پسر عمر پسر هبیره بخاری کرمانی منسوب به کرمینیه از دهکده های بخارا است و بنابر مشهور و اکثر نسبت بدین دهکده کرمینیه است لیکن حافظ ابوبکر خطیب وی را بدینسان (کرمانی) نسبت داده است .

کس: نام دو جایگاه است:

۱ - شهری است در ماوراءالنهر نزدیک نخشب و برخی گویند کس نام سراسر سفد است و این گفته را حافظان در کتابهای خویش بدینسان آورده اند و مردم ماوراءالنهر کس را بصورت (کش) تلفظ می کنند .

از منسوبان بدان: عبدالحمید پسر حمید پسر نصر کسی معروف به عبد بن حمید . وی از یزید پسر هارون و عبدالرزاق پسر همام و جز آن دو روایت کرد و مسلم پسر حجاج و ابوعیسی ترمذی و جز آنان از وی روایت دارند . وی در سال ۲۴۹ درگذشت .

۱- این کلمه در لغت به معنای: آب رود و زمین یا آبراهه از بالا بسوی نشیب یا از

پشته بسوی مرغزار و باغ است. (منتهی الارب)

۲- حجر مرکز یمامه است. رجوع به منتهی الارب شود.

۲ - شهری است در سرزمین مکران که نام آن در کتابهای فتوح آمده است .

کَش : نام سه جایگاه است

۱ - دهکده‌ای است در سه فرسنگی جرجان برفراز کوه .

از منسوبان بدان : ابوزرعه محمد پسر یوسف پسر محمد پسر جنید کشی جرجانی وی از ابو نعیم عبدالملک پسر محمد پسر عدی و مکی پسر عبدان و عبدالرحمان پسر ابو حاتم و جز آنان حدیث کرد و گروهی از وی حدیث شنیدند . مردی دانشمند بود و تصنیفهایی داشت و بسال ۳۹۰ در مکه درگذشت .

۲ - بگفته ابو الفضل پسر طاهر ، شهری است در ماوراءالنهر که عبدالله پسر حمید کشی (که در کس نیز گفته شد) از آنجا است ولی کلمه معرب گشته و به سین نوشته شده است و محدثان صورت کشی را خطامیدانند ولی در نزد ما غلط نیست زیرا نخست آنکه مردم آنجا همه کسانی که در ماوراءالنهر بسر می برند بجز کش تلفظ نمی کنند و ایشان بشهر خویش داناتر اند . دوم آنکه کلمه اعجمی است بدان بازی کرده اند^۱ هنگامی که برای ما مسلم شود آن را بدان صورت یاد کرده اند و بنابراین حجت ایشان در تعریب و تعبیر آن برخلاف تلفظ مردم محل اعجمی بودن آن خواهد بود .

۳ - کش از دهکده‌های اصفهان است (به کاف غیر صریح - گ) و این گفته ابو موسی است و همو گفته است در آنجا گروهی از طالبان دانش بود ولی آن را بگمان من بجای کاف با جیم می نویسند^۲ .

کلاباد^۳ : نام دو جایگاه است :

۱ - کویی است در بخارا .

۱ - اشاره به اصل معروف : هذه الكلمة اعجمية فالبها ما شئت . این کلمه غیر عربی است ، هر چه بخواهی با آن بازی کن یعنی بهر صورت که بخواهی آن را بخوان ولی در متن بجای یتلعب یتلعب آمده است و تلعب در عربی بکار نرفته است .

۲ - بلاذری از کس دیگری در سیستان هم نام می برد رجوع به ص ۵۵۵ و ص ۶۱۰ چاپ دارالنشر للجامعین شود .

۳ - در متن کلاباد است .

از منسوبان بدان : ابو محمد عبدالله پسر محمد پسر یعقوب فقیه کلابادی و ابو منصور احمد پسر محمد پسر حسین پسر حسن پسر علی پسر رستم کلابادی حافظ یکی از پیشوایان حدیث . وی از هیثم پسر کلب و جز او حدیث شنید و مستغفری و حاکم ابو عبدالله از وی روایت کردند. بومنصور در سال ۳۹۸ به جهان آمد و در سال ۴۶۰ دیده از جهان بر بست .

۲ - ابوسعید گفته است بگمان من این کلاباد بضم کاف^۱ است و آن را معرب می کنند و جلاباد^۲ می گویند و آن کو بی است در نیشابور .

از منسوبان بدان: ابو حامد احمد پسر سری پسر سهل نیشابوری الجلاب کلابادی . وی از محمد پسر زید^۳ سلمی و سهل پسر عثمان و جز آن دو حدیث شنید و محمد پسر فضل مذکور و جز او و هم پسرش ابو القاسم علی پسر ابو حامد کلابادی از وی روایت کردند .

کلب : نام شش جایگاه است :

۱ - جایگاهی است میان کومش و ری از باراندازهای حجاج خراسان و این بنقل از ابوبکر پسر موسی حازمی است^۴ .
کنجه^۵ نام دو جایگاه است :

۱ - شهر بزرگی است که مرکز اعمال اراکان است و اهل ادب آن را جزیره می نامند
 ۲ - جایگاهی است از ناحیه کنستان میان اصفهان و لرستان و آن از اعمال اصفهان است .

کندر : نام دو جایگاه است :

۱ - دهکده ای است از ناحیه های نیشابور از ناحیه ترشیز^۶ و ایرانیان

۱- و شاید کاف زیرا در تعریب کاف به جیم بدل شود .

۲- کل آباد یا گلاباد .

۳- ن . ل : یزید .

۴- جایگاه های دیگر در مدینه و یمامه و جزاینها است رجوع به ص ۳۷۵ متن شود.

۵- در متن بصورت معرب است ولی فارسی زبانان کنجه تلفظ می کنند .

۶- کاشمر کنونی که معرب آن طریثیت است.

ترشیش گویند .

از منسوبان بدان: وزیر عمید المملک ابونصر محمد پسر ابوصالح منصور پسر محمد کندری جراحی وزیر طغرلبک نخستین پادشاه سلجوقیان است که بسال ۴۵۷^۱ کشته شد
۲ - دهکده ای است نزدیک قزوین .

از منسوبان بدان: ابوغانم حسین و ابوالحسن علی پسران عیسی پسر حسین کندری ، آنان از ابوعبدالرحمان محمد پسر حسین سلمی صوفی حدیث شنیدند و تصنیفهای او را نوشتند .

کنکور:^۲ نام دوجایگاه است :

۱ - شهرکی است میان کرمانشاه و همدان و آن را قصر اللصوص (کوشک یا دژ دزدان)^۳ گویند

۱- ن . ل : ۴۵۹ .

۲- گاهی کاف دوم مفتوح خوانده می شود.

۳- جایگاه دیگر دژی است نزدیک جزیره ابن عمر .

حرف ل

لین : نام سه جایگاه است :

۱ - دهکده‌ای است در مرو .

از منسوبان بدان: محمد پسر نصر پسر حسین پسر عثمان لینی . وی از صالحان بود ابن مبارک و دیگران از وی روایت کردند و بسال ۲۳۳ درگذشت سمعانی گوید: ابن ماکولا چنین یاد کرده است و من در مرو دهکده‌ای بنام لین نمی‌شناسم و شاید آلین باشد^۱

۱- جایگاه دیگر در بین‌النهرین است. رجوع به ص ۳۸۰ متن شود.

حرف م

مازَر : نام دو جایگاه است :

۱- سلفی گوید دهکده‌ای است در لرستان میان اصفهان و خوزستان .

از منسوبان بدان: عیاض پسر محمد پسر ابراهیم ابهری مازری . وی صوفی بود و در مازر توطن گزید سلفی گوید درباره تولدش از وی پرسیدم گفت: در سال ۵۰۰ بدنیآ آمده و در حدود هفتاد و اندی عمر داشت^۱ .

مالِکِیَه : نام سه جایگاه است :

دهکده‌ای است در دروازه مدینه السلام بغداد روبروی باب الظفریه^۲ .

مالین:^۳ نام سه جایگاه است :

۱ - مالین هرات ناحیه‌ای است مشتمل بر بیست و پنج دهکده .

از منسوبان بدان: ابوسعید احمد پسر محمد پسر احمد پسر عبدالله انصاری مالینی صوفی . وی از بوبکر خطیب و جز او روایت کرد و از حافظان بزرگ بود کتاب تصنیف و خبر املا کرد و در سال ۴۱۲ در مصر درگذشت .

۲- نام دهکده‌ای است در باخرز از ناحیه‌های نیشابور .

۳ - دهکده‌ای است بر کنار رود جیحون . از ابوالحسن خوارزمی .

۱- جایگاه دیگر در صقلیه (جزیره سیسیل) است.

۲- جایگاه‌های دیگر در کنار فرات و بادیه است.

۳- در ترجمه مسالك وممالك اسطخری بصورت‌های: مالن و مالان هم آمده است. رجوع به فهرست کتاب مزبور مصحح ایرج افشار شود.

مَایْمَرُغْ^۱: نام سه جایگاه است:

۱ - از دهکده‌های بخارا است بر راه نخشب.

از منسوبان بدان: ابونصر احمد پسر علی پسر حسین پسر عیسی مقری ضریر مایمرغی. وی از ابوعمر و محمد پسر محمد پسر صابر و جزاو حدیث شنید و پس از سال ۴۳۰ درگذشت.

۲ - مایمرغ دیگر دهکده‌ای است نزدیک سمرقند.

از منسوبان بدان: ابوالعباس فضل پسر نصر مایمرغی وی از عباس پسر عبدالله سمرقندی روایت کرد و بکر پسر محمد پسر احمد فقیه از وی روایت دارد.

۳ - شهرکی است برکنار جیحون که در آن گروهی از خداوندان فضل بود. و همه اینها را ابوسعید (رحمت خدای بر او) یاد کرده است.

مُبَارَك: نام چهار جایگاه است:

۱ - نام رودی است در بصره که یکی از منسوبان بدان از عبدالصمد طبری روایت کرده است.^۲

۲ - مبارکه (زیادت) از دهکده‌های خوارزم است.

۳ - مبارکیه (بصورت منسوب) دژی است در قزوین که آن را مبارک ترکی یکی از موالی خاندان عباسیان بنیان نهاده است و در آن گروهی از موالی اواست و نسبت به همه (مبارک - مبارکه - مبارکیه) یکی است و از اینرو آنها را با هم آوردیم.^۳

مُتَالِع: نام دو جایگاه است:

۱ - فردوسی شعرهایی بدینسان دارد:

همه کابل و دنبر و مای هند ز دریای چین تا بدریای هند

تویی پهلوان جهان کنخدای بفرمان تو دنبر و مرو و مای

رجوع به پرهان ذیل مای و مرغ و حواشی آقای دکتر معین و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود همچنین در ترجمه مسالك وممالك اسطخری مصحح ایرج افشار مایمرغ بخارا وسند آمده است. رجوع به فهرست آن شود.

۲ - رجوع به ص ۳۸۲ متن شود.

۳ - جایگاه دیگر در واسط است رجوع به ص ۳۸۲ و ۳۸۳ متن شود.

کوهی است در بحرین میان سوده و احساء و در دامنه این کوه چشمه آب روانی است بنام چشمه متالع^۱ .

مُحَمَّدِيَّة : نام هشت جایگاه است :

۱ - کوی بزرگی است در پایین باره که مهدی محمد پسر منصور ابو جعفر آن را در حیات پدر خویش آبادان ساخت و آن را بنام خویش کرد .

۲ - شهری است در کرمان در اقلیم سوم .

۳ - دهکده‌ای است در بغداد از ناحیه‌های خراسان^۲ بیشتر کشت آن برنج است .

۴ - دهکده دیگری است در بغداد از ناحیه رود سل .

از منسوبان بدان : ابوعلی محمد پسر حسین پسر احمد پسر طیب محمدی ادیب .

وهبة الله شیرازی از وی روایت کرد^۳ .

مُحَوَّل . نام دو جایگاه است :

۱ - شهرکی است نزدیک بغداد بفاصله چهار میل . شهری باصفا و پردرخت و

دارای جویبارهای گوناگون است چنانکه گویی غوطه دمشق است .

۲ - باب المحول . شهر بزرگی است در سوی کرخ بغداد .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر خلف پسر مرزبان محولی که دارای

تصنیف‌هایی است وی از زیر پسر بکار روایت کرده است و ابو عمرو پسر حسیویه و حزاو

از ابوبکر مزبور روایت دارند . وی بسال ۳۰۹ درگذشت .

مداین : نام سه جایگاه است^۴ .

۱ - متالع دیگر آبی است در طهران (ظ) رجوع به ص ۳۸۳ متن شود .

۲ - در متن چنین است ولی در حاشیه نسخه بدلی بدینسان آمد : در راه خراسان .

۳ - جایگاه‌های دیگر در برقه و ناحیه زاب مغرب و جایی در نزدیک سامرا است .

رجوع به ص ۳۸۷ شود .

۴ - جایگاه‌های دیگر در حلب است . رجوع به ص ۳۸۱ متن شود .

۱ - مداین عراق یا مداین کسری (خسرو) که معروف است.

مدینه : ^۱ نام شانزده جایگاه است.^۲

۲ - مدینه اصفهان یا جی که اکنون به شهرستان معروف است و آن برکنار زنده رود (زاینده رود) است و بین آن و یهودیه شهر اصفهان کنونی قریب دومیل است که ویرانه‌های میان آنها بهم پیوسته است .

از منسوبان بدان: (با نام مدینه) گروه بسیاری است که ابوالفضل پسر طاهر مقدسی برخی از آنان را که بدست آورده بسبب فزونی بترتیب الفبایی یاد کرده است و برخی از آنان را که ابن طاهر نیاورده است بدینسان می‌آوریم .

حافظ ابو موسی محمد پسر ابو بکر عمر پسر احمد پسر عمر پسر محمد پسر ابو عیسی مدینی (اصفهانی) وی تصنیف‌های بسیار نوشت ، در سال ۵۰۱ هـ متولد شد و پس از بلوغ در طلب حدیث سفر کرد و به اصفهان بازگشت و در آنجا اقامت گزید تا در جمادی‌الاولی سال ۵۸۱ درگذشت .

۲ - مدینه انبار : مجاور و روبروی انبار است هنگامی که سفاح بخلافت رسید آن را بنیان نهاد و در آن سکونت گزید و گروهی از محدثان بدان منسوب‌اند که از نظر ایجاز از یاد کردن آنها در این ترجمه خودداری شد^۳

۳ - مدینه بخارا .

از منسوبان بدان: محمود پسر ابو بکر پسر محمد پسر علی پسر یوسف پسر عمر صابونی مروزی و سپس بخاری مدینی ابواحمد از مردم بخارا وی ساکن مدینه درونی بخارا بود از اینرو بدان نسبت داده شد . سماع حدیث و هم روایت کرد

۱- مؤلف در مقدمه این باب می‌نویسد مدینه را هرگاه اسم جنس بدانیم شماره آن از حد و حصر فزون است ولی آنچه در اینجا آورده می‌شود از جنبه عام بودن جداگشته و نام خاص شده است که کسان را بدان نسبت می‌دهند و ما به ترتیب مضاف الیه آنها همه را الفبایی آورده‌ایم .

۲- در متن مدینه بغلط مدیمه چاپ شده است . مدینه در اینجا مرادف شارستان فارسی است.

۳- رجوع ص ۳۸۹ متن شود.

و ابوسعده وی را در شیوخ خویش آورده است .

۴ - مدینه جابر ، و آن را قصر (كوشك) جابر گویند و آن میان ری و قزوین از ناحیه دشتبئی منسوب به جابر یکی از افراد خاندان زمان پسر تیم الله پسر ثعلبه پسر عکابه پسر صعب پسر علی پسر بکر پسر وائل است .

۵ - مدینه السلام بغداد یا قوت بنقل از حافظ ابو موسی گوید : یحیی پسر محمد پسر عبدالملك مدینی یعنی مدینه السلام از محدثان منسوب بدان است .

۶ - مدینه سمرقند که گروهی از محدثان از آنجا برخاسته اند .

از منسوبان بدان: اسماعیل پسر احمد مدینی سمرقندی مکنی به ابوبکر وی از ابو عمر حوضی روایت کرد و محمد پسر عیسی غزال سمرقندی و دیگران از او روایت دارند .

۷ - مدینه مبارک ترکی در قزوین .

از منسوبان بدان: ابویعقوب یوسف پسر حمدان الزمن مدینی قزوینی . وی از محمد پسر حمید رازی و جز او روایت کرد و علی پسر محمد پسر مهرویه قزوینی از او روایت دارد . ابویعقوب در سال ۳۰۳ درگذشت .

۸ - مدینه محمد پسر غمر در یکی از ناحیه های بحرین است .

۹ - مدینه مرو که گروهی را بدین لفظ بدانجا نسبت داده اند .

از منسوبان بدان: ابویزید محمد پسر یحیی پسر خالد پسر یزید پسر متی مدینی . ابوالعباس معدانی از وی روایت کرد و گفت وی از مردم مدینه درونی مرو است .

۱۰ - مدینه موسی در قزوین منسوب به موسی هادی پسر مهدی (خلیفه عباسی) که در حیات پدر خویش به قزوین رفت و آنجا را بنیان نهاد از اینرو بوی منسوب شد .

۱۱ - مدینه نسف یا نخشب در ماوراءالنهر .

از منسوبان بدان: ابو محمد حامد پسر شاکر پسر سوره پسر و نوسان و راق مدینی نسفی محدثی ثقه و بزرگقدر بود ، از محمد پسر اسماعیل بخاری کتاب صحیح

را روایت کرد و از ابو عیسی ترمذی و جز آن دو نیز روایت داشت و در ذی قعدة سال ۳۱۱ درگذشت .

۱۲ - مدینه نیشابور .

از منسوبان بدان : ابو عبدالله محمد پسر عمارة مدینی نیشابوری . وی از اسحاق پسر راهویه و محمد پسر رافع و جز آن دو روایت کرد . کسانی دیگر نیز به همین لفظ (مدینی) بدانجا منسوب اند.^۱

مَرَاغَه :^۲ نام سه جایگاه است :

۱ - شهر بنامی است در آذربایجان با اهمیت و پر جمعیت و دارای بوستانهای بسیار و میوه های خوب و گوارا .

گروه بسیاری از دانشمندان درهمه فنون از آنجا برخاسته اند^۳

مَرَج :^۴ نام چهارده جایگاه است :

۱ - مرج الخطباء در خراسان است و چون گروهی از امیران در آنجا خطبه کرده اند بدین نام شهرت یافته است .

۲ - **مَرَجِ قَلْعَه :** نزدیک حلوان بر راه عراق تا همدان است و نام آن بسیار آمده است .^۵

مَرغاب : نام سه جایگاه است :

۱ - دهکده ای است در مالین از ناحیه هرات .

۱- جایگاه های دیگر در اندلس و مصر و حجاز است و بجز مدینه یثرب که نسبت بدان موافق قیاس مدنی است چون حنیفه حنفی و ربیعہ ربعی نسبت به بقیه بنا بر اصل کلمه یعنی مدینی است . رجوع به ص ۳۸۸ تا ص ۳۹۲ متن شود .

۲- نام پارسی آن : افراز هرود بوده است . درباره وجه تسمیه مراغه رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۳- دو جایگاه دیگر در نجد و عربستان است . رجوع به ص ۳۹۲ متن شود .

۴- بمعنی چراگاه است .

۵- جایگاه های دیگر در ثغور شامی و حمص و طرسوس و دمشق و رقه و اندلس است . رجوع به ص ۳۹۳ متن شود .

۲ - رودی است در مرو شاهجان.^۱

مرو : نام دوجایگاه است :

۲ - مرو شاهجان : و شاهجان بمعنی روح «جان» پادشاه است.^۲ و این مرو بزرگتر و قصبه (مرکز) خراسان است و تخت پادشاه در آنجا بود^۳ و فاصله آن تا نیشابور و همچنین تا هرات و بلخ و بخارا هر یک دوازده روز راه است و از این مرو و دهکده های آن پیشوایان و دانشمندان برخاسته اند که همانند آنها از مدینه مرو ظهور نکرده است.

۲ - مرو رود (بهری مرو نهر) که فاصله آن تا مرو شاهجان چهار روز راه است و هر دو مرو برکنار یک روداند و ازین مرو نیز گروه بسیار دیگری از دانشمندان برخاسته است. و نسبت به نخست مروزی و نسبت به دوم مرو رودی است.
مُزَن : نام دوجایگاه است :

دهکده ای است در سه یا چهار فرسنگی سمرقند و گاه آن را مزنه می خوانند.
از منسوبان بدان : احمد پسر ابراهیم پسر عیزار مزنی و گاه نیز وی را مزنی می گویند. وی از علی بیکندی روایت کرد و محمد پسر جعفر پسر اشعث از او روایت دارد.
۲ - شهری است در کوه های دیلم و آن از دژهای استوار بود.

مَسْقَطُ : نام سه جایگاه است :

۱ - روستا و هم نام طایفه ای از مردم است.

روستای مزبور در پائین باب الابواب (در بند) درکناره دریای خزر است.^۴

۱ - جایگاه دیگر نام رودی است در بصره که بشیر پسر عبدالله آن را احداث کرده و بنام مرغاب مرو خوانده است. رجوع به ص ۳۹۵ متن شود.

۲ - در متن : مُلْك غلط و صحیح : مَلِك است لسترنج می نویسد : شاهجان معرب شاهکان بمعنی : سلطانی- پادشاهی است و سپس گفته یاقوت را هم نقل می کند. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۳ - صاحب حدود العالم می نویسد : و اندر قدیم نشست میر خراسان آنجا بودی و اکنون به بخارا نشیند. رجوع به ص ۹۵ حدود العالم چاپ دانشگاه و فهرست آن شود.

۴ - جایگاه های دیگر در بصره و کنار دریای عمان است. رجوع به ص ۳۹۷ متن شود.

مُشَقَّر: نام دوجایگاه است :

دژی است در بحرین که نام آن در تاریخ عرب و فتوح آمده است .^۱

مَعْدِن،^۲ نام شش جایگاه است :

دهکده‌ای در زوزن از ناحیه‌های نیشابور.

از منسوبان بدان: ابو جعفر محمد پسر ابراهیم معدنی .^۳

مَغِیْثَه: نام چهار جایگاه است :

۱ - دهکده‌ای است در نیشابور .^۴

مَلِیح: نام سه جایگاه است:

۱ - دهکده‌ای است نزدیک خوار ری و ایرانیان آن را دهنمک خوانند و

معنی هر دو یکسانست و من آن را دیده‌ام .

۲ - جایگاهی است در خراسان .^۵

مَلِیح: نام دوجایگاه است :

۱ - دهکده‌ای است در هرات .

از منسوبان بدان: ابو عمرو عبدالواحد - راحمد پسر ابوالقاسم ملیحی هروی.

وی از ابو منصور محمد پسر سمعان نیشابوری و جز وی روایت کرد و حسین پسر مسعود

بغوی فراء که از پیشوایان بود و دیگران از وی روایت دارند .^۶

مَنَازِر، نام سه جایگاه است :

مناذر بزرگتر و مناذر کوچکتر دوشهراند از ناحیه‌های اهواز که نام آنها در

کتاب فتوح آمده است .^۷

۱ - جایگاه دیگر در عربستان است. رجوع به ص ۳۹۸ متن شود.

۲ - در فارسی بفتح د تلفظ می‌کنند.

۳ - جایگاه‌های دیگر در یمامه و مکه و مدینه است. رجوع به ص ۴۰۰ متن شود.

۴ - جایگاه‌های دیگر در پیرامون مکه و یمن است. رجوع به ص ۴۰۲ متن شود.

۵ - جایگاه دیگر بنام ذات‌الملح است. رجوع به ص ۴۰۳ متن شود.

۶ - جایگاه دیگر در یمامه است. رجوع به ص ۴۰۳ متن شود.

۷ - جایگاه دیگر در بطیحه است. رجوع به ص ۴۰۴ متن شود.

مَنْصُورَه : نام هفت جایگاه است :

۱ - نام شهر قدیم خوارزم برکناره شرقی رود جیحون بود که آب آن را فرو گرفت تا ویران شد و مردم آن بسوی غربی جیحون رفتند و در گرگانج که آن را جرجانیه می گویند سکونت گزیدند و آن را آبادان ساختند و بصورت شهر بزرگی در آوردند که امروز شهر خوارزم است ولی چنانکه خبر یافته ایم تا تارها آن را ویرانه ساخته و بصورت سرزمین (بایر) در آورده اند .

۲ - شهری در ناحیه دیلم که نام آن در تاریخ آمده است .^۱

مَنْکَت : نام چهار جایگاه است :

۱ - شهری است از ناحیه های اسبیجاب در ماوراءالنهر از سرزمین ترک .

۲ - از دهکده های بخارا است .^۲

مَهرِیجان : نام دو جایگاه است :

۱ - دهکده ای است در مرو .

از منسوبان بدان: مطر پسر عباس پسر عبدالله پسر جهم پسر مره پسر عیاض مهریجانی وی تابعی بود و عثمان پسر عفان (رض) را دیدار کرد و عثمان وی را بدرازی عمر دعا کرد از اینرو ۱۳۵ سال بزیست و در روزگار نصر پسر سیارد مرو در گذشت، و در آرامگاهی که بنام خود وی معروف است بخاک سپرده شد .

۲ - دهکده ای است در کازرون^۳ فارس .

از منسوبان بدان: ابواسحاق ابراهیم پسر حسین پسر محمد مهریجانی . وی از ابوسعید عبدالرحمان پسر عمر پسر عبدالله پسر محمد وراق روایت کرد و هبة الله پسر عبدالوارث شیرازی از وی حدیث شنید .

مِیَانَج : ^۴ نام دو جایگاه است :

۱- جایگاه های دیگر در سند و بطیحه از واسط و یمن و افریقیه است رجوع به ص ۴۰۶

متن شود.

۲- جایگاه های دیگر در یمن و قبلیه است، رجوع به ص ۴۰۷ متن شود.

۳- ن. ل : کازرین .

۴- اکنون میانه آذربایجان را که میانه عرب آن است فارسی زبانان بکسر م تلفظ می کنند.

از ناحیه‌های آذربایجان که آن رامیانه (بی ج) می‌نامند و آن شهر بزرگی است دارای بازارها و منبرهای بسیار .

از منسوبان بدان: قاضی ابوالحسن علی پسر حسن پسر علی میانجی از فقیهان نامدار شافعی . وی با ابواسحاق شیرازی فقیه فیروزآبادی در قرائت بر ابوالطیب طبری همکاری کرد و از ابوالحسن قزوینی و جز او حدیث شنید و شعر نیز می‌سرود .
دیگر از منسوبان بدان ، ابوبکر محمد پسر علی و هم پسر ابوبکر عبدالله پسر محمد ملقب به عین القضاة که از راه تعصب بوی نسبت دادند سخنی مخالف شریعت گفته است و او را در بازداشتگاه کشتند . و همه آنها از اهل سنت بودند . کسان دیگری نیز بدانجا منسوب‌اند^۱ .

میدان : نام شش جایگاه است :

۱ - میدان زیادکویی در نیشابور بود .

از منسوبان بدان: ابوالفضل احمد پسر محمد پسر احمد پسر ابراهیم میدانی نحوی ادیب مؤلف کتاب جامع الامثال^۲ والسامی فی الاسامی و جز اینها . وی بسال ۵۱۸ درگذشت همچنین فرزند وی سعید پسر احمد مؤلف کتاب الاسمی فی الاسماء و جز آن که بسال ۵۳۹ درگذشت .

۲ - کویی است در اصفهان ابوالفضل مقدسی گوید :

از منسوبان بدان: ابوالفتح مطهر پسر احمد مفید^۳ لبیع است که از حافظ ابونعیم حدیث شنید . ولی ابوموسی حافظ این گفته مقدسی را رد کرده و گفته است هیچکس را نمیشناسم که بدین نسب باشد .

۳ - میدان اسفیریس بگفته ابوموسی کویی است در اصفهان .

از منسوبان بدان: محمد پسر محمد پسر عبدالرحمان پسر عبدالوهاب مدینی میدانی . ابو موسی گوید : پدرم و جزوی از محمد میدانی برای من حدیث کردند . . .

۱- جایگاه دیگر در شام است رجوع به ص ۴۱۱ متن شود.

۲- در متن چنین است.

- ۴ - کوی است در بغداد^۱ از ناحیه باب‌الازج که گروهی بدان منسوب‌اند^۲.
- ۵ - میدان یا شارع میدان کوی عظیمی است در بغداد که از باب‌الشماسیه تا زاهر امتداد داشت و اکنون همه آن ویرانه شده است .
- ۶ - کوی بزرگی در خوارزم بود .
میمند^۳ : نام دوجایگاه است :
- ۱ - دهکده‌ای است در سرزمین فارس .
- ۲ - بنا بر گفتار برخی از (مورخان) دهکده‌ای است در غزنه .
- از منسوبان بدان: وزیر محمود پسر سبکتکین ابوالحسن علی پسر احمد میمندی است^۴ .
- میمه : نام سه جایگاه است :
- ۱ - استانی است از ناحیه‌های اصفهان مشتمل بر چندین دهکده .
- از منسوبان بدان: ابوعلی حسن میمی . وی در بغداد از ابوعلی حداد در سال ۵۷۴ حدیث کرد و ابوبکر حازمی و جز وی از ابوعلی حدیث شنیدند .
- ۲ - شهری است در فارس نزدیک فیروزآباد .
- ۳ - دهکده‌ای است از ناحیه‌های خوزستان از کلانکو^۵ .
- میوان : نام دوجایگاه است :
- ۱ - دهکده‌ای است در هرات .
- از منسوبان بدان: ابوعبدالله محمد پسر حسین پسر علویه پسر نصر تیمی میوانی وی از محمد پسر زکریای معلم از ابوالصلت هروی از علی بن موسی الرضا (رض) روایت کرد نام او را ابوزهروی آورده و بروی درود گفته است^۶.

۱- ن. ل : در سوی شرقی بغداد .

۲- رجوع به ص ۴۱۲ متن شود.

۳- در فارسی بفتح هر دو م تلفظ می‌کنند .

۴- رجوع به فهرست تاریخ بیهقی شود.

۵- در متن چنین است (بی نقطه) و در متنهایی که در دسترس ما بود چنین نامی دیده نشد.

۶- جایگاه دیگر در یمن است. رجوع به ص ۴۱۴ متن شود.

حرف ن

نَبْطَاء: نام دو جایگاه است :

۱ - دهکده‌ای است از آن عبدالقیس در بحرین^۱

نَخْلَة: نام شش جایگاه است :

۱ - درب النخله در چند جایگاه بغداد و حلب و جز آنها است.^۲

نَسَا: نام چهار جایگاه است :

۱ - شهری است در خراسان میان ابیورد و سرخس و نسا از آن دو مشهورتر

است و از آن گروه بیشمار از پیشوایان (دانش) برخاسته است .

از منسوبان بدان: ابو عبدالرحمان احمد پسر شعیب نسایی صاحب کتاب

سنن، وی در مصر اقامت گزید و در مکه و بقولی در رمله بسال ۳۰۳ درگذشت.

۲ - شهری است در فارس . از ابن بناء بشاری

۳ - شهری است در کرمان .

۴ - شهری است در همدان. از همان ابن بناء .

نَعْمَان: نام شش جایگاه است :

۱ - بر حسب گفته^۳ سیف نخستین کسانی که برای نبرد با ایرانیان به عراق آمدند

حمله پسر مر بظه و سلمی پسر قین بودند و آنها از مهاجران بشمار می رفتند که به اطم

۱- جایگاه دیگر در نجد است. رجوع به ص ۴۱۵ متن شود.

۲- جایگاه‌های دیگر در حجاز است رجوع به ص ۴۱۷ متن شود.

۳- منظور سیف بن عمر مورخ معروف است.

و نعمان و جعرانه در روبروی نوشجان فرود آمدند تا برورکاء از سرزمین بابل استیلا یافتند^۱

نُعْمَانِيَّة: نام سه جایگاه است:

۱ - شهرکی مشهور است میان بغداد و واسط و آن مرکز استان زاب اعلا است قاضی ابومنصور معروف به شریح منسوب بدانجا است^۲.

نَوَى: نام سه جایگاه است:

۱ - دهکده‌ای است در سمرقند.

از منسوبان بدان: ابوجعفر محمد پسر مکی پسر نصر نوای^۳ که ابوسعید در یسی و جزوی از ابوجعفر روایت کردند^۴.

نُوبَهَار: نام دو جایگاه است:

۱ - جایی در دومنزلی ری در راه اصفهان که صاحب بن عباد به ابوالفضل پسر عمید درباره آن نوشت: نامه من از نوبهار روز شنبه نصف النهار... و ابن عمید گفت: ابوالقاسم (صاحب بن عباد) بخود و چارپایانش رنج بسیار در سرعت سیر داده و دو بار انداز را با هم پیموده تا این سجع را بسازد.

۲ - عبادتگاهی در بلخ بود از آن مجوسان^۵ که برمکیان از خادمان آن بودند.

نُوش: نام سه جایگاه است:

مؤلف در ذیل این کلمه می نویسد: سمعانی نوس باس آورده و گفته است دهکده‌ای

۱- جایگاه‌های دیگر در حجاز و شام و یمن است، رجوع به ص ۴۱۹ متن شود.

۲- درباره دیگر خصوصیت‌های وی رجوع به ص ۴۱۹ متن شود. جایگاه‌های دیگر نیز در عراق و مصر است و در هر يك از نعمانیه‌های مصر و عراق گلی است که بدان سر را در گرما به می‌شویند. رجوع به صفحه مذکور و ص ۴۲۰ شود.

۳- در متن چنین است و گویا نوایی بقیاس نزدیک است.

۴- جایگاه‌های دیگر در دمشق و مراست رجوع به ص ۴۲۲ متن شود.

۵- در فارسی امروز بفتح ن تلفظ می‌شود.

۶- نظر صحیح این است که از آن بوداییان بوده است. رجوع به برهان و حاشیه آن بقلم آقای دکتر معین شود.

است در مرو و مردم آنجا دهکده را نوج می‌نامند^۱.

نَوْقَان : نام دوجایگاه است :

۱- یکی از دوشهر طوس است که گروه بسیاری از دانشمندان از آنجا برخاسته‌اند^۲.

۲ - دهکده‌ای است در نیشابور .

نَوْقَد : نام سه جایگاه است :

۱- نوقد قریش دهکده بزرگی است در شش فرسنگی نسف .

از منسوبان بدان: ابوالفضل عبدالقادر پسر عبدالخالق پسر عبدالرحمان پسر

کاسم پسر فضل نوقدی . وی یکی از پیشوایان بود .

۲ - نوقد خرداخن .

از منسوبان بدان: ابوبکر محمد پسر سلیمان پسر خضر پسر احمد پسر حکم

معل نوقدی . وی حدیث شنید و روایت کرد .

۳ - نوقد^۳ سازه .

از منسوبان بدان: ابواسحاق ابراهیم پسر محمد پسر نوح پسر محمد پسر زید

پسر نعمان نوقدی نوحی . وی فقیه بود و از ابوبکر پسر بنیاد استرآبادی روایت

کرد و ابوسعید وی را در جایگاه دیگری یاد کرده و گفته است ابراهیم پسر محمد پسر

محمد پسر نوح . و خدا داناتر است .

نُؤُنْد : نام دوجایگاه است :

۱- سه جایگاه بنام نوش در مصر است. رجوع بهص ۴۲۳ متن شود .

۲- طوس در خراسان ناحیه‌ای بزرگ بشمار می‌رفت که دوشهر عمده آن طابران و

نوقان بود. طابران مرکز طوس را تیمور ویرانه ساخت و همان جایگاه مخروبه‌ای است که

اکنون آرامگاه سخنندان نامور فردوسی در آنجاست و نوقان که بصورت نوغان و نوکان هم

آمده است از کوی نوغان کنونی مشهد تا خواجهر بیع امتداد داشت که هم اکنون بخشی اندک

از آن بنام کویی در مشهد است گویا اصل کلمه نوکان یا نوکن باشد همچون : رادکان و

شادکن یا تبادکان و مانند اینها. رجوع به طوس و نوقان در سرزمینهای خلافت شرقی و

دائرة المعارف اسلامی (طوس) و فهرست تاریخ سیستان مصحح مرحوم بهار و دیگر متنهای

جغرافی و جغرافیای تاریخی شود.

۳- شاید معرب نوکد است.

یکی از کویهای نیشابور است .

از منسوبان بدان: ابو عبدالرحمان عبدالله پسر حمشاد^۱ پسر جندل پسر عمران مطوعی نوندی نیشابوری . وی از ابوقلابه رقاشی و محمد پسر یزید سلمی و جز آن دو حدیث شنید .

۲ - باب نوند کوی است در سمرقند .

از منسوبان بدان: احمد نوندی سمرقندی . وی از احمد پسر عبدالله سمرقندی حدیث کرد .

نهر : نام شصت و شش جایگاه است .

پیدا است که نهرهای روی زمین بیش از آن است که بشمار آید یا دانش بدان احاطه یابد و آنچه در اینجا یاد کرده می شود آنهایی است که اگر مضاف الیه آنها را نیاورند بدتنهایی شناخته نشوند و همچون جله و فرات رقوق و عاصی و بردا و سیحون و جیحون و همانند اینها نیز نباشند که هر يك از آنها و همانندهایشان را بی افزودن کلمه نهر به اول آنها می توان شناخت و درست آنچه در اینجا آورده می شود همچون ترکیبهای اضافی : عبدالقیس و عبدالدار است که اگر بگوییم : قیس و دار بی یاد کردن کلمه عبد مقصود بدست نمی آید با اینهمه کویها و دهکده هایی بنام نهر شهرت یافته و کسان را بدانها نسبت داده اند و ما در اینجا آنچه را یاد کرده ایم از لحاظ کلمه دوم (مضاف الیه) بترتیب الفبایی است .

۱ - نهر ارما دهکده بزرگی است در بغداد بر کنار رود عیسی که زمینهای آن به زمینهای نخاسیه پیوسته است .

۲ - نهر ایسر استان و روستایی است میان اهواز و بصره .

۳ - نهر بطن در اهواز است و نام آن در تاریخ آمده است .

۴ - نهر بوق تسویی است از سواد بغداد نزدیک کلوآزا .

۵ - نهر بیطر تسویی است از دجیل که در آن چندین دهکده است .

۶ - نهر بین و آن را نهر بیل هم گویند تسویی است از سواد بغداد پیوسته

۱- ن. ل : حمساد .

به نهر بوق که محدثانی بدان منسوب اند .

۷- نهر تیری شهری است از ناحیه‌های اهواز که نام آن در اخبار فتوح و اخبار خوارج آمده است .

از منسوبان بدان: ابو عبدالله محمد پسر موسی پسر ابو موسی نهر تیری . وی از احمد پسر عبده ضبی حدیث شنید و ابوالقاسم طبرانی و جزوی از نهر تیری روایت کردند و او در سال ۲۸۹ درگذشت .

۸- نهر جور : چنانکه گمان می‌کنم ، میان اهواز و میسان است .

۹- نهر حوریت از دریا پشته حدث سرچشمه می‌گیرد و در جیحون می‌ریزد .

۱۰- نهر طابق: کویی است کهن در سوی غربی بغداد نزدیک کرخ و اصل آن بنام نهر بابک (پسر بهرام پسر بابک) بود کلمه بابک را معرب کردند و بصورت طابق درآوردند .

۱۱- نهر فیروز در عراق .

۱۲- نهر المره^۱ در بصره که اردشیر (کوچک) پسر هرمز آن را احداث کرده است .

۱۳- نهر الملك از بزرگترین کویهای بغداد پس از نهر عیسی پسر علی است گویند دارای ۳۶۰ هکده بعدد روزهای سال است از فرات جدا می‌شود و در دجله می‌ریزد...

۱۴- نهر موسی در سوی شرقی بغداد است ...^۲

نهر روان : نام دو جایگاه است :

۱- نهر روان معروف عراق .

۲- نهر روان^۳ در مغرب .

نیر : نام دو جایگاه است :

۱- از دهکده‌های بغداد است^۴

۱- ن. ل : المرأة

۲- جایگاه‌های دیگر در بابل و عراق و بصره و فلسطین و ثغور شامی و واسط و جزیره و تکریت و جز اینها است رجوع به ص ۴۲۵ تا ص ۴۲۸ متن شود.

۳- درباره داستان مربوط به این دو نهر روان رجوع به ص ۴۲۸ متن شود.

۴- جایگاه دیگر کوهی است از آن خاندان غاضره رجوع به ص ۴۳۰ متن شود .

حرف و

وا-ط : نام بیست و دو جایگاه است :

۱- دهکده‌ای است در بلخ.

از منسوبان بدان: محمد پسر محمد پسر ابراهیم واسطی (واسط بلخ) و نور پسر محمد پسر علی واسطی (واسط بلخ)

۲- واسط نوقان در خراسان دهکده‌ای است نزدیک دروازه نوقان طوس که آن را واسط یهود می‌گویند.

از منسوبان بدان: ابو بکر محمد پسر حسین واعظ . وی از ابوالقاسم اسماعیل پسر حسین سنجبستی^۱ فرایضی و وی از ابوسعید (رحمت خدای بر او) حدیث شنید .

۳- دهکده‌ای است در دجیل از ناحیه‌های بغداد که گروهی بدان منسوب‌اند.

۴- دهکده‌ای است از نهر الملك بغداد و من آن را دیده‌ام^۲.

و-دار : نام دو جایگاه است :

۱- دهکده و روستای بزرگی است در سغد سمرقند و دارای دژی است و از آنجا تا سمرقند چهار فرسنگ است و مردم آن گروهی از بکر بن وائل‌اند .

از منسوبان بدان: ابواسحاق ابراهیم پسر احمد پسر عبدالله پسر حسن پسر صالح خطیب سمرقندی وزاری . وی بسال ۴۸۷ متولد شد و پس از کسب دانش حدیث

۱- شاید معرب سنگ بست باشد .

۲- رجوع به ص ۴۳۲ متن شود. جایگاه‌های دیگر در عراق و خابور و رقه و حجاز و اندلس و یمن و موصل و یمن است.

شنید و روایت کرد .

۲ - دهکده‌ای است در اصفهان .

ورکان : نام چهار جایگاه است :

۱- کویی است در اصفهان .

از منسوبان بدان: احمد پسر حسن پسر ابراهیم ورکانی مکنی به ابوالعباس مفتش وی بسیار حدیث شنید و اندکی روایت کرد. از ابو عبد الله ابن منده روایت داشت یحیی پسر عبد الوهاب گفت که وی از اهل حدیث نبود ابوالعباس در صفر سال ۴۵۴ درگذشت. ۲ و ۳ - نام دهکده‌ای است در کاشان .

از منسوبان بدان: ابوالحسن محمد پسر حسن ادیب و شاعر ورکانی . وی و دو پسر او ابوالعالی و ابوالحسن مسعود حدیث املای می کردند . و محمد پسر جعفر ورکانی ساکن بغداد نیز به ورکان منسوب است ابو موسی گفته است وی اهل یکی از این دو ورکان نیست بلکه گفته اند او از کویی بنام ورکان در نیشابور است و من از درستی آن آگاه نیستم .

۴ - دهکده‌ای است در همدان. گویند واعظی از منأخران از آنجا برخاسته است. **ولاشجره^۱ :** نام چهار جایگاه است :

۱ - از دهکده‌های (قصر) کنکور [شهرکی است] میان همدان و کرمانشاه .

از منسوبان بدان: ابو عمر عبد الواحد پسر محمد پسر عمر پسر هارون و لاشجره دی فقیه وی از ابوالحسن غریق هاشمی و ابو محمد پسر هزار مرد صریفینی و جز آنان حدیث شنید و در سال ۵۰۲ در کنکور درگذشت .

۲ - جایگاهی است در ناحیه‌های بلخ که مسلمانان در آنجا بجنگی پرداختند و از جاهای مستحکم بشمار می رفت .

۳ - از ناحیه‌های کرمان است .

۴ - شهری است نزدیک خلاط .

۱- معرب و لاشگرد است صاحب حدود العالم با همین صورت نوشته است شهرکی است

در کرمان. رجوع به ص ۱۲۷ چاپ دانشگاه شود.

وهران: نام دو جایگاه است :
۱ - جایگاهی است در فارس^۱

حرف ه

هارونیه : نام دو جایگاه است :
۱ - دهکده‌ای است در بغداد^۲.

هاشمیه : نام سه جایگاه است :
۱ - دهکده‌ای است نزدیک ری^۳
هَجَر: نام سه جایگاه است :

۱ - نامی است که بر همه ناحیه‌های بحرین شامل می‌شود و آن نام اقلیم است
چون شام و عراق و خراسان و مانند آنها^۴.
هیرات : نام دو جایگاه است :

۱ - شهر بزرگ بنامی است در خراسان و بیشتر آن پر خیر و پر برکت است من
در آنجا بوده‌ام و در جهان از نظر نیکویی و وسعت ارزاق و بسیاری جمعیت و بازارها
و آبادانیها همانندی نداشت اما تاتار (مغول) (لعنت خدا بر ایشان) در سال ۶۱۶ ه آنرا
ویران ساختند و مردم آنجا را کشتند و آن را بصورت تپه‌هایی درآوردند از آنجا تا

۱ - شهری است در مغرب از بلاد بربر. رجوع به ص ۴۳۷ شود.

۲ - شهر کوچکی است در شام. رجوع به ص ۴۳۷ متن شود.

۳ - جایگاه‌های دیگر در مکه و کوفه است. رجوع به ص ۴۳۷ متن شود.

۴ - جایگاه‌های دیگر در مدینه و یمن است. رجوع به ص ۴۳۸ متن شود.

نیشابور و همچنین تا مرو و هم تا سیستان یازده روز راه است و تا غزنه از مسافت مزبور چند روز بیشتر است. از هرات و دهکده‌های آن خلقی بیشمار که جز خدا عدد آنها را نمی‌داند از خداوندان دانش درهرفن برخاسته است.

۲ - شهری است در فارس نزدیک اصطخر بر حسب گفته بشاری .
هرمز : نام چهار جایگاه است :

۱ - شهری است در اقصای مکران نزدیک کرانه دریای هند ، که کشتیها در خلیجی از دریا داخل آن میشود و آن بندری است که بوسیله کشتی کالاهای هند را در آن تخلیه می‌کنند و از آنجا به خراسان و سیستان و دیگر شهرها می‌برند .

۲ - **هرمز غند** از دهکده‌های مرو است .

از منسوبان بدان : عبدالحکم صاحب احادیث فتن .

۳ - **هرمز فره** از دهکده‌های مرو است .

از منسوبان بدان : ابوهاشم بُکَیْر پسر ماهان هرمز فره‌ی . وی از کسانی بود که در تشکیل دولت «عباسیان» با ابومسلم یاری کرد^۱ .

۱- جایگاه دیگر بنام هرمز قلعه درشام است . رجوع به ص ۴۴۰ متن شود .

حرفی

یارم : نام دو جایگاه است:

ابوموسی گفت یارم دهکده‌ای است در اصفهان که برخی از راویان بدان منسوب اند^۱.

یونان : نام دو جایگاه است:

۱ - جایگاهی است در اران که فاصله آن تا تروعه هفت فرسنگ است.^۲

یهودیّه : نام سه جایگاه است :

۱ - شهر اصفهان کنونی است و از اینرو بدین نام خوانده شده است که چون بخت نصر بیت المقدس را ویران ساخت مردم آن به اصفهان روی آوردند و در آنجا برای خود خانه‌هایی ساختند و در آنجا اقامت گزیدند و روزگاران گذشت تا (جی) شهرستان اصفهان ویرانه شد و بخشی اندک از آن بجای ماند و از آن پس کوی یهودیه آبادان گشت و مسلمانان با آنان در آن جایگاه درآمیختند و آن را توسعه بخشیدند و همچنان نام یهودیه بر آن باقی ماند .

۲ - کویی است در گرگان (جرجان) که آن را باب الیهود (دروازه یهود)

نیز گویند .

از منسوبان بدان : ابومحمد احمد پسر محمد پسر عبدالکریم وزان جرجانی یهودی منسوب به کوی مزبور . وی از ابوالاشعث احمد پسر مقدم و ابوالسائب سلم پسر جناده روایت کرد و ابوبکر اسماعیلی و ابومحمد احمد پسر عدی از وی روایت

۱- جایگاه دیگر در شعر ابوتامام آمده است. رجوع به ص ۴۴۲ متن شود.

۲- جایگاه دیگر در بعلبک است. رجوع به ص ۴۴۳ متن شود.

داشت او در سال ۳۰۷ درگذشت. و محدثی ثقه و راستگو بود.

۳ - درب الیهود در بغداد که گروهی از محدثان بدان منسوب اند^۱

یا قوت در پایان کتاب می نویسد :

این است پایان آنچه یاد کردن آنها از نوع مطالبی که بدانها اعتماد داشته ایم برای ما امکان پذیر بوده است و بیگمان بیش از آنچه ما آورده ایم باقی مانده است ولیکن اینها تحقیقاتی است که در حد توانایی و طاقت ما بدست آمده و شاید بیننده در این کتاب در یکی از بخشها دانستنیهای بیشتری داشته باشد که ما بدانها دست نیافته ایم و آنگاه با شتابزدگی ما را به تقصیر و کوتاهی در تحقیق نسبت دهد. اما وی باید بیندیشد که آیا بقیه تحقیقاتی را که ما یاد کرده ایم می دانسته است؟ آنگاه اگر دریابد که بدانها آشنا نبوده است باید به اجتهاد نیک ما که می پندارد بسیاری از خداوندان این فن درباره آن قاصر اند اعتراف کند.

و باید دانست که من مدعی عصمت نیستم و خود را از خطا و لغزش تبرئه نمی کنم چه من همه این جایگاهها را که ندیده ام بلکه آنها را از کسانی که اهل ضبط و استواری (در حدیث و تاریخ) اند شنیده و نقل کرده ام ازینرو خطا و صواب منسوب به آنان و نوشته از ایشان و از فضل آنان بشمار می آید ولی، من بخدای سوگند که از نظر کوشش در پرسش و جستجو و کنجکاوی کوتاهی نکرده ام ازینرو اگر لغزش آن اندک باشد ناگزیر نیکویی و استواری آن بسیار است پس خدا بیامرزد کسی را که از آن فایده برگیرد و در دعای شایسته خود نسبت بما شرکت ورزد و آنگاه که در شمار مردگان در آییم برای ما از ایزد آمرزش و گذشت از بدیها بخواهد. و ایزد براه راست داناتر است. کتاب پایان پذیرفت و سپاس بر ایزد یکتا و درود و سلام و شرف و بزرگواری بر سید ما محمد بهین آفریده در نزد یزدان و هم بر خاندان و صحابه او پس از وی باد.

فهرست نامهای کسان

صفحه

۱۵۴	(= ابواسحاق)
۵۹	ابراهیم پسر عقل
۱۲۹	ابراهیم پسر نصر
	ابراهیم پسر هلال بوزنجردی
۳۹	(= ابواسحاق)
۱۵۲-۸۸-۱۲	ابراهیم حرابی
۱۵۲	ابراهیم... صیمری (= ابوتمام)
۱۸۰	ابراهیم مهریجانی (= ابواسحاق)
۱۸۰	ابراهیم نوقدی (= ابواسحاق)
۱۵۹	ابن ابی حاتم
	ابن ابی الحسن = ابوعلی حسن پسر سباع
۲۵	
	ابن ابی شعیب (ابوبکر احمد پسر خلف)
۸۳	
۱۶۲	ابن اخرم - ابویوسف یعقوب
۳۵	ابن بردالخبان
۲۶	ابن بشار
۱۴۷	ابن البناء (ابوغالب)
۱۴	ابن تفری بردی
	ابن التل - ابوالمعالی
۱۸	ابن جریر - محمد بن جریر طبری
۸۹	ابن حاجب
	ابن حداد - احمد پسر حسین خیاط
۱۳۰	

صفحه

۲۸	ابراهیم بایی بخاری (= ابواسحاق)
۵۹	ابراهیم پسر احمد پسر عثمان
۱۲۵	ابراهیم پسر احمد رازی
۸۰	ابراهیم پسر حسن صوفی
	ابراهیم پسر ذکوان پسر فضل
۱۲۶	حرانی
۸۸	ابراهیم پسر سعد
	ابراهیم پسر سلیمان ابوبکر طهرانی
۱۲۹	
	ابراهیم پسر شاذجیلی (= ابواسحاق)
۵۰	
	ابراهیم پسر علی فیروز آبادی
۵۶	(= ابواسحاق)
۱۱۴	ابراهیم پسر عیسی رازی
۱۱۴	ابراهیم پسر عیسی سنی رازی
	ابراهیم پسر هجاسن (= ابواسحاق)
۱۴۷	
۱۵۰	ابراهیم پسر محمد (= ابواسحاق)
	ابراهیم پسر محمد پسر ابراهیم خدای
۷۱	(= ابواسحاق)
	ابراهیم پسر محمد پسر محمد پسر نوح
۱۸۰	(= ابواسحاق)
۱۵۰	ابراهیم پسر محمد پسر هیشم
	ابراهیم پسر محمد... قوهستانی

صفحه

ابن حوقل	۵۸-۵۶-۵۴-۱۱
	۹۳-۹۰
ابن خلدون	۱۱۸-۹۸-۳۱-۲۳
ابن خلکان	۱۲
ابن خوله اندلسی	۷
ابن درید	۱۳۷-۵۷-۱۱
ابن راهویه	۱۰۴
ابن رسته	۵۸-۵۴
ابن زولاق	۱۱
ابن سراج - ابوالحسن محمد سلاخی	۱۱۶-۱۱۵
ابن سکیت	۱۱
ابن سیرین	۸۷
ابن شاذان	۱۱۴
ابن شهر دار	۱۱
ابن طاهر - ابوالفضل مقدسی	۱۷۰
ابن عبدالحق سنباطی (صفی الدین)	۱۳
ابن العماد	۱۴
ابن عمر	۴۰
ابن عمید - ابوالفضل	۱۷۹
ابن عیسی	۱۴۸
ابن عیینه	۱۵۶-۱۰۵-۵۹
ابن فارس	۱۱
ابن الفقیه	۱۵۹-۱۱
ابن قطان	۱۱
ابن ماکولا (امیر ابونصر)	۳۷-۱۱
	۱۶۶-۱۰۶
ابن ماهله = طاهر پسر عبدالله	۱۳۱
ابن مبارک	۱۶۶
ابن المحتسب	۱۴۸
ابن مردویه اصفهانی	۳۸-۱۷-۱۱
	۱۲۹-۸۵-۶۴-۵۵-۵۲
ابن المطلب	۱۴۷
ابن معمر	۱۵۰

صفحه

ابن مننده (ابو عبدالله عبدالوهاب)	۱۸۴-۱۲۸-۴۹
ابن مهذب	۱۱
ابن مهلهل	۸۴
ابن نجوکه = ابوالعباس احمد پسر حسن	۷۸
خوزی	۲۹
ابو ابراهیم زیاد بازی مروزی	۱۲۱
ابو احمد پسر عدی	۱۲۱
ابو احمد حاکم	۱۳۳
ابو احمد حسن پسر عبدالله عسکری	
ابو احمد عبیدالله پسر احمد جرباذقانی	۵۱
ابو احمد قاسم زعفرانی	۱۰۵
ابو احمد محمد پسر عبدکویه خانی	۷۰
ابو اسحاق ابراهیم پسر احمد = ابراهیم	
پسر احمد رازی	
ابو اسحاق ابراهیم پسر احمد وزاری	۱۸۳
ابو اسحاق ابراهیم پسر حسین مهریجانی	۱۷۵
ابو اسحاق ابراهیم پسر شاذجبل	
(= ابراهیم)	۵۰
ابو اسحاق ابراهیم پسر علی فیروز آبادی	۱۳۹
ابو اسحاق ابراهیم پسر محاسن	۱۴۷
ابو اسحاق ابراهیم پسر محمد	۱۵۰
ابو اسحاق ابراهیم پسر محمد بابی	
بخاری	۲۸
ابو اسحاق ابراهیم پسر محمد قوهستانی	
	۱۵۴
ابو اسحاق ابراهیم پسر محمد نو قدی	۱۸۰
ابو اسحاق ابراهیم پسر هلال بوزنجردی	
	۳۹
ابو اسحاق خذامی = ابراهیم پسر محمد	

صفحه

- ابواسحاق شیرازی ۱۷۶
 ابواسحاق فیروز آبادی - ابراهیم
 پسر علی ۵۶
 ابواسحاق مروزی اکفانی ۵۶
 ابواسحاق مستملی ۸۳
 ابواسماعیل ترمذی ۹۱-۲۵
 ابواسماعیل عبدالله بن محمد انصاری ۱۵۵
 ابوالاشعث احمد پسر مقدم ۱۸۱
 ابوبشر احمد پسر محمد مروزی ۹۶
 ابوبشر خذامی ۷۱
 ابوبشر قهندزی ۱۵۵
 ابوبکر (خلیفه) ۱۰۹
 ابوبکر بن مردویه = ابن مردویه
 ابوبکر احمد پسر جعفر پسر حمدان
 قطیعی ۱۴۹
 ابوبکر احمد پسر حسین بیهقی ۷۵
 ابوبکر احمد پسر حمدان زندی ۱۰۶
 ابوبکر احمد پسر خلف ذرقی - ابن ابی
 شعیب
 ابوبکر احمد پسر علی خطیب ۱۱۶
 ابوبکر احمد پسر محمد پسر غالب
 برقانی خوارزمی ۳۳
 ابوبکر احمد پسر مردویه اصفهانی =
 ابن مردویه
 ابوبکر اسماعیلی ۵۲-۵۵-۱۱۲
 ابوبکر اصفهانی = ابن مردویه
 ابوبکر برائی - احمد پسر مبارک
 ابوبکر برقانی ۳۸
 ابوبکر بلخی مقری ۱۰۱
 ابوبکر بیهقی ۷۳
 ابوبکر پسر ابوالحسن حیری ۲۹
 ابوبکر پسر بندار استرآبادی ۱۸۰
 ابوبکر پسر خزیمه ۸۵
 ابوبکر پسر ریزه ۵۲

صفحه

- ابوبکر پسر لاز ۲۳
 ابوبکر پسر موسی حازمی همدانی ۴۵-
 ۷۷-۸۹-۱۱۲-۱۱۹-۱۴۲-
 ۱۴۵-۱۵۸-۱۶۴-۱۷۷
 ابوبکر تمیم .. جوبقی ۵۶
 ابوبکر حازمی - ابوبکر پسر موسی حازمی
 ابوبکر خطیب ۱۱-۳۲-۳۳-
 ۳۹-۴۱-۸۵-۱۰۰-۱۵۰-
 ۱۵۹-۱۶۲-۱۶۷
 ابوبکر ذاکر پسر محمد .. جاری
 برانی ۴۹
 ابوبکر زاهد = طاهر پسر عبدالله
 ابوبکر سمرقندی = اسماعیل پسر احمد
 مدینی
 ابوبکر سنی دینوری ۸۹
 ابوبکر شافعی ۱۳۰
 ابوبکر شبلی ۲۵
 ابوبکر صالح پسر شعیب قاری ۱۴۱
 ابوبکر طهرانی = ابراهیم پسر سلیمان
 ابوبکر عبدالله پسر محمد ۱۷۶
 ابوبکر قفال مروزی ۲۷
 ابوبکر محمد بن حسن بوانی ۳۸
 ابوبکر محمد پسر ابراهیم جوری ۵۷
 ابوبکر محمد پسر ابونصر احمد بلدی ۳۷
 ابوبکر محمد پسر احمد پسر علی قطان ۴۵
 ابوبکر محمد پسر احمد دشتی ۸۵
 ابوبکر محمد پسر احمد ذرقی ۸۲
 ابوبکر محمد پسر اسحاق صاغانی ۲۹
 ابوبکر محمد پسر حسن انباری ۲۵
 ابوبکر محمد پسر حسن دستجردی ۸۳
 ابوبکر محمد پسر حسین دشتی ۸۵
 ابوبکر محمد پسر حسین واعظ ۱۸۳
 ابوبکر محمد پسر خلف پسر مرزبان
 محولی ۱۶۹

صفحه

- ابوبکر محمد پسر سلیمان نو قدی ۱۸۰
 ابوبکر محمد پسر سری جویباری ملقب
 ۵۹ به جم
 ابوبکر محمد پسر عبدالله تمیمی مالکی
 ۴۰ ابهری
 ابوبکر محمد پسر عبدالله جوزقی ۵۷
 ابوبکر محمد پسر عبدالله شومانی ۵۲
 ابوبکر محمد پسر علی ۱۷۶
 ابوبکر محمد پسر علی جویری ۵۵
 ابوبکر محمد پسر علی سمسار جوباری ۵۵
 ابوبکر محمد پروکیع پسر دواس بازی
 ۱۳۶-۳۰ یا فازی
 ابوبکر محمد پسر یحیی پسر سلم خوئی
 ۷۸
 ابوبکر محمد پسر یحیی سمرقندی قصری
 ۱۴۶
 ابوبکر مقری ۱۰۱
 ابوبکر نقاش ۱۱۴
 ابوالبناء بشاری = بشاری
 ۱۸۷ ابوتام
 ابوتام ابراهیم پسر احمد صیمری =
 ابراهیم صیمری
 ابوتمیم کامل پسر ابراهیم خندقی
 ۷۴ جرجانی
 ابوجعفر بلخی ذرقی ۸۲
 ابوجعفر محمد پسر ابراهیم معدنی ۱۷۴
 ابوجعفر محمد پسر جریر ۱۷۴
 ابوجعفر محمد پسر صباح دولابی ۸۸
 ابوجعفر محمد پسر عبدالرحیم جرجساری
 ۵۲
 ابوجعفر محمد پسر مکی نوایی ۱۷۹
 ابوجعفر منصور = منصور (خلیفه)
 ۳۳ ابوحاتم
 ۵۶ ابوحاتم احمد پسر محمد جوبقی

صفحه

- ابوحاتم رازی ۱۲۱-۱۳۳
 ابوحاتم سجستانی ۱۱
 ابوحازم عبدوی ۵۰
 ابوحامد احمد پسر سری نیشابوری ۶۴
 ابوحامد محمد پسر حسن شرقی ۱۲۱
 ابوالحجاج دهستانی ۲۵
 ابو حجر عمرو پسر رافع ۳۳
 ابو حذیفه بخاری ۱۱
 ابوالحسن احمد بن علی بٹی ۳۰
 ابوالحسن احمد پسر محمد عبدی ۱۳۸
 ابوالحسن احمد عبقسی ۱۰۵
 ابوالحسن بکر پسر احمد سا باطی ۱۰۸
 ابوالحسن پسر ابوطاهر خرقانی ۷۱
 ابوالحسن پسر محمد پسر احمد بصروی ۳۶
 ابوالحسن پسر محمد قبایی ۱۴۳
 ابوالحسن جوهری ۴۲
 ابوالحسن حمیل پسر محمد زاوهی ۱۰۴
 ابوالحسن خوارزمی ۱۱-۹۹-۱۰۲
 ۱۱۱-۱۱۸-۱۶۰-۱۶۷
 ابوالحسن دارقطنی ۷۱
 ابوالحسن زرقوبه ۲۸
 ابوالحسن سمسار ۹۷
 ابوالحسن علی بن مفضل مقدسی ۸۰-۸۹
 ابوالحسن علی پسر ابراهیم بلدی
 معروف به علان کرجی ۳۷
 ابوالحسن علی پسر احمد واحدی ۷۵
 ابوالحسن علی پسر احمد خرقانی ۷۱
 ابوالحسن علی پسر احمد سمنجانی ۶۲
 ابوالحسن علی پسر احمد فالی ۱۳۷
 ابوالحسن علی پسر احمد میمندی (وزیر)
 ۱۷۷
 ابوالحسن علی پسر حسن ۱۱۳
 ابوالحسن علی پسر حسن دارا بجردی ۸۰
 ابوالحسن علی پسر حسن میانجی ۱۷۶

صفحه

- ابوالحسن علی‌پسر داود تمیمی قنطری ۱۵۲
- ابوالحسن علی‌پسر عبدالله ۱۰۰
- ابوالحسن علی‌پسر محمد انباری ۲۵
- ابوالحسن علی‌پسر محمد بیاری ۴۰
- ابوالحسن علی‌پسر محمد عروزی ۱۱۳
- ابوالحسن علی‌پسر محمد قزوینی ۱۱۴
- ابوالحسن عمرانی خوارزمی =
ابوالحسن خوارزمی
- ابوالحسن غریق هاشمی ۱۸۴
- ابوالحسن قزوینی ۱۷۶
- ابوالحسن کندری ۱۵۶
- ابوالحسن محمد پسر حسن ادیب‌ورکانی ۱۸۴
- ابوالحسن محمد پسر قاضی بیضاوی ۴۱
- ابوالحسن محمد پسر عبدالله کاغذی ۱۳۶
- ابوالحسن مقدسی = ابوالحسن علی بن
مفضل مقدسی
- ابوالحسن هبة الله ابرقوهی ۱۹
- ابوالحسین احمد پسر عبدالله جبی ۵۱
- ابوالحسین احمد پسر عبدالله
- خرگوشی ۱۰۵
- ابوالحسین پسر نقور بزاز ۱۲۸
- ابوالحسین سلامه باجدایی ۲۸
- ابوالحسین علی پسر حسن دهقان ۱۳۲
- ابوالحسین محمد پسر حسین ایزدجی ۲۷
- ابوالحسین محمد پسر عمر قطیعی ۱۵۰
- ابوالحسین محمد پسر محمد
- سلاحی ابن سراج ۱۱۵
- ابوحفص پسر شاهین ۱۰۵
- ابوحفص رضوان پسر عمران
- طوسی ۱۲۹
- ابوحفص عمر پسر حسین خرما بادی ۷۲
- ابوحفص عمر پسر محمد پسر

صفحه

- طاهر اندکانی ۲۶
- ابوحفص عمر پسر محمد نسفی ۵۲
- ابوحنیفه (سردار منصور) ۹۴
- ابوحنیفه ۷۸
- ابوالخطاب پسر بطر ۴۹
- ابوداود سجستانی ۱۱-۱۸-۱۰۵-۱۱۳
- ابوداود سلیمان پسر معبد سنجی ۱۱۳
- ۱۱۴
- ابوالدر لؤلؤ ۱۳۴
- ابودلف قاسم پسر عیسی عجلای ۳۷-۱۵۹
- ابوذر احمد پسر عبدالله اندرانی ۲۶
- ابوذر عثمان پسر محمد ۱۰۹
- ابوذر هروی ۱۷۷
- ابو رباح منصور پسر عبدالحمید
- جزری ۷۱
- ابوالربیع طاهر پسر عبدالله ایلاقی ۲۷
- ابوالرجاء محمد پسر احمد
- جرکانی ۵۲
- ابوالرجال = احمد پسر مبارک ۳۲
- ابوریحان بیرونی ۱۱
- ابوزرعه رازی ۱۰۵
- ابوزرعه محمد پسر یوسف ۱۶۳
- ابوزید بلخی ۱۴۳
- ابوالسائب سلم پسر جناده ۱۸۷
- ابوالسعادات محمد پسر مبارک ۵۱
- ابوسعید احمد پسر محمد انصاری
- مالینی ۱۶۷
- ابوسعید ادریسی ۱۴۹-۱۵۵-۱۷۹
- ابوسعید پسر شانه ۱۴۸
- ابوسعید حافظ تاج الاسلام = ابوسعید
- عبدالکریم
- ابوسعید سلیمان پسر ابراهیم ۹۴
- ابوسعید عبدالکریم سمعانی ۹-۱۱-۱۷
- ۱۹-۲۵-۲۷-۳۷-۳۹-۴۲-۴۵

صفحه

۴۶-۵۲-۵۵-۵۸-۵۹-۶۰-۶۶-	ابوطاهر عبدالکریم شعیری
۷۲-۷۳-۷۵-۷۶-۷۷-۸۱-۸۲	ابوطاهر علی راهرمزی
۸۳-۸۵-۸۸-۸۹-۹۲-۱۰۰-	ابوطاهر محمد پسر احمد کاتب
۱۰۶-۱۰۸-۱۱۲-۱۲۰-۱۲۵-	ابوطاهر محمد پسر عبدالعزیز
۱۲۸-۱۲۹-۱۳۴-۱۴۲-۱۴۵-	ابوطاهر مخلص
۱۴۶-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱-۱۶۴	ابوالطیب طبری
۱۶۶-۱۶۸-۱۷۱-۱۷۹-	ابوالطیب عبدالجبار کاری ۱۵۸-۱۴۹ (۱)
۱۸۰-۱۸۳	ابوالعباس احمد پسر بکرون
ابوسعید محمد پسر احمد خسر و شاهی ۷۳	ابوالعباس احمد پسر حسن خوزی
ابوسعید منصور پسر حسین آبی	ابوالعباس احمد پسر حسن و رکانی
(وزیر) ۱۷-۱۰۰	ابوالعباس احمد پسر حسن قصرانی
۴۰	ابوالعباس احمد پسر سلمان قفصی
ابوسعید سیرافی	ابوالعباس احمد پسر علی
ابو سعید عبدالرحمان پسر عمر ۱۷۵	ابوالعباس احمد پسر عمر قطیعی
ابوسعید محمد پسر احمد خور	ابوالعباس احمد پسر عمر اروانی
سفلقی ۷۶	ابوالعباس احمد پسر محمد جیرانی
ابوسعید محمد پسر علی نقاش ۱۴۶	ابوالعباس احمد پسر علی سامانی
ابوسوار محمد پسر احمد ۱۳۷	ابوالعباس احمد پسر عمر پسر
ابوسهل موسی پسر ابو نصر رازی ۱۰۱	سریح ۱۱۳
ابوشجاع خضر پسر ابراهیم ۱۴۲	ابوالعباس احمد سابطی ۱۰۸
ابوشعیب براشی ۳۱	ابوالعباس اصم ۷۵
ابوشعیب صالح پسر زیاد ۱۱۵	ابوالعباس اصفهانی دستجردی =
ابوشکر احمد ربضی ۹۴	احمد پسر عبدالله ۸۴
ابوشیخ حافظ ۹۲-۱۰۹	ابوالعباس پسر محمد ۱۳۲
ابوصالح دیرلیث ۱۵۲	ابوالعباس جعفر پسر محمد
ابوالصلت هروی ۱۷۷	مستغفری ۳۷-۱۶۴
ابوطالب (ع) ۶۲	ابوالعباس سفااح ۲۴-۲۵-۹۷-۱۷۰
ابوطالب عشاری ۴۵	ابوالعباس طیفور آبادی = احمد
ابوطاهر احمد طاهری ۵۷	پسر حسین ۱۳۰
ابوطاهر خلیل جوسقی ۵۸	ابوالعباس فضل پسر نصر مایمرغی ۱۶۸
ابوطاهر سلفی ۱۱-۹۰-۵۲-	ابوالعباس محمد فازی ۱۳۷
۷۲-۸۰-۱۰۱-۱۶۷	ابوالعباس محمد جرکانی ۵۲
۶۵	

صفحه

۴۶-۵۲-۵۵-۵۸-۵۹-۶۰-۶۶-	ابوطاهر عبدالکریم شعیری
۷۲-۷۳-۷۵-۷۶-۷۷-۸۱-۸۲	ابوطاهر علی راهرمزی
۸۳-۸۵-۸۸-۸۹-۹۲-۱۰۰-	ابوطاهر محمد پسر احمد کاتب
۱۰۶-۱۰۸-۱۱۲-۱۲۰-۱۲۵-	ابوطاهر محمد پسر عبدالعزیز
۱۲۸-۱۲۹-۱۳۴-۱۴۲-۱۴۵-	ابوطاهر مخلص
۱۴۶-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱-۱۶۴	ابوالطیب طبری
۱۶۶-۱۶۸-۱۷۱-۱۷۹-	ابوالطیب عبدالجبار کاری ۱۵۸-۱۴۹ (۱)
۱۸۰-۱۸۳	ابوالعباس احمد پسر بکرون
ابوسعید محمد پسر احمد خسر و شاهی ۷۳	ابوالعباس احمد پسر حسن خوزی
ابوسعید منصور پسر حسین آبی	ابوالعباس احمد پسر حسن و رکانی
(وزیر) ۱۷-۱۰۰	ابوالعباس احمد پسر حسن قصرانی
۴۰	ابوالعباس احمد پسر سلمان قفصی
ابوسعید سیرافی	ابوالعباس احمد پسر علی
ابو سعید عبدالرحمان پسر عمر ۱۷۵	ابوالعباس احمد پسر عمر قطیعی
ابوسعید محمد پسر احمد خور	ابوالعباس احمد پسر عمر اروانی
سفلقی ۷۶	ابوالعباس احمد پسر محمد جیرانی
ابوسعید محمد پسر علی نقاش ۱۴۶	ابوالعباس احمد پسر علی سامانی
ابوسوار محمد پسر احمد ۱۳۷	ابوالعباس احمد پسر عمر پسر
ابوسهل موسی پسر ابو نصر رازی ۱۰۱	سریح ۱۱۳
ابوشجاع خضر پسر ابراهیم ۱۴۲	ابوالعباس احمد سابطی ۱۰۸
ابوشعیب براشی ۳۱	ابوالعباس اصم ۷۵
ابوشعیب صالح پسر زیاد ۱۱۵	ابوالعباس اصفهانی دستجردی =
ابوشکر احمد ربضی ۹۴	احمد پسر عبدالله ۸۴
ابوشیخ حافظ ۹۲-۱۰۹	ابوالعباس پسر محمد ۱۳۲
ابوصالح دیرلیث ۱۵۲	ابوالعباس جعفر پسر محمد
ابوالصلت هروی ۱۷۷	مستغفری ۳۷-۱۶۴
ابوطالب (ع) ۶۲	ابوالعباس سفااح ۲۴-۲۵-۹۷-۱۷۰
ابوطالب عشاری ۴۵	ابوالعباس طیفور آبادی = احمد
ابوطاهر احمد طاهری ۵۷	پسر حسین ۱۳۰
ابوطاهر خلیل جوسقی ۵۸	ابوالعباس فضل پسر نصر مایمرغی ۱۶۸
ابوطاهر سلفی ۱۱-۹۰-۵۲-	ابوالعباس محمد فازی ۱۳۷
۷۲-۸۰-۱۰۱-۱۶۷	ابوالعباس محمد جرکانی ۵۲
۶۵	

صفحه

۱۷۱	ابوالعباس معدانی
۱۷۸	ابوعبدالرحمان احمد نسایی
	ابوعبدالرحمان عبدالله پسر
۱۸۱	حمشاد
۱۵۶	ابوعبدالرحمان محمد انصاری
	ابوعبدالرحمان محمد پسر حسین
۱۶۵	سلمی
	ابوعبداللہ ابن منده = ابن منده
۱۲۹	ابوعبداللہ پسر ابو حفص
۶۱	ابوعبداللہ پسر حجاج
	ابوعبداللہ حاکم = حاکم
۱۰۱	ابوعبداللہ حسین
۱۳۰	ابوعبداللہ حسین پسر ضحاک
۱۱۲	ابوعبداللہ حسین پسر محمد سمنانی
۸۷	ابوعبداللہ دوری
۹۷	ابوعبداللہ رصافی = محمد پسر بکار
۱۲۹	ابوعبداللہ قصار
	ابوعبداللہ قصری = محمد پسر
۱۴۷	شعیب
۳۵	ابوعبداللہ محاملی
۴۹	ابوعبداللہ محمد جرجانی
۱۵۸	ابوعبداللہ محمد پسر ابراهیم یزدی
۱۰۴	ابوعبداللہ محمد پسر احمد زاوهی
۷۶	ابوعبداللہ محمد پسر جعفر وراق
۹۲	ابوعبداللہ محمد پسر حسن راذانی
۱۷۷	ابوعبداللہ محمد پسر حسین میوانی
۱۲۹	ابوعبداللہ محمد پسر حماد طهرانی
	ابوعبداللہ محمد پسر دیرک
۸۹	بروجردی
۱۰۵	ابوعبداللہ محمد پسر عباس زرنندی
۷۶	ابوعبداللہ محمد پسر عبدالله خوری
۱۷۲	ابوعبداللہ محمد پسر عمار مدینی
۸۷	ابوعبداللہ محمد پسر مخلد دوری
۱۸۲	ابوعبداللہ محمد پسر موسیٰ نهر تیری

صفحه

۷۴	ابوعبداللہ نسفی
۴۹	ابوعبداللہ نعالی
۶	ابوعبداللہ یاقوت = یاقوت
۱۱۶	ابوعبیدلہ مرزبانی
۱۱	ابوعبید بکری
۳۷	ابوعبید پسر محمد هروی
۱۱	ابوعبیده
۷۷	ابوعبیده پسر جواس
۱۴۳	ابوعبیده عبدالوارث عسکری
۱۱۵-۵۳-۲۸	ابوعروبه حرانی
۸۷	ابوعقیل بشیر دورقی
۲۹	ابوعلی = حسن پسر نصر
۱۴۸	ابوعلی
۱۱۹	ابوعلی احمد پسر ابراهیم سیروانی
۵۸	ابوعلی احمد پسر عبدالله تمیمی
۲۵	ابوعلی احمد پسر محمد قوسانی
۱۰۱-۵۱	ابوعلی اهوازی
۲۹	ابوعلی باری نیشابوری
۱۰۰	ابوعلی پسر حسین رودباری
۴۴	ابوعلی پسر یوسف تربانی
۱۵۳-۱۰۷	ابوعلی حافظ
۱۷۷	ابوعلی حداد
	ابوعلی حسن پسر سباع = ابن
	ابی الحسن
۵۸	ابوعلی حسن پسر علی جویباری
۳۷	ابوعلی حسن پسر محمد بلدی
	ابوعلی حسن پسر محمد
۸۰	دارا بجردی
۱۰۱	ابوعلی حسن پسر مظفر رازی
۱۷۷	ابوعلی حسن میمی
۱۰۰	ابوعلی رودباری
	ابوعلی قنطری سواق = حسن
۱۵۳	پسر محمد پسر سنان
۶۱	ابوعلی کوشیار جیلی

صفحه

ابوعلی محمد پسر احمد رودباری	
صوفی	۱۰۰
ابوعلی محمد پسر حسین	۱۶۹
ابوعلی محمد پسر عبدالوهاب	
جبایی	۴۹
ابوعلی نیشابوری	۱۲۱
ابوعمر احمد پسر نصر	۵۶
ابوعمر عبدالواحد	۱۲۲
ابوعمر عثمان پسر حکیم	۳۲
ابوعمر و احمد	۷۵
ابوعمر و احمد پسر اسحاق	۱۳۷
ابوعمر و پسر حیویه	۱۶۹
ابوعمر و پسر نجید	۴۲
ابوعمر و حفص بخاری	۱۶۲
ابوعمر و حوضی	۱۷۱
ابوعمر و خالد رازانی	۹۲
ابوعمر و ضریر نیشابوری	۹۴
ابوعمر و عبدالواحد ملیحی	۱۷۴
ابوعمر و عبدالواحد ولاشجردی	۱۸۴
ابوعمر و عثمان حفص آبادی	۶۶
ابوعمر و محمد پسر محمد	۱۶۸
ابو عون	۹۴
ابوعیسی ترمذی	۱۶۲-۱۷۲
ابو غالب = ابن البناء	
ابو غانم پسر محمد قصری (وزیر)	۱۴۷
ابو غانم حسین کندری	۱۶۵
ابو الغنائم محمد پسر علی نرسی	۴۵-۱۳۸
ابوالفتح احمد طیفور آبادی	۱۳۰
ابوالفتح عبدالرزاق حسنا بادی	۶۴
ابوالفتح عبدالکریم کروخی	۱۵۶-۱۵۷
ابوالفتح عبدوس پسر عبدالله	۱۰۰
ابوالفتح محمد بسطامی خورنقی	۷۷
ابوالفتح محمد ثابتی صوفی	۸۸
ابوالفتح محمد شهرستانی	۱۲۳

صفحه

ابوالفتح محمد پسر اسماعیل فرغانی	۱۳۹
ابوالفتح مطهر	۱۷۶
ابوالفتح نصرالله دوینی حیری	۸۹
ابوالقدا	۸۸-۹۳
ابوالفرج عبدالواحد برانی	
اصفهان	۳۴
ابوالفرج عثمان کاتب برجی	۳۲
ابوالفضل احمد خوخانی	۷۵
ابوالفضل احمد میدانی	۱۷۶
ابوالفضل پسر طاهر مقدسی	۳۷-۱۶۳
	۱۷۰-۱۷۶
ابوالفضل پسر عمید	۱۷۹
ابوالفضل خسرو پسر حمزه	۱۷
ابوالفضل عبدالقادر نوقدی	۱۰۷
ابوالفضل محمد زورابادی نیشابوری	
	۱۰۷
ابوالفضل محمد پسر احمد طوسی	۱۲۸
ابوالفضل محمد پسر ناصر السلامی	
	۱۳۸-۱۶۰
ابوالفضل محمد نسوی سمنانی	۱۱۲
ابوالفضل مطهر	۳۴
ابوالفضل مقدسی = ابوالفضل پسر طاهر	
ابوالفیض بحر توئی مروزی	۴۵
ابوالقاسم اسماعیل = صاحب بن عباد	
	۱۲۷-۱۷۹
ابوالقاسم اسماعیل پسر حسین سنجبستی	
	۱۸۳
ابوالقاسم پسر حبابه	۱۱۶
ابوالقاسم پسر حصین	۱۴۷
ابوالقاسم پسر هبة الله تستری	۴۵
ابوالقاسم حمزه برزهی بیهقی	۳۲
ابوالقاسم خلیلی	۷۷
ابوالقاسم دمشقی	۱۰۱
ابوالقاسم زجاجی	۷۹-۱۱

صفحه

ابوالقاسم زمخشری	۵۵-۵۴-۱۱
ابوالقاسم سمرقندی	۱۲۲
ابوالقاسم صاعد رملی	۹۸
ابوالقاسم طبرانی	۱۸۲
ابوالقاسم طلحه پسر اعلم جیانی	۶۰
ابوالقاسم عبدالحمید خواهرزاده	۱۳۲
ابوالقاسم عبدالله بغوی	۱۵۲-۹۱
ابوالقاسم عبدالله شافعی	۷۸
ابوالقاسم علی پسر ابوحامد	۱۶۴
ابوالقاسم علی پسر طاهر توئی	۴۵
ابوالقاسم قطاع	۸۶
ابوالقاسم معمری اسدآبادی	۱۳۸
ابوالقاسم هبة الله شیرازی	۱۵۸
ابوقلابه رقاشی	۱۸۱
ابو کامل بصری	۲۵
ابو کریب	۲۶
ابواللیث نصر پسر سیار خرما بادی	۷۲-
	۱۷۵-۱۴۶
ابواللیث نصر پسر محمد	۴۶
ابوالمحسن عبدالواحد رویانی	۱۰۱
ابوالمحسن مسعود	۱۸۴
ابوالمحسن نصر برمکی	۱۲۸
ابومحمد = احمد پسر عبدالله سمرقندی	
ابومحمد احمد پسر عدی	۱۸۷-۱۱۲
ابومحمد احمد = احمد پسر عطا	
	۱۸۷
ابومحمد احمد پسر محمد دولابی	۸۸
ابومحمد احمد پسر محمد وزان	۱۸۷
ابومحمد پسر ابوعلی بلدی	۳۷
ابومحمد پسر خدش طالقانی	۱۲۶
ابومحمد پسر هزارمرد	۱۸۴
ابومحمد جوهری	۴۵
ابومحمد حاتم	۱۵۵
ابومحمد حامد مدینی	۱۷۱

صفحه

ابومحمد دعوان جبایی	۴۹
ابومحمد سعد دستجردی	۸۳
ابومحمد عبدالجبار پسر محمد جراحی	
	۱۵۵
ابومحمد عبدالجبار پسر محمد خوارمی	۷۵
ابومحمد عبدالرحمان جواری	۵۵
ابومحمد عبدالرحمان دونی	۸۹
ابومحمد عبدالسلام عبرتی	۱۶۰-۱۱
ابومحمد عبدالله	۱۰۰
ابومحمد عبدالله پسر علی سنی	۱۱۴
ابومحمد عبدالله پسر محمد کلابادی	۱۶۴
ابومحمد عبدالله پسر یوسف	۸۰
ابومحمد هروی = سدید پسر سعید	۶۲
ابومحمد یحیی ایدجی	۲۷
ابومسعود عبدالجلیل کوتاه جواری	۵۵
ابومسلم (خراسانی)	۱۸۶
ابومسلم عبدالرحمان سیاه دشتی	۸۵
ابومصعب زهری	۱۰۲
ابوالمظفر سمعانی	۷۳-۹
ابوالمظفر محمد پسر حسن	۱۴۴
ابوالمظفر یحیی عون الدین	۸۷
ابوالمعالی پسر ابو الحسن	۱۸۴
ابوالمعالی جوینی - امام الحرمین	۶۰
ابوالمعالی حسن بلخی دزقی	۸۲
ابوالمعالی محمد حسینی	۹۸
ابوالمعالی نصر پسر منصور	۱۴۲
ابوالمعالی هبة الله معروف به ابن التل	۱۰۲
ابومعمر اسماعیل پسر ابن معمر	۱۵۰
ابوالمکارم رزق الله قباوی	۱۴۲
ابومنصور احمد کلابادی	۱۶۴
ابومنصور جعفر پسر صادق	۱۵۳
ابومنصور شریح	۱۷۹
ابومنصور محمد آبی	۱۷
ابومنصور محمد پسر سمعان	۱۷۴

صفحه

- ۶۶ ابو منصور محمد پسر عبدالملك
 ۱۳۶ ابو منصور محمد پسر بكر فارانی
 ۱۱۳ ابو منصور مظفر پسر اردشیر
 ۸۵ ابو منصور منصور دسکری
 ۱۱۳ ابوالموجه محمد پسر عمر فرازی
 ۸۳-۷۷ ابو موسی حافظ اصفهانی
 ۱۸۴-۱۷۶-۱۷۱ ۱۶۳-۱۰۰-۹۹
 ۱۸۷ ابو موسی اصفهانی = ابو موسی حافظ
 ۱۷۰ ابو موسی محمد مدینی
 ۹۲ ابو النجم بدر رازانی
 ابو نصر ابن ماكولا (امیر ابو نصر...) =
 ابن ماكولا
 ۱۴۲ ابو نصر احمد قاسانی
 ۱۶۸ ابو نصر احمد پسر علی مایمرغی
 ۶ ابو نصر حموی
 ۲۵ ابو نصر حسین پسر عبداللہ شیرازی
 ۶۲ ابو نصر عبدالرحیم سلمی
 ۱۰۱ ابو نصر عبدالسلام هروی
 ۱۵۵ ابو نصر مؤتمن ساجی
 ۹۴-۴۹ ابو نصر محمد پسر نصر مروزی
 ۱۶۵ ابو نصر محمد کندری (وزیر)
 ۱۶۱ ابو نصر محمد پسر احمد گرگانجی
 ۸۷ ابو نصره
 ۱۶۷-۷۸ ابو نعیم (حافظ)
 ۱۶۳-۷۷ ابو نعیم عبدالملك استرآبادی
 ۳۹ ابو نواس
 ۱۴۸ ابو الوفا
 ۱۱۷ ابو الورد عمر خراسانی
 ۱۳۷ ابو الوزیر
 ۱۱۳ ابو الولید حسان
 ۱۸۶ ابو هاشم بکیر پسر ماهان فرهی
 ۴۹ ابو هاشم جبایی
 ۱۳۳ ابو هلال حسن عسکری

صفحه

- ۹۱ ابو یحیی پسر عبدالکریم
 ۷۵ ابو یحیی زکریا حواری
 ابو یحیی عسقلانی = عیسی پسر احمد
 ۱۳۳
 ۳۳ ابو یحیی قصری
 ۱۷۱ ابو یزید محمد پسر یحیی مدینی
 ۱۲۵ ابو یعقوب پسر یوسف
 ۳۹ ابو یعقوب یوسف بوزنجردی
 ۱۷۱ ابو یعقوب یوسف مدینی
 ۲۸-۱۲ ابو یعلی موصلی
 ۱۳۹ ابو یعلی مهلبی
 ۹۱ ابو الیمان حمصی
 ۱۶۲ ابو یوسف یعقوب کرمانی
 ۱۴۶ ابو یوسف رافع قصری
 ابهری - ابو بکر محمد... ابهری ۲۰
 ۱۱ احمد بن حسین بن رشیق
 ۱۱ احمد بن طیب سرخی
 احمد بن علی بتی = ابو الحسن احمد...
 احمد اروانی - ابو العباس احمد..
 ۱۱۷ احمد پارسا
 ۱۷۳-۱۶۲ احمد پسر ابراهیم مزنی
 ۳۴ احمد پسر ابو عبداللہ برقی
 ۱۳۸ احمد پسر ابو الفضل فرطسی
 احمد پسر اسحاق = ابو عمرو
 ۹۵ احمد پسر بکر
 ۸۵ احمد پسر بکرون = ابو العباس
 ۱۴۹ احمد پسر جعفر = ابو بکر
 ۷۷ احمد پسر جواس = ابو عبیده
 ۷۸ احمد پسر حسن خوزی = ابو العباس
 احمد پسر حسن ورکانی = ابو العباس
 ۱۸۴
 ۷۵ احمد پسر حسین بیهقی = ابو بکر
 احمد پسر حسین معروف به ابن حداد =
 ابن حداد ۱۳۰

صفحه

احمد پسر حمدان زندی = ابو بکر	۱۰۶
احمد پسر حنبل	۸۸-۱۱۷
احمد پسر خلف = ابو بکر	۸۳
احمد پسر سری = ابو سهل	۱۶۴
احمد پسر سلمان قفصی = ابو العباس	۱۵۱
احمد پسر سلمه نیشابوری	۸۷
احمد پسر شعیب شعیبی	۷۱
احمد پسر شعیب = ابو عبد الله رحمان	۱۷۸
احمد پسر صاحب بستی	۳۵
احمد پسر عباس تونی	۴۶
احمد پسر عبد الله = ابو الحسن	۵۱
احمد پسر عبد الله اندرانی = ابوذر	۲۶
احمد پسر عبد الله پسر مرزوق دستجردی	
= ابو العباس اصفهانی	۸۴
احمد پسر عبد الله جوباری	۵۵
احمد پسر عبد الله سمرقندی	۱۵۵-۱۸۱
احمد پسر عبده آملی	۱۸
احمد پسر عبده ضبی	۱۸۲
احمد پسر عدی = ابو محمد	۱۸۷
احمد پسر عطا = ابو محمد	۱۸۷
احمد پسر علی = ابو العباس	۴۰
احمد پسر علی ابرقوهی	۱۹
احمد پسر علی جوبقی	۵۶
احمد پسر علی سامانی = ابو العباس	۱۰۹
احمد پسر علی مایمرغی = ابو نصر احمد	
	۱۶۸
احمد پسر عمر = ابو العباس	۱۱۳
احمد پسر عمر قطیعی	۱۵۰
احمد پسر لقمان پسر عبد الله قبایی	۱۴۳
احمد پسر لقمان شوایی (۱)	۱۲۲
احمد پسر مبارك معروف به ابو الرجال	
	۳۲

صفحه

احمد پسر محمد = ابو بکر احمد	۳۳
احمد پسر محمد = ابو بشر	۹۶
احمد پسر محمد = ابو منصور احمد	۱۶۴
احمد پسر محمد طیفور آبادی = ابو الفتح	
	۱۳۰
احمد پسر محمد پسر ابو عون ریانی	۱۰۲
احمد پسر محمد بشتی خارزنجی	۳۵
احمد پسر محمد پسر عباس	۳۹
احمد پسر محمد پسر صاحب	۸۸
احمد پسر محمد خوزانی شاعر	۷۷
احمد پسر محمد دولابی = ابو محمد	۸۸
احمد پسر محمد بضی = ابو شکر	۹۴
احمد پسر محمد طاهری = ابو طاهر	۵۷
احمد پسر محمد عبدی = ابو الحسن	۱۳۸
احمد پسر محمد قومسانی	۲۵
احمد پسر محمد مالینی = ابو سعد	۱۶۷
احمد پسر محمد میدانی = ابو الفضل	۱۷۶
احمد پسر مقدام = ابو الاشعث	۱۸۷
احمد پسر محمد وزان = ابو محمد	۱۸۷
احمد پسر هارون کرخی	۱۵۹
احمد پسر یحیی تارمی	۴۴
احمد جوبقی = ابو حاتم	۵۶
احمد حیرانی = ابو العباس	
احمد حمادی	۲۶
احمد خرگوشی = ابو الحسن	۱۰۵
احمد خوجانی = ابو الفضل (امیر)	۷۵
احمد ساباطی = ابو العباس	۱۰۸
احمد سلیمان = ابو نصر	۱۴۲
احمد سیروانی = ابو علی	۱۱۹
احمد عبقرسی = ابو الحسن	۱۰۵
احمد قصرانی = ابو العباس	۱۴۵
احمد قطیعی	۱۱

صفحه

۲۶	احمد کرایسی اندرانی
۱۸۱	احمد نوندی سمرقندی
۵۷-۱۱	ادریسی
۱۶۰-۱۱۹	ادیبی
۱۵۲	اردشیر
۸۱	اردشیر پسر بابک
۱۸۲	اردشیر پسر هرمز
۸۲	ازدیار پسر ابراهیم
۲۱	ازهری
۱۵۶-۱۲۹	اسباط پسر یسع
۱۱۹	اسحاق پسر ابراهیم دبری
۴۶	اسحاق پسر ابواسحاق
۵۷	اسحاق پسر احمد جوزقی
۱۴۹	اسحاق پسر ازرق
۱۴۹-۱۴۷-۳۳	اسحاق پسر راهویه
۱۷۲-۱۶۲	
۱۴۹	اسحاق پسر محمد قطیعی
۱۴۳	اسحاق پسر منصور
۲۳	اسد پسر ذی السرحمیری
۲۴	اسد پسر عبدالله قسری (والی خراسان)
۲۴	اسفسی = خالد پسر ابراهیم
۲۴	اسفیدبانی - عبدالله
۷۹-۲۴	اسکندر پسر فیلقوس
۱۲۶-۴۲	اسماء دخت منصور
۳۰	اسماعیل باغی
۱۲	اسماعیل بغدادی
۱۲۱	اسماعیل پسر احمد مدینی
۸۸	اسماعیل پسر جعفر
	اسماعیل پسر عباد = صاحب بن عباد
۱۲۷	
۴۶	اسماعیل پسر عبدالله تونی
۶۴	اسماعیل پسر فضل
۱۴۷	اسماعیل پسر قندی
۵۱-۴۷	اسماعیلی

صفحه

۸۶-۸۰-۱۹-۱۴-۱۱-۶	اصطخری
۹۳-۹۲	
۷۵	اصم = ابوالعباس
۱۳۱-۱۱	اصمعی
۱۱۷-۶۷	اقبال آشتیانی
	امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک جوینی
۶۰	
۱۱۷	امام مالک
۱۴۹	ام جعفر زبیده دخت جعفر
۱۲۳	امرؤ القیس
۱۳	امین خانجی
۶۳	الناصر = ابوالعباس احمد
۶۵	الناصر پسر مستضیی
۲۵	انباری = ابوالحسن علی
۱۱	انصاری
	انوشروان پسر قباد (خسرو) ۱۶۱ -
۱۳۹	
۱۰۱	اهوازی = ابوعلی اهوازی
۲۷	ایذجی = ابومحمد
۲۷	ایذجی = ابوالحسن
۱۵۴-۱۴۸-۹۲-۸۶	ایرج افشار
۱۶۲	
۱۱۳	ایرج میرزا
۲۷	ایلاقی = ابوالربیع
۸۱	بابک
۱۸۲	بابک پسر بهرام پسر بابک
۱۴۳	بابک خرمی
۲۸	باجدایی = ابوالحسن
۲۹	باجی = محمد پسر حسن
۲۳	بازسپید = زییر پسر عبدالواحد
۱۰۰	باطرقانی
	بحر پسر عبدالله توثی = ابوالفیض
۲۲	بحر پسر یحیی فارسی
۱۸-۱۱	بخاری

صفحه

۱۷۱	بخاری = محمد پسر اسماعیل
۱۸۷	بخت نصر
	بدر پسر صالح رازانی = ابوالنجم
۳۳	برزی = سلیمان پسر عامر
۳۳	برقانی = ابوبکر احمد
۳۲	برائی = احمد پسر مبارک
۳۲	برجی = ابوالفرج عثمان
۳۴	بزانی = ابوالفرج عبدالواحد
۷۷	بسطامی خورنقی = ابوالفتح
-۱۱	بشاری ابوالبناء محمد بن احمد
۶۷-۸۴-۸۵-۸۶-۹۰-۹۸-۱۱۰	
۱۸۶-۱۷۸-۱۲۳-	
	بشاری هروی = محمد پسر احمد پسر
۹۰	ابوالحجاج
۳۵	بشیر
۱۷۳	بشیر پسر عبدالله
	بشیر پسر عقبه = ابو عقیل
	بصروی = ابوالحسن
	بنوی = ابوالقاسم عبدالله
۱۸۳	بکر بن وائل
	بکر پسر احمد سابطی = ابوالحسن
۱۰۸	
۱۶۸	بکر پسر محمد پسر احمد فقیه
۱۵۹	بکر پسر نطاح
	بکری = ابو عبید
	بکیر پسر ماهان = ابو هاشم
-۳۲-۱۱	بلاذری (احمد بن یحیی)
۱۶۳-۱۴۳-۱۱۸-۳۸	
	بلاس = بلاش
۱۰۸	بلاش
	بلجانی = محمد پسر عبدالله
	بلدی = ابوبکر محمد
	بلدی = ابوالحسن علی
	بلدی = ابو علی حسن پسر محمد

صفحه

۳۶	بلعی
	بوانی = ابوبکر محمد بن حسن
۱۹	بهاء الدوله (دیلمی)
۱۸۰	بهار ملک الشعراء
۱۴۶	بهرام گور
	بیضاوی = ابوالحسن محمد
۷۲-۴۵-۱۱	بیهقی (= ابوبکر)
۱۴۳	پسر قره فرازی
	پسر مردویه = ابن مردویه
-۱۴۱-۱۵	پیامبر (محمد ص)
۱۸۸-۱۵۱	
	تاج الاسلام = ابوسعید حافظ
۷۶	تاورنیه
۲۳	تبع
	ترمذی = ابواسماعیل ترمذی
۱۵۷	تمیم بندنیجی
۴۶	توران شاه
۱۸۰-۶۵	تیمور (لنگ)
۱۴۱	ثعلب
۵۰	جبریل
	جرجانی = حمزه پسر یوسف
۸۰	جدار پسر ابوبکر زیلی
۳۸-۳۴	جریر پسر عبدالله بجلی
۷۸	جعفر پسر ابراهیم مؤذن
۹۷	جعفر پسر محمد
	جعفر پسر محمد مستغفری = ابوالعباس
۱۰۴	جعفر پسر منصور
	جم = ابوبکر محمد پسر سری جویباری
۱۳-۹	جمال الدین قفطی
۱۰۰	جنید
	جوهری = ابوالحسن
	جوهری = ابومحمد
۱۳	جوینپول
۸	چنگیز خان منل

صفحه

۱۰۴	حاتم پسر محبوب
۱۴-۱۳-۱۲	حاجی خلیفه
	حازمی = ابوبکر حازمی
	حاکم ابوعبدالله پسر بیع نیشابوری
۱۱-۲۳-۳۷-۵۶-۸۵-۱۰۰-۱۰۴	
۱۶۴-۱۵۴-۱۲۸	
	حامد پسر شاکر = ابومحمد حامد
۱۳۳	حجاج
۱۱۶	حجاج وصیف
۱۵۲-۱۵۱	حذیفه پسر یمان
	حرانی = ابراهیم پسر ذکوان
۹۵	حرب (سردار منصور)
۳۷	حربی
۱۷۸-۵۳	حرملة پسر مر بظه
	حسان پسر محمد = ابوالولید
۳۷	حسن پسر اسحاق عجلی تستری
۸۷	حسن بصری
۲۳	حسن پسر سفیان نسوی
۶۵	حسن پسر سهل
۱۵۱	حسن پسر طلحه نعالی
۱۵۵	حسن پسر عبدالصمد قهندزی
	حسن پسر عبدالله = ابواحمد
۱۴۹-۹۲-۸۱	حسن پسر عرفه
	حسن پسر علی = ابوعلی
	حسن پسر علی پسر اسحاق نظام الملك
۷۷	وزیر
	حسن پسر علی جویباری = ابوعلی
۲۰	حسن پسر محمد ابهری
	حسن پسر محمد بلخی دزقی =
	ابوالمعالی
	حسن پسر محمد دارا بجردی = ابوعلی
۱۵۳	حسن پسر محمد پسر سنان
	حسن پسر محمد پسر صباح زعفرانی
۱۰۵	

صفحه

	حسن پسر مظفر = ابوعلی
۶۵	حسن پسر مکرم
	حسن پسر نصر باری نیشابوری =
	ابوعلی باری نیشابوری
۹۶	حسن پسر نفیس سگری
	حسن میمی = ابوعلی
۶۲	حسین بن علی (ع)
	حسین پسر ضحاک = ابوعبدالله
	حسین پسر عبدالله شیرازی = ابونصر
	حسین پسر عیسی کندی = ابوغانم
	حسین پسر محمد سمنانی = ابوعبدالله
۱۷۴	حسین پسر مسعود بنوی فراء
۱۴۶	حسین پسر معمر
۶۶	حفص
	حفص پسر عمر پسر هبیره = ابوعمر و
	حفص بخاری
۱۲	حفصی
۷۶	حکم پسر ابوالعاص
۱۲۲-۱۱	حمزه اصفهانی
	حمزه پسر حسین برزهی بیهقی =
	ابوالقاسم
۵۵	حمزه پسر عبدالعزیز فرشی
۳۴	حمزه پسر یوسف سهمی جرجانی
۱۳	حموی (مولای یاقوت)
	حموی = یاقوت
۹۵	حمید پسر قحطبه طایس
۱۴۴	حمیدی
	حمیل = ابوالحسن
۳۷	خارجه پسر مصعب
	خارزنچی = احمد پسر محمد
۲۴	خالد (ابن عبدالله قسری)
	خالد برمکی = خالد پسر برمک
۱۱۶-۲۰	خالد پسر برمک
۱۲۸	خالد پسر ربیع طودانی

صفحه

۲۴	خالد پسر رقاد ذهلی اسفسی
۳۷	خالد پسر صبیح
۳۸	خالد پسر ولید
	خالد رازانی = ابوعمر
	خانجی = امین خانجی
۱۵۰	خدیجه دخت محمد شاهجانی
۱۳۳	خرزاد پسر پارس
۱۵۲	خرزاد مادر اردشیر
۱۵۳-۱۰۸	خسرو (کسری)
۱۶۱	خسرو انوشیروان
۱۴۶-۸۴	خسرو پرویز
۲۹	خضر (ع)
	خضر پسر ابراهیم = ابوشجاع
	خطیب بغدادی = ابوبکر
۱۵۳	خلف پسر عامر بخاری
	خلف پسر محمد پسر اسماعیل خیام
۱۲۹	
۱۳۴	خلید عینین (شاعر)
۳۵	خلیل پسر احمد
	خلیل پسر علی جوسقی = ابوطاهر
	خواهرزاده = ابوالقاسم عبدالحمید
۷۹-۲۴	دارا پسر دارا
۱۰۵-۸۱-۱۱	دارقطنی
۱۲۹	دارکی صغیر
۱۲۹	دارکی کبیر
۱۱۴	دانیال (ع)
۹۵	داود بن رشید
۵۹	داود پسر عفان نیشابوری
۶۸	داود پسر مهدی
۹۲-۸۵	دبیر سیاقی
۶۸	داود مولای مهدی
۶۷	دبیس پسر عقیف اسدی
۶۷	دبیس پسر علی اسدی
	دعوان پسر علی جبایی = ابومحمد

صفحه

۹۳-۸۱-۷۳-۷۱-۱۴-۶	دمشقی
۱۲۴-۱۱۸	
	ذاکر پسر محمد = ابوبکر ذاکر
۵	ذوقی
۱۴	ذهبی
۱۲۳	راشد
	رافع پسر عبدالله قصری = ابویوسف
۳۳	راهویه
۳۳	ربیع پسر انس خراسانی
۱۵۰	ربیع پسر یونس
	رزق الله پسر محمد قباوی = ابوالمکارم
۹۵	رشید (مولای منصور)
۹۵-۶۸-۳۴	رشید (هارون خلیفه)
۱۴۶-۱۴۵	
	رضوان پسر عمران طوسی = ابوحفص
	رقاشی = ابوقلابه
۱۰۳	زاب
۷۴	زاهر پسر احمد حلیمی
۱۰۴	زبیده دختر جعفر
۱۶۹-۸۷	زبیر پسر بکار
۲۳	زبیر پسر عبدالواحد اسدآبادی
	زجاجی = ابوالقاسم
۱۴-۱۲-۷-۶	زرکلی
	زعفرانی = حسن پسر محمد
	زکریا پسر مسعود حواری = ابویحیی
۳۴	زلزل (موسیقیدان)
۱۷۱	زمان پسر تیم الله
	زمخشری = ابوالقاسم
	زورابدی = ابوالفضل محمد
۱۵۰	زهیر پسر محمد ایبوردی
۲۸	زهیر پسر نعیم بایی
	زیاد = ابو ابراهیم
۱۱۱	زیاد پسر علی رازی
۷۴	زین الدین علی کوچک

صفحه

۱۱۰	سامان (نیای سامانیان)
۶۱-۶	ستوده (دکتر)
۱۴۷	سعد پسر حسین قصری
۱۴۱	سعد پسر وقاص
	سعد دستجردی = ابومحمد
۱۵۷-۱۵۶	سعید پسر ابوسعید جامعی
۱۵۲	سعید پسر ابومریم
۱۷۶	سعید پسر احمد میدانی
۱۱۶	سعید خرسی
۵-۱	سعدی (محمد)
	سفاح = ابوالعباس
۶۰	سفیان ثوری
	سلاحی = ابن سراج (ابوالحسن)
۲۸	سلامه پسر سلیمان باجدایی
۲۶	سلطان سنجر
	سلفی = ابوطاهر
	سلم پسر جناده = ابوالسائب
۱۷۸-۵۳	سلمی پسر قین
۳۳	سلیمان پسر عاهر کندی
۹۵	سلیمان پسر مجالد
	سلیمان پسر معبد سنجی = ابوداود
	سمعان = شمعون صفا
	سمعانی = ابوسعید عبدالکریم
	سمعانی = ابوالمظفر
	سنجر = سلطان سنجر
	سنجی = سلیمان پسر معبد (ابوداود)
	سوید پسر سعید = ابومحمد هروی
۴۲	سهل پسر زنجله
۱۶۴	سهل پسر عثمان
۱۱	سیویه
۱۷۸-۵۳	سیف ابن عمر
۹۳	سیف الدوله
۶۷	سیف الدوله صدقه پسر منصور
	سیرافی = ابوسعید

صفحه

۷۴	شاپور ذوالاکتاف
۱۷۶-۱۰۵-۴۱-۲۰	شافعی (امام)
	شبلی = ابوبکر
	شرف الدین = علی یزدی
	شریح = ابومنصور
۳۶	شریف مرتضی
۳۳	شعبه
۱۴۲	شمس الملك
۵۸	شمس پسر سعد
۹۰	شمعون صفا
۱۴۱-۴۱	شهاب الدین محمد پسر سام
	شهاب الدین = یاقوت
	شهرستانی = ابوالفتح محمد
۸۲	شیرزاد
۱۱-۲۳-	شیره (پسر شهر دار)
۱۴۸-۱۳۰-۱۰۰-۹۳	
۱۷۹-۱۲۷	صاحب بن عباد
	صاعد پسر عمر رملی = ابوالقاسم
	صاغانی = ابوبکر
۲۳	صالح پسر احمد
	صالح پسر زیاد = ابوشعیب
۱۲۴	صالح پسر منصور بالله
۸۰	صباح پسر محارب
	صدقه پسر منصور = سیف الدوله
۴۴	صفانی
۶۷	صفا (دکتر)
۲۲	صفوان پسر معطل سلمی
	صفی الدین = ابن عبدالحق
۱۳	صفی الدین عبدالؤمن
۸۰	صلاح الدین یوسف شادی
۴۰	ضرار پسر عمرو بوزنشاهی
	طابق = بابک
۴۷	طالب پسر قاسم ثغری
۱۳۰	طاهر پسر احمد بصیر

صفحه

طاهر پسر حسین	۶۴ - ۱۲۷
طاهر پسر عبدالله = ابوالربیع	
طاهر پسر عبدالله پسر ماهله = ابوبکرزاهد	
طبرانی = ابوالقاسم	
طبری = ابوالطیب	
طفر لبک	۱۶۵
طلحه پسر ابوطلحه جوباری	۵۵
طلحه پسر اعلم جیانی = ابوالقاسم	
طیب پسر محمد پسر خشویه	۱۰۴
عامر شعبی	۶۰
عباد	۱۲۷
عباد بن تمیم غبری	۱۵۹
عباد پسر صهیب	۷۸
عباس پسر فضل	۴۶
عباس غراوی	۱۴
عباسه دخت رشید	۱۱۷
عبدان	۱۳۲
عبد بن حمید = عبدالحمید پسر حمید	
عبد الجبار پسر عبدالرحمان	۱۶۴
عبد الجبار پسر فضل کاری = ابوالطیب	
عبد الجبار پسر محمد = ابومحمد	
عبد الجبار جراحی = ابومحمد	
عبد الجلیل = ابومسعود	
عبد الحق	۱۴
عبد الحکم	۱۸۶
عبد الحمید پسر عبدالرحمان = ابوالقاسم	
خواهرزاده	
عبد الحمید پسر حمید	۱۶۲
عبد الحمید حمانی	۸۲
عبدالدار	۱۸۱
عبد الذلیل لرب الجلیل = ابواسحاق	
ابراهیم قوهستانی	
عبدالرحمان پسر ابوحاتم	۱۶۳
عبدالرحمان پسر محمد دونی = ابومحمد	

صفحه

عبدالرحمان پسر سعود قصری	۱۴۷
عبدالرحمان پسر عمر وراق = ابوسعید	
عبدالرحمان پسر یحیی دیلی	۸۰
عبدالرحمان جوباری = ابومحمد	
عبدالرحمان سیاه دشتی = ابومسلم	
عبدالرحیم سلمی = ابونصر	
عبدالرحیم پسر ابوسعید سمعانی =	
ابوالمظفر سمعانی	
عبدالرزاق پسر همام	۱۱۳ - ۱۲۹ -
	۱۶۲
عبدالرزاق حسنا بادی = ابوالفتح	
عبدالرشید پسر نصر	۹۵
عبد السلام پسر یوسف عبرتی = ابومحمد	
عبد الصمد طبسی	۱۶۸
عبد العزیز پسر بدر قصری	
عبد العظیم قریب	۱۶۱
عبد الغافر فارس	۴۰
عبد الغفار حرانی	۱۸
عبد القادر نوقدی = ابوالفضل	
عبد الکرم پسر روح بصری	۲۲
عبد الکرم شعیری = ابوطاهر	
عبد الکرم کروخی = ابوالفتح	
عبدالله بن ایوب آملی	۱۸ - ۱۴۶
عبدالله بغوی = ابوالقاسم	
عبدالله (پدر یاقوت)	۶
عبدالله پسر احمد پسر محتاج	۵۹
عبدالله پسر حازم	۱۴۷
عبدالله پسر حسن بیلی	۴۲
عبدالله پسر حمشاد = ابوعبدالرحمان	
عبدالله پسر حمید	۱۶۳
عبدالله پسر سمرقندی	۱۵۶
عبدالله پسر طاهر	۹۰ - ۱۲۰
عبدالله پسر عباس	۱۱۷
عبدالله پسر عبدالرحمان	۱۰۴

صفحه

- عبدالله پسر عثمان ۱۸
عبدالله پسر علی سنی = ابومحمد
عبدالله پسر مبارک ۹۴ - ۱۲۷ -
۱۵۶
عبدالله پسر محمد = ابومحمد
عبدالله پسر محمد شافعی = ابوالقاسم
عبدالله پسر محمد عین القضاة =
عین القضاة
عبدالله پسر محمد معبدی ۱۵۳
عبدالله پسر مهدی ۴۲
عبدالله پسر موسی خانی خراسانی قهندزی
۷۱
عبدالله پسر نافع ۸۹
عبدالله پسر ولید اسفندیانی ۲۴
عبدالله پسر وهب ۱۳۳
عبدالله پسر یوسف دارا بجردی ۸۰
عبدالله شیرازی = ابونصر
عبدالملک استرآبادی = ابونعیم
عبدالملک پسر مروان ۱۴۸
عبدالواحد = ابوعمر
عبدالواحد ملیحی = ابوعمر
عبدالواحد برانی اصفهانی = ابوالفرج
عبدالواحد رویانی = ابوالمحاسن
عبدالواحد ولاشجردی = ابوعمر
عبدالوارث عسکری = ابوعبیده
عبدالوهاب ۱۱۷
عبدالوهاب پسر منده ۱۲۸
عبدوس پسر عبدالله = ابوالفتح
عبیدالله پسر احمد جر باذقانی = ابواحمد
عبیدالله پسر زیاد ۱۰۳
عبید پسر موسی ۱۱۵
عبیدالله فقیر ۷۷
عتیک پسر هلال فارسی ۱۲۲ - ۱۳۳
عثمان پسر احمد کاتب برجی = ابوالفرج

صفحه

- عثمان پسر حکیم = ابوعمر
عثمان پسر ابوالعاصی ثقفی ۷۶
عثمان پسر ابونصر = ابوعمر
عثمان پسر حسن هروی ۵۹
عثمان پسر عفان ۱۷۵
عثمان پسر محمد = ابوذر
عثمان پسر نهیک ۹۵
عجاج ۱۴۸
عدی پسر زید ۶۶ - ۱۰۴
عسکر بن ابراهیم حموی = عسکر حموی
عسکر حموی ۶ - ۷
عسکری = حسن پسر عبدالله
عسکری = ابوهلال
عشاری = ابوطالب
عضدالدوله پسر بویه ۱۹ - ۸۶ - ۱۳۹
۱۵۱
عطار جر باذقانی = ابواحمد عبیدالله
عکی مقاتل پسر حکیم ۱۵۰
علاء پسر حضرمی ۱۰۹
علان کرچی = ابوالحسن علی
۹
علی علیه السلام
علی = ابواسحاق شیرازی
علی انباری = ابوالحسن
علی بن حجر ۱۰۴
علی بن مفضل مقدسی = ابوالحسن
علی بن موسی الرضا (ع) ۱۷۷
علی بیکندی ۱۷۳
علی پسر ابراهیم ۱۴۸
علی پسر ابراهیم بلدی = ابوالحسن
علی پسر ابراهیم بنانی مروزی ۳۷
علی پسر احمد سمنجانی = ابوالحسن
علی پسر احمد خرقانی = ابوالحسن
علی پسر احمد فالی = ابوالحسن
علی پسر احمد میمنندی = ابوالحسن

صفحه

علی پسر احمد واحدی = ابوالحسن	
علی پسر جعد	۹۵
علی پسر حجر	۹۴ - ۱۳۷
علی پسر حرب موصلی	۷۵
علی پسر حسن = ابوالحسن	
علی پسر حسن پسر شقیق	۳۹
علی پسر حسن میانجی = ابوالحسن	
علی پسر حسن دارا بگردی = ابوالحسن	
علی پسر حسن دهقان = ابوالحسین	
علی پسر خشرم	۷۶ - ۸۲
علی پسر داود تمیمی = ابوالحسن	
علی پسر طاهر توئی = ابوالقاسم	
علی پسر عاصم	۱۰۸
علی پسر عبدالله همدانی	۵۰
علی پسر عمر حربی	۱۱۶
علی پسر عیسی	۱۴۷
علی پسر عیسی کندی = ابوالحسن	
کندی	
علی پسر عیسی (وزیر)	۱۱۵
علی پسر محمد بیاری = ابوالحسن	
علی پسر محمد پسر مهرویه	۱۷۱
علی پسر محمد عروضی = ابوالحسن	
علی پسر محمد قزوینی = ابوالحسن	
علی پسر مفضل مقدسی = ابوالحسن	
علی پسر مقرب شاعر بحرینی	۱۳۵
علی یزدی شرف الدین	۶۵
عمار پسر نصر	۱۵۵
عمر اندکانی = ابو حفص	
عمرانی = ابوالحسن خوارزمی	
عمر بسطامی	۷۷
عمر بن عبدالعزیز	۹۰
عمر پسر احمد قطان دربی	۸۱
عمر پسر حسین خرما بادی = ابو حفص	
عمر پسر خطاب (خلیفه)	۱۴۱

صفحه

عمر پسر سعید خوزی	۷۸
عمر پسر محمد نسفی = ابو حفص	
عمر پسر مطرف خراسانی = ابوالورد	
عمر رضا کحاله	۶ - ۱۴
عمرو پسر معدیکرب	۱۰۱
عمرو قنّاء	۸۹
عمیدالملک کندی (وزیر) = ابو نصر	
محمد	
عمیر پسر مرداس	۸۹
عون الدین = ابوالمظفر یحیی	
عیاض پسر محمد ابهری مازری	۱۶۷
عیسی پسر احمد عسقلانی	۱۳۳
عیسی پسر علی	۱۸۲
عیسی پسر علی	۱۴۷
عیسی پسر علی پسر عبدالله	۱۵۰
عین القضاة = ابو بکر عبدالله	
غریق هاشمی = ابوالحسن	
غنی (دکتر)	۷۲
غیاث الدین محمد پسر سام	۴۱ - ۱۴۰
فاکهی	۱۲
فتح پسر عبد سمرقندی	۱۰۹
فردوس	۳۰ - ۱۳۶ - ۱۶۸ - ۱۸۰
فرهوشی (دکتر)	۵
فضل بن موسی	۳۰
فضل پسر احمد رازی	۲۹
فضل پسر دکین	۹۱ - ۱۵۵
فضل پسر فضل کندی	۱۳۰
فضل پسر نصر مایمرغی = ابوالعباس	
فضیل پسر عیاض	۱۲۷ - ۱۵۶
فیاض (دکتر)	۷۲
فیروز پسر بلاش	۱۵۹
فیلقوس (فیلیپ)	۲۴
قاسم پسر عبدالله زعفرانی = ابواحمد	
قاسم پسر عیسی عجلی = ابو دلف	

صفحه

۸۸	قاسم رازی دولابی
۸۷	قناده
	قصری = ابوبکر محمد پسر یحیی
۱۲	قضاعی
	قطاع = ابوالقاسم
	قطان = یحیی پسر سعید
	قطان توئی = ابوبکر محمد
	قطان دربی = عمر پسر احمد
	قفال مروزی = ابوبکر قفال
	قفطی = جمال الدین
۱۱۳	قوام السلطنه
	قومسانی = احمد پسر محمد
۱۴۷	قتیبه پسر سعد
	قهندزی = عبدالله پسر موسی
۱۵۶	قیس پسر عمره
	کامل خندقی = ابوتمیم
۱۴	کوبرلی زاده
	کوشیار = ابوعلی
۷۳	کیخسرو
	لؤلؤ = ابوالدر
	لسترنج ۱۸-۲۰-۴۰-۴۱-۴۴
	۴۵-۴۶-۴۷-۵۴-۵۷-۵۸-۶۱
	۶۵-۶۷ و دیگر حواشی
	لون = لوین
	لوین = محمد پسر سلیمان حافظ
۸۹-۶۲	مالک پسر انس
۱۵۶	مؤتمن پسر احمد ساجی
۷۵	مؤید پسر محمد طوسی
۱۶۸	مبارک ترکی
	میرمان نحوی = محمد پسر علی
۹۶-۸۶-۳۸-۲۲	متنبی
۹۹	محارب پسر عمرو
۱۸	محسن مؤدب شیبانی آرمی
	محمد (ص) = پیامبر

صفحه

۱۰۴	محمد امین
	محمد انصاری = ابوعبدالرحمان
۱۲	محمد بن اسعد
	محمد بن حسن بوانی = ابوبکر
۱۸	محمد بن رهنی کرمانی
۲۶	محمد بن مثنی
۴۶	محمد پسر ابراهیم توذی
	محمد پسر ابراهیم جرجانی = ابوعبدالله
	محمد پسر ابراهیم جوری = ابوبکر
	محمد پسر ابراهیم معدنی = ابوجعفر
۱۳۰	محمد پسر ابراهیم مقری
۱۸۳	محمد پسر ابراهیم واسطی
۱۷۴	محمد پسر ابراهیم هاشمی
	محمد پسر ابراهیم یزدی = ابوعبدالله
	محمد پسر ابوبکر مدینی اصفهانی = ابوموسی
	محمد پسر ابوصالح = ابونصر عمید الملک
	کندری وزیر
	محمد پسر ابونصر = ابوبکر
۱۴۲	محمد پسر ابونصر قاسانی
	محمد پسر احمد ذرقی = ابوبکر
	محمد پسر احمد پسر ابوالحجاج
۹۰	بشاری
	محمد پسر احمد = ابوسوار
	محمد پسر احمد بخاری جنبذی ۵۴
	محمد پسر احمد پسر ابوالحجاج
۲۵	دهستانی
	محمد پسر احمد پسر حسین غطریفی ۴۷
	محمد پسر احمد پسر حنص حیری ۶۹
۱۲۹	محمد پسر احمد پسر مخلد
	محمد پسر احمد پسر ولید جوری ۵۷
	محمد پسر احمد جرجانی = ابوالرجاء
	محمد پسر احمد خورسفلیقی = ابوسعد
	محمد پسر احمد دشتی = ابوبکر

- محمد پسر احمد رجایی ۹۶
 محمد پسر احمد زاوهی = ابو عبدالله
 محمد پسر احمد طبسی = ابو الفضل
 محمد پسر احمد طهرانی ۱۲۹
 محمد پسر احمد قطان = ابو بکر
 محمد پسر احمد کاتب = ابو طاهر
 محمد پسر احمد گرگانی = ابو نصر
 محمد پسر احمد نسوی سمنانی = ابو الفضل
 محمد پسر اسحاق پسر خزیمه ۲۳-
 ۱۵۳-۵۰
 محمد پسر اسحاق راج ۲۳
 محمد پسر اسحاق صاغانی = ابو بکر
 محمد پسر اسماعیل بخاری ۱۷۱-۵۹
 محمد پسر اسماعیل فرغانی = ابو الفتح
 محمد پسر بکار ۹۷
 محمد پسر بکر فارانی = ابو منصور
 محمد پسر جعفر پسر اشعث ۱۷۳
 محمد پسر جعفر وراق = ابو عبدالله
 محمد پسر جعفر ورکانی ۱۸۴
 محمد پسر حسن = ابو المظفر
 محمد پسر حسن انباری = ابو بکر
 محمد پسر حسن پسر بوقه ۲۹
 محمد پسر حسن پسر عبدالله ابو المعالی
 جوینی ۶۰
 محمد پسر حسن دستجردی = ابو بکر
 محمد پسر حسن راذانی = ابو عبدالله
 محمد پسر حسن شرقی = ابو حامد
 محمد پسر حسن ورکانی = ابو الحسن
 محمد پسر حسین = ابو علی
 محمد پسر حسین ایذجی = ابو الحسن
 محمد پسر حسین دشتی = ابو بکر
 محمد پسر حسین سلمی = ابو عبدالرحمان
 محمد پسر حسین میوانی = ابو عبدالله

- محمد پسر حماد طهرانی = ابو عبدالله
 محمد پسر حمدون بیللی ۴۲
 محمد پسر حمید رازی ۱۷۱
 محمد پسر خلف پسر مرزبان = ابو بکر
 محمد پسر خلف خیام ۲۸
 محمد پسر دیرک بروجردی = ابو عبدالله
 محمد پسر رافع ۱۷۲
 محمد پسر زکریای معلم ۱۷۷
 محمد پسر زید سلمی ۱۶۴
 محمد پسر سام = غیاث الدین
 محمد پسر سری جویباری = ابو بکر
 محمد پسر سعد کرانی ۱۵۸
 محمد پسر سلیمان حافظ ۶۰-۲۰
 محمد پسر سماعان نیشابوری = ابو منصور
 محمد پسر شعب نیشابوری ۱۴۷
 محمد پسر صاحب بشتی ۳۵
 محمد پسر صباح دولابی = ابو جعفر
 محمد پسر طاهر مقدسی = ابو الفضل
 محمد پسر عباس زرنندی = ابو عبدالله
 محمد پسر عبدالجبار ۱۳۸
 محمد پسر عبدالرحمان سامی ۵۰
 محمد پسر عبدالرحیم جرجساری =
 ابو جعفر
 محمد پسر عبدالعزیز = ابو طاهر
 محمد پسر عبدکویه خالی = ابو احمد
 محمد پسر عبدالله بلجانی ۳۶
 محمد پسر عبدالله تمیمی بهری = ابو بکر
 محمد پسر عبدالله جوزقی = ابو بکر
 محمد پسر عبدالله خوری = ابو عبدالله
 محمد پسر عبدالله شومانی = ابو بکر
 محمد پسر عبدالله کاغذی = ابو الحسن
 محمد پسر عبدالملک = ابو منصور
 محمد پسر عبدالوهاب ۴۲

صفحه

محمد پسر عبدالوهاب جبایی = ابوعلی
 محمد پسر عصام ۱۴۹
 محمد پسر علی پسر اسماعیل مهران
 نحوی ۲۳
 محمد پسر علی پسر عبدالله ۱۴۹
 محمد پسر علی جوهری = ابو بکر
 محمد پسر علی سمسار جو باری = ابو بکر
 محمد پسر علی نرسی = ابو الفنايم
 محمد پسر علی نقاش = ابو سعید
 محمد پسر علی وجیهی ۵۰
 محمد پسر عمار مدینی = ابو عبدالله
 محمد پسر عمر قطیعی = ابو الحسین
 محمد پسر عمر فرازی = ابو الموجه
 محمد پسر عیسی غزال ۱۷۱
 محمد پسر فضل ۱۶۴
 محمد پسر فضل فازی = ابو العباس
 محمد پسر فضل کرمانی ۱۳۶
 محمد پسر قاضی بیضاوی = ابو الحسن
 محمد پسر مکی نوایی = ابو جعفر
 محمد پسر مبارک = ابو السعادات
 محمد پسر محمد = ابو عمرو
 محمد پسر محمد سلاحی ابن سراج =
 ابو الحسین
 محمد پسر محمد بسطامی خورنقی =
 ابو الفتح
 محمد پسر محمد جرکانی = ابو العباس
 محمد پسر محمد حسینی = ابو المعالی
 محمد پسر محمد مدینی میدانی ۱۷۶
 محمد پسر مخلد دوری = ابو عبدالله
 محمد پسر منصور = مهدی (خلیفه)
 محمد پسر موسی ۸۹
 محمد پسر موسی نهر تیری = ابو عبدالله
 محمد پسر ناصر السلامی = ابو الفضل

صفحه

محمد پسر نصر لینی ۱۶۶
 محمد پسر نصر مروزی = ابو نصر
 محمد پسر وکیع = ابو بکر
 محمد پسر ولید ۱۰۲
 محمد پسر یحیی ۱۴۳-۱۵۳
 محمد پسر یحیی مدینی = ابو یزید
 محمد پسر یحیی خویی = ابو بکر
 محمد پسر یحیی ذهلی ۱۰۷
 محمد پسر یحیی سمرقندی قصری =
 ابو بکر
 محمد پسر یزید سلمی ۱۸۱
 محمد پسر یوسف = ابو زرعه
 محمد ثابتی صوفی = ابو الفتح
 محمد خسرو شاهی = ابو سعد
 محمد زورابدی نیشابوری = ابو الفضل
 محمد سیاردهان ۱۵۶
 محمد شهرستانی = ابو الفتح
 محمد کرد علی ۱۴
 محمود پسر ابو بکر صابونی ۱۷۰
 محمود پسر سبکتکین ۱۴۷-۱۷۷
 محمود پسر والان ۱۳۷
 مدائینی ۱۴
 مرجلیوث ۱۲
 مردویه ۱۷
 مزنی = احمد پسر ابراهیم
 مستغفری = ابو العباس جعفر
 مستنجد ۸۷
 مستوفی (حمدالله) ۵۲-۷۲-۷۴-۱۵۷
 مسدد ۹۱
 مسعر پسر مهلهل = ابن مهلهل
 مسکین = صالح پسر منصور بالله
 مسلم پسر ابراهیم فراهیدی ۸۷
 مسلم پسر حجاج ۱۱۳-۱۲۱-۱۶۲

صفحه

۱۷۵	مطر پسر عباس مهر بجانی
	مطهر = ابوالفضل
	مطهر پسر احمد = ابوالفتح
۹۳	مطهر پسر احمد پسر عمر
۷۴	مظفرالدین کوکبری
	مظفر پسر اردشیر = ابومنصور
۸۶	معتصم
۴۷	معتضد
۸۸	معروف کرخی
-۱۵۵-۵۷-۴۰-۴	معین (دکتر)
۱۷۹-۱۶۸	
۱۲۵	مفجع بصری
۵۸	مقتدر بالله
۸۷	مقتفی بالله
۱۱۳-۹۳-۸۸-۸۲-۵۴-۴۵	مقدسی
	مقری = ابوبکر بلخی مقری (۱۳۷)
۱۱۲	مقنع خارجی
۲۰	مکتفی (خلیفه)
۱۳۳	مکرم
۱۶۳	مکی پسر عبدان
۱۳۲	مکی پسر عبدالرزاق کشمیهنی
۲۶	ملکشاه
	منصور پسر احمد دسکری = ابومنصور
	منصور پسر حسین آبی = ابوسعید
	منصور پسر عبدالحمید جزری =
	ابورباح
-۹۷-۹۵-۹۴-۲۰	منصور (خلیفه)
۱۳۳-۱۲۶-۱۲۱-۱۱۷-۱۱۵	
۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶	
	منصور = زلزل (موسیقیدان)
	موسی پسر ابونصر رازی = ابوسهل
۱۳۷	موسی پسر حاتم فاشانی
۱۰۳	موسی زابی

صفحه

۱۷۱	موسی هادی پسر مهدی (خلیفه)
- ۱۱۶-۹۷-۹۶	مهدی (خلیفه)
۱۳۳-۱۲۶-۱۲۱-۱۱۹-۱۱۷	
۱۶۹-۱۵۰-۱۴۸-۱۴۶	
	مهدی بالله = مهدی (خلیفه)
	مهدی بالله محمد پسر ابوجعفر = مهدی
	(خلیفه)
	مهدی پسر منصور = مهدی (خلیفه)
	مهدی محمد پسر منصور ابوجعفر =
	مهدی (خلیفه)
۱۰۹-۸۶	مهلب
	میدانی = ابوالفضل احمد
۱۵۴-۵۴	ناصر خسرو
۸۸	نافع پسر ازرق
۱۵۵	نجیب پسر میمون
۱۵۶	نجیبالدین پسر ناصر هروی
	نسایی = ابو عبدالرحمان احمد
۱۰۰	نسوی
۹۳	نصر (پسر عبدالرحمان اسکندری)
۱۳۶	نصر پسر احمد کندی
۲۸	نصر پسر حسین
	نصر پسر سیار = ابواللیث
۹۵	نصر پسر عبدالله
۱۱۷	نصر پسر مالک خزاعی
	نصر پسر محمد = ابواللیث
	نصر پسر مظفر برمکی = ابوالمحاسن
	نصر پسر منصور = ابوالمعالی
	نصرالله پسر منصور دوینی حیری =
	ابوالفتح
۵۲	نصیر جرباذقانی
۱۳۳	نصر پسر شمیل
	نظام الملك وزیر = حسن پسر علی
	نعالی = ابوعبدالله

صفحه

۱۵۳	نعمان پسر منذر
۱۱۴	نوح پسر اسن
۱۸۳	نور پسر محمد واسطی
۱۱۷	واثق
۱۲	واقدی
۱۴-۱۳-۷-۳	وستنفیلد
۱۴۸	وضاح
۵۹	وکیع
۱۳۶	وکیع پسر دواس فازی
۱۷	وندربین
	هارون = رشید
۴۹	هاشم عبدالسلام
	هبة الله پسر حسین = ابوالمعالی =
	ابن التل
	هبة الله پسر عبدالوارث شیرازی
۱۶۹-۱۵۸-۱۵۷	
۷۷	هبة الله پسر محمد شیرازی
۱۵۷	هرودت
۲۴	هشام بن عبدالملك
۱۱۴	هشام پسر عبدالله سنی
۸۷	هشیم
۱۱۷	هیثم پسر سعید
۱۶۴-۷۵	هیثم پسر کلیب
۹۵	هیلانه
۵	یارشاطر (دکتر)
۱۴	یافعی
۱۰-۸-۷-۶-۲-۱	یاقوت (حموی)
- ۲۱-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱	
- ۵۴-۵۳-۵۰-۴۱-۳۹-۳۶	
- ۶۷-۶۴-۶۲-۵۹-۵۷-۵۵	

صفحه

- ۸۴-۸۱-۷۹-۷۴-۷۱-۶۸	
- ۱۰۶-۱۰۲-۹۵-۹۴-۹۳	
۱۲۳-۱۲۰-۱۱۵-۱۱۳-۱۱۰	
۱۷۳-۱۷۱-۱۳۶-۱۲۸	
	یحیی ایذجی = ابومحمد
۷۱	یحیی پسر هبة الله خانی
	یحیی عون الدین = ابوالمظفر
۱۱۶	یحیی پسر خالد برمکی
۱۰۴	یحیی پسر خزیمه زاری
۸۷	یحیی پسر سعید قطان
۱۵۲	یحیی پسر صاعد
۸۲	یحیی پسر عبدالحمید حمانی
	یحیی پسر محمد پسر هبیره = ابوالمظفر
	عون الدین
۲۱	یحیی پسر محمد ارزنی
۱۷۱	یحیی پسر محمد مدینی
۱۸	یحیی پسر معین
۱۳۸-۱۳۰	یحیی پسر منده
۱۲۱-۶۹-۵۵	یحیی پسر یحیی
۱۲۷-۱۱۳-۱۰۸	یزید پسر هارون
۱۶۲ -	
۹۶	یعقوب پسر داود وزیر مهدی
۵۴	یعقوب پسر شیرین جندی
	یعقوب پسر یوسف کرمانی = ابویوسف
	یعقوب = یاقوت
۹۰-۵۸	یعقوبی
۸۷	یعقوبی دورقی
	یوسف پسر ایوب بوزنجردی = ابویعقوب
۱۴۶	یوسف پسر عبدالله مروودی
۱۱۳	یوسف پسر یعقوب قاضی

فهرست جایگاه‌های جغرافیایی

صفحه	صفحه
آوه = آبه	آبادان (عبادان) ۸۸-۳۶
آبارق ۱۸	آبه (آوه) ۱۷-۳
آبارق = برقه	آذربایجان ۷۱-۳۲-۳۱-۲۶-۲۱
آبرده ۴	۷۳-۷۸-۸۶-۹۳-۹۷-۱۰۳-
آبرشهر (نیشابور) ۴	۱۳۹-۱۴۲-۱۴۳-۱۵۸-۱۶۰
آبرق ۳۴	۱۷۲-۱۷۵-۱۷۶
آبرقیاد ۴	آذون ۱۴۵
آبرقوه ۹۹-۱۹۰-۴-۳	آرال (= دریاچه خوارزم) ۳۱
آبرکوه = ابرقوه ۹۳	آران
آبواب = باب (در بند) ۱۷	آرم
آبهر ۱۲۷-۲۰-۱۹-۳	آرم برات ۱۸
ابیض ۲۰	آزادوار ۵۹
آبیورد ۱۷۸-۱۲۳-۷۳-۷۲	آلان = اران ۹۳
احساء ۱۶۹-۳۱-۲۱-۲۰	آلین = لین
احساء بنی‌سعد ۲۰	آمد ۱۴۹-۱۱۴-۸۰-۲۹
احساء خرشاف ۲۱	آمل ۱۲۷-۱۰۱-۱۸
احساء قرمطیان (دارالقراطمه) ۲۰	آمل (اکبر) ۱۸
ادم ۲	آمل جیحون ۱۸
اذان ۷۶	آمل زم (= آمل جیحون) ۱۸
اراک (عراق عجم) ۱۵۷-۵۰	آمل شط (= آمل جیحون) ۱۸
اراکسس = ارس ۱۷	آمو = آمل ۱۸
اران ۹۷-۹۳-۸۰-۳۲-۲۱	آوا = آبه
	آوازه = بیکند = بطیحه بخارا ۱۸-۱۷

صفحه

۱۶۴-۱۶۱-۱۶۰-۱۴۳-۱۱۸	
۱۸۷-	
	ارباق = اربك
۷۲	اربقا باد
۱۵۲	اربك
۱۰۳-۸۶-۷۴-۳۸-۸	اربل
۱۵۱-۹۶-۳۸-۴	ارجان
۴۶	اردشير خرم فارس
۱۳۴-۳۱	اردن
۲۲-۲۱	ارزن
۲۲-۲۱	ارزن الروم يا ارزن روم
۲۱	ارزنجان
۹۷	ارس (رود)
	ارگان = ارجان
۱۸	ارم خاست
۲۹-۲۸-۲۲-۲۱-۳	ارمنستان
- ۱۰۲-۹۳-۸۹-۸۰-۶۶-۳۰	
۱۳۶	
	ارمينيه = ارمنستان
۱۳	اروپا
۲۲	اروی
۲۲	ازم
۱۷۵-۴۷	اسپيجاب
۱۱۰	اسپيد (سپيد)
	استخر = استخر فارس
۹۲-۸۰-۶۵	استخر فارس
۱۶۰-۷۶-۵۲-۲۳	استراباد
۹۰-۷۵	استوا
۱۰۴	استيخن
۱۴۸-۱۰۵-۲۳	اسدآباد
۱۰۸	اسروشنه
۷۰-۴۵-۳۴	اسفراين
۲۴-۳	اسفس

صفحه

۱۱۰	اسفید (سفید)
۱۱۰	اسفید باد
۱۱۰	اسفیدان (اسفیدان)
۲۴	اسكاف
۲۴	اسكاف بنی جنید يا عليا
۲۴	اسكاف سفلی
	اسكاف عليا = اسكاف بنی جنید
۶۲-۲۴	اسكندريه
۲۴	اسكندريه (سمرقند)
	اسكندريه كوش = بلخ
۱۲۲	اشبيليه
۱۲۱	اشتوركت
۱۲۲	اشتيخن
۱۸۶-۱۹	اصطخر = استخر
۲۷-۲۴-۲۹-۲۰-۱۹-۱۷	اصفهان
- ۶۰-۵۵-۵۲-۳۸-۳۴-۳۲	
۷۸-۷۷-۷۰-۶۶-۶۴-۶۲-۶۱	
- ۹۹-۹۵-۹۲-۸۵-۸۳-۸۱	
۱۲۴-۱۲۳-۱۱۴-۱۰۹-۱۰۵	
- ۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷-	
۱۵۴-۱۵۲-۱۴۶-۱۴۲-۱۳۸	
۱۶۷-۱۶۴-۱۶۳-۱۵۹-۱۵۸	
- ۱۷۹-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۰-	
۱۸۷-۱۸۴	
۶۸	اضاخ
۱۷۸-۵۳	اطد
۹۳	اعلم
۱۷۲	افراز هرود = مراغه
۳۴	افريقا
- ۱۱۵-۹۷-۵۴-۵۳-۲۹	افريقه
- ۱۴۴-۱۳۸-۱۳۵-۱۳۲	
۱۴۸-۱۵۱-۱۵۷	
۱۶۹	اقليم سوم

صفحه		صفحه	
۲۷	ایلاق	۹۳	اقلیم ششم
۳۵	ایله	۱۱۱-۹۳	الان- (اران)
۲۰	ایوان مداین	۷۴	الانی
-۱۱۳-۱۱۱-۴۲-۲۸	باب (دربند)	۹۳	الران = (اران)
۱۷۳-۱۳۹		۱۱	المریه
- ۱۵۰ - ۱۰۲ - ۶۶ - ۶۴	باب ازج	۷۴	الیشتر
۱۷۷		۱۳	امریکا
	بابالابواب = باب	- ۹۷-۶۳-۶۲-۳۸-۲۵-۲۴	انبار
	بابالازج = باب ازج	۱۷۰-۱۳۴-۱۲۰-۱۱۴	
۶۳	بابالبدریه	۲۵	انبط
- ۱۱۶ -	باب البصره (مدینه منصور)	۲۵	انداق
۱۵۰-۱۳۳		۲۶-۲۵-۲۲	اندراب
۱۰۵-۱۴۹	بابالتین (۱)		اندرابه = اندراب
۶۴	باب الحرم	۲۶	اندکان
۶۴	بابالدوامات	-۵۳-۵۱-۳۸-۳۵-۳۰-۲۹	اندلس
۱۲۰-۱۱۶	باب الشماسیه	- ۹۸-۹۷-۹۵- ۸۸-۶۰- ۵۸	
۱۲۲-۸۷-۴۲	بابالطاق	۱۵۱-۱۴۸-۱۳۵-۱۲۲-۱۱۱	
۱۶۷	باب الظفریه	- ۱۸۳-۱۷۲-۱۵۴-۱۵۳	
۶۴-۶۳	بابالعامه	۱۳۴-۹۰	انطاکیه
۶۳	باب الغریه	۱۲۱	اوالبحرین
۱۶۴	بابالقصر	۱۲۴-۲۶	اوانا
۱۵۰-۱۱۶	باب الکوفه	۲۶	اورم
۱۶۹	بابالمحول	۲۶	اورم برامله
۶۳	بابالنوبی		اوهر = ابهر
۱۸۷	بابالیهود	- ۱۲۷-۸۸-۸۷-۸۱-۶۷-۲۷	اهواز
۶۳	باب بستان	- ۱۵۲ - ۱۵۰ - ۱۴۶ - ۱۳۰	
۶۳	باب سوق التمر	۱۸۲-۱۸۱ - ۱۷۴	
۶۴	باب علیان	۱۵۲-۱۳۷-۲۷-۲۶	ایذج
۶۴	باب عموریه		ایذه = ایذج
۱۷۹-۱۲۲-۶۷-۶۲-۵۴	بابل		ایذوج = ایذج
۱۸۲-		۹۰-۷۹-۶۲-۴۸-۱۳-۳-۲-۱	ایران
۶۴	باب مراتب	- ۱۵۷-۱۴۶-۱۴۱-۱۲۶-۱۰۳-	

۱ - باب التین در متن عربی و ترجمه غلط چاپی است.

صفحه

۹۰	بحر قزوین
۳۰	بحره
-۴۲-۳۱-۳۰-۲۸-۲۱-۲۰	بحرین
-۹۳-۸۶-۶۳-۵۸-۵۱-۴۹-۴۳	
-۱۲۳-۱۰۹-۱۰۴-۹۹-۹۸-۹۶	
-۱۴۱-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۱-۱۲۴	
-۱۷۸-۱۷۴-۱۷۱-۱۶۰-۱۴۸	
۱۸۵	
۳۰	بحیره ارجیش
۳۱	بحیره ارمیه
۳۱	بحیره خوارزم
۳۱	بحیره زره
۳۱	بحیره طریخ
۳۱	بحیره هجر
-۴۲-۳۶-۲۸-۲۷-۱۸	بخارا
-۱۶۲-۱۴۲-۱۲۹-۱۱۱-۱۰۶	
۱۷۵-۱۷۳-۱۷۰-۱۶۸-۱۶۳	
۱۴۳	بذ
	بذین = بذ
۳۱	برانا
۱۵۴-۵۴-۱۹	براکوه
۳۲-۲۶	برذعه
۳۲	برج
۳۲	بردان
۳۳	برز
۳۲	برزه
۳۳	برزی
	برقا = برقه
۳۳	برقان
۱۶۹-۱۱۷	برقه
۳۴	برقه رامتین
۳۴	برکه
۳۴	برکه زلزل

صفحه

۱۸۱	باب نوند
۲۸	بابه
۲۸	باجدا
۲۹-۲۸	باجروان
۱۱۸	باجگیران
۲۹	باجه
۱۶۷-۵۷	باخرز
۹۰-۳۹-۳۵	بادغیس
۱۰۷	بادوریا
-۷۶-۶۸-۶۳-۴۸-۴۶	بادیه
۱۳۴-۱۲۲-۱۰۶-۹۱-۸۷-۸۰	
۱۶۷-۱۳۸	
۱۴۴	بادیه شام
	بادیه عرب = بادیه
۲۹	بار
۲۹	باری
	باره = بار
۱۳۶-۲۹	باز
۳۰	بازالحمراء
	باز = باز
	باشان = فاشان
۳۰	باغ
۵۴	باغ آسیا
۳۰	باغ سیرجانی
۳۰	باغ وبن
۳۰	باغه
۱۰۹	بالس
۳۹	بامیین
۳۰	بت
۳۷-۳۰	بتانی
۳۰	بته
۹۲	بحار
۷۶	بحر عمان

صفحه

۱۳	برلین
۱۲۵-۹۲-۷۲	بروجرد
	بزا ق = بساق
۳۴	بزان
۳۵-۳۴	بزانه
۳۵	بساق
۹۹	بست
۱۵۴-۷۱-۴۰	بسطام
۳۵	بشت
۳۵	بشنویه اکراد
	بصاق = بساق
-۶۹-۶۷-۶۲-۵۸-۳۷-۳۶-۱۱	بصره
-۱۱۰-۹۹-۹۷-۸۸-۸۷-۸۰-۷۸	
-۱۳۷-۱۳۴-۱۳۲-۱۲۵-۱۱۸-۱۱۲	
-۱۶۸-۱۶۲-۱۶۰-۱۵۰-۱۴۸-۱۴۲	
۱۸۲-۱۸۱-۱۷۳	
۳۵	بصری
۳۶	بطحاء
۳۶	بطحاء ذیقار
۱۷۵-۱۷۴-۳۶	بطیحه
۳۶	بطیحه بخارا
۵۱-۴۹-۳۰	بعقوبا
۱۸۷-۱۳۴-۶۵-۵۱-۵۰	بعلبك
-۲۳-۲۰-۱۱-۸-۷-۶-۵-۳	بغداد
-۳۴-۳۳-۳۲-۳۰-۲۹-۲۸-۲۶-۲۴	
-۴۳-۴۲-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵	
-۶۳-۵۸-۵۷-۵۳-۵۱-۴۸-۴۷-۴۵	
۸۱-۸۰-۷۳-۷۱-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵	
۹۴-۹۱-۹۰-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴	
۱۰۵-۱۰۲-۱۰۰-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵	
-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۰۷-۱۰۶	
-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۷-۱۱۶	
-۱۳۲-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۴	

صفحه

- ۱۴۱-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۴-۱۳۳	
- ۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۴-۱۴۳	
- ۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹	
- ۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶	
- ۱۷۹-۱۷۸-۱۷۷-۱۶۹-۱۶۱	
- ۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱	
۱۸۸	
۲۲	بغروند
۳۶	بغیدید
۱۲۳	بکرآباد
	بلاد ترك = تركستان
۶۰	بلاد ديلم
۱۰۸	بلاش آباد
۳۶	بلجان
۷۱-۷۰-۵۲-۵۰-۴۵-۲۵-۲۴	بلخ
۱۰۶-۱۰۱-۹۸-۸۳-۷۷-۷۶-۷۲	
- ۱۴۴-۱۳۲-۱۲۶-۱۲۲-۱۲۰	
۱۸۴-۱۸۳-۱۷۹-۱۷۳-۱۵۷	
۸۰-۳۷	بلد
۳۷	بلد كرج
(۳۷)	بلد = نصف
۴	بلقاء
۱۵۱	بلوچستان
۳۸	بنا
(۱۵۴)	بنابد = گناباد
	بنان = بتانی
۳۸	بنانه
۱۵۷	بند نیجین
	بند نیگان = بند نیجین
۵	بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۳۸	بوازیج
۳۸	بوازیج انباد
۱۲۲-۳۸	بوان

صفحه

۱۳	پاریس
	پاز = باز (باز)
۱۳	پترسبورگ
۱۳۶	پرمه (فرمد)
۷۷-۳۷	پنج ده
	پوشنگ = بوشنگ
۱۴۰-۴۱	پیروز کوه
	پیکند = بیکند
	تا بران = طا بران
۹۸-۴۷	تاج
	تاج = حسنی (کاخ)
۴۴	تارم
۱۴۲	تاشکند
۱۸۰	تبادکان
۱۵۸	تبت
۷۴-۷۳	تبریز
۴۴	تر بان
۱۶۴-۱۰۷-۳۷	ترشیز (کاشمر)
	ترشیش = ترشیز
۱۷۵-۱۵۸-۱۴۲-۳۶	ترکستان
	ترم = تارم
۲۶	ترمذ
۱۸۷	تروعه
۴۵-۴۴	تستر (شوشتر)
۴۵	تستریون (کوه)
۱۵۳	تغزغز
۱۱۱-۸۹-۲۲	تفلیس
۴۵	تکاب
	تکاف = تکاب (تک آب)
	تکاو = تکاب
۱۱۴-۸۱-۸۰-۶۸-۶۶-۳۸	تکریت
۱۸۲	
۴۶-۴۵	توث

صفحه

	بور = بوره
۳۹	بوره
	بوری = بوره
۱۰۴	بوزجان
۳۹	بوزنجر
۴۰-۳۹	بوزنشا
	بوشنج = بوشنگ
۱۰۹-۱۰۴-۴۵	بوشنگ
۳۰	بوهرز
۴۰	بهقباد
۴۰	بهقباد بالا
۴۰	بهقباد پایین
۴۰	بهقباد میانه
۱۵۴-۴۰	بیار
۵۰-۸۷-۸۰-۵۱-۵۰-۹۹	بیت المقدس
۱۸۷-۱۴۳	
۵۰	بیت جبرین
۵۴	بیدخت
۱۲۷	بیرجند
۱۳	بیروت
	بیروز کوه = پیروز کوه (فیروز کوه)
۴۱-۲۱	بیضاء
۴۲	بیکند
۴۲	بیکنده
۴۲	بیل
۱۶۱-۲۲-۲۱	بیلقان
۵۴	بیلند
۴۲	بین القصرین
۱۶۶-۱۴۷-۷۹-۴۳	بین النهرین
۴۳	بینون
۴۲	بینونه
۷۵-۷۳-۴۰-۳۲-۲۳	بیهق
۷۹	پارس

صفحه

۵۱	جبله
۵۱-۵۰-۴۹	جبی
۵۲-۵۱-۵۰	جرباذقان (گلپایگان)
۵۲-۳۳-۳۴	جرجان (گرگان)
۱۶۳-۱۶۱-۱۲۲-۷۴-۷۰	
۱۷۵-۱۶۰	جرجانیه (گرگانج)
۹۰	جرجرایا
۵۲	جرجسار
۵۲	جرکان
۵۳-۵۲	جروس
۱۵۹	جره
۹۳-۷۹-۷۱-۵۳-۲۸	جزیره
۱۳۴-۱۲۴	
۸۰-۳۰-۲۴-۳	جزیره ابن عمر
۱۶۵-۱۴۱-۱۲۲-۹۱	
	جزیره ابوز = جزیره اقور
۵۳	جزیره اقور
	جزیره العرب = جزیره
۴۶	جزیره تونه
۱۱۷	جزیره سیاکوه
۱۱۸	جزیره سیب
۱۶۷	جزیره صقلیه (سیسیل)
	جزیره عبادان = عبادان
۱۵۶-۱۰-۸-۷	جزیره قیس
	جزیره کیش = جزیره قیس
۱۷۹-۵۳	جعرا نه
۵۳	جعفریه
۱۶۴	جلاباد
۵۴-۵۳	جلولا
	جنابذ = گناباد
	جناود = گناباد
۵۴	جنبذ
۵۴	جند

صفحه

۴۵	توئه
۴۶	توج
	توذ = توٹ
۱۲۸-۴۶	توران
	توز = توج
۱۳۸-۴۶	تون
	توین = دیل
۶۶-۵۱	تهامه
	تهران = طهران
۴۲	تاج
۴۷	ثریا
۴۷	ثغر
۴۷	ثغر اسبیجاب
۹۳	ثغر روم
۱۳	ثغر حلب
۴۷	ثغر فراوه
۱۸۲-۱۷۲-۱۳۴	ثغور شامی
۴۸	ثلثاء
۴۸	ثنیه
۴۸	ثنیة العسل
۴۹	جار
۱۵۶	جامده
۶۷	جامعین
۱۱۸-۱۰۵-۹۱-۷۲-۶۷	جبال
۱۵۹-۱۵۵-۱۵۴	
۴۱	جبال غور
۵۱-۵۰	جبه
۵۰	جبرین
۵۰	جبرین فستق
۱۲۵-۱۱۹-۵۰-۳۶-۲۰	جبل
۵۱	جبل جور
۵۱	جبل سماق
۵۰	جبل فضا

صفحه		صفحه	
۶۰	جیان	۵۴	جندة
	جیحون = رود جیحون	۷۶	جندک
۶۰	جیران		جندک = جندک
۱۵۴	جیرفت	۱۶۴	جنزه (گنجه)
۱۰۰-۸۱-۵	جیرنج (گیرنگ)	۵۴	جنقان
۸۸-۶۰	جیل	۵۴	جنقان اخشه
۶۱	جیلان	۹۴	جنوجرد
۶۱	جیوسیرا	۵۵-۵۴	جوبار
۱۳	چاپخانه سعادت	۵۵	جوبار بونی (وبونیک)
۱۴۲-۱۰۰	چاچ	۵۵	جوبار جرجان
۱۶۹	چشمه متالع	۵۵	جوبار هرات
۱۲۵-۵۶	چین	۵۵	جوبر
۲۲	حاجز	۵۵	جوبیق
۶۲	حایر	۵۷	جودقان
۹-۱۰	حباشه		جور
	حج = مکه	۱۳۹-۱۳۸-۵۷-۵۶	جوزجان (گوزگان)
-۶۴-۵۳-۵۱-۳۴-۲۰-۳	حجاز	۴۵-۲۵	جوزجان
۱۱۱-۱۰۷-۹۸-۹۷-۹۴-۷۲		۵۷	جوزق
۱۷۸-۱۷۲-۱۴۴-۱۳۶-۱۱۲		۵۷	جوسق
۱۸۳-۱۷۹		۵۸	جوسق ابن مهارش
۱۶۲	حجر	۵۸	جوسق خلیفه
۶۲	حدیثه	۵۸	جوسق قیرزان
۶۲	حدیثه موصل	۵۸	جوسق (یاقله فرخان)
۶۲	حدیثه نوره	۵۸	جوسق محدث
۷۹-۶۳-۵۳-۴۶-۲۱	حران	۵۸	جوف
۶۳	حران صغری	۵۸	جوف دارا (یادار)
۶۳	حران کبری	۵۹-۵۸-۵۵	جویبار (جوبار)
۱۳۲	حریبه	۵۹	جویم
	حریبه بغداد = ربض حرب	۵۹	جویم ابی احمد
۶۳	حرف	۵۴	جویمند
۱۵۰	حریم خاندان طاهر	۵۹	جوین
۱۴۴-۶۴-۶۳	حریم دار خلافت	۶۰	جوینه
۱۵۰-۱۲۰-۹۴-۶۴	حریم طاهری	۵۹	جهرم
		۱۸۷-۱۷۰-۱۲۳-۶۱	جی

صفحه

۶۸	حوری
۶۸	حوض
۶۸	حوض داود
۶۸	حوض رزام
۶۸	حوض هیلانه
۶۷	حویزه
۳۴	حیدرآباد دکن
	حیر = حایر
۱۳۱-۱۰۶-۱۱۱-۹۱-۶۹	حیره
۱۲۳-۷۲	خابران (خاوران)
۱۸۳-۶۶	خابور
	خالنجان = خان لنجان
۷۰	خان
۷۱	خان ابوعبدالله پسر جراده
	خان الابرار = خان لنجان
۱۰۱	خانجاه رودبار
۸۵	خان دشت
	خانसार = خوانسار
۷۰	خانقاه
۱۵۹-۷۰	خانقین
۷۰	خان لنجان
	خاوران = خابران
	خبوشان = خوجان (قوچان)
-۲۳-۱۹-۱۱-۹-۸	خراسان
-۴۹-۴۶-۴۱-۳۴-۳۳-۲۴	
-۶۶-۵۹-۵۷-۵۶-۵۳-۵۱	
-۹۵-۸۵-۸۱-۷۷-۷۵-۷۱	
۱۱۲-۱۱۰-۱۰۴-۱۰۲-۹۸	
۱۲۸-۱۲۳-۱۱۹-۱۱۶-۱۱۳	
۱۴۶-۱۴۳-۱۳۸-۱۳۶-۱۳۴	
۱۵۷-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۲-۱۴۷	
۱۷۲-۱۶۹-۱۶۴-۱۶۲-۱۶۱	
۱۸۳-۱۸۰-۱۷۸-۱۷۴-۱۷۳	
۱۸۶-۱۸۵	

صفحه

۶۴	حسنا باد
۶۵	حسنه
۶۵	حسنه استخر
۶۵	حسنی (تاج)
۶۵	حسنیه
	حصار = حصارک
۶۵	حصار شادمان
۶۵	حصارک
۶۵	حصن اکراد
۶۶-۲۲	حصن زیاد
۸۰	حصن کیفا
۶۶	حصن مهدی
۶۶	حضر
۳۷	حظیره
۶۶	حفصا باد
-۲۹-۲۸-۲۶-۹-۸-۶	حلب
-۹۸-۹۵-۶۳-۵۱-۵۰-۳۶	
۱۵۷-۱۵۱-۱۳۴-۱۱۱-۱۰۲	
۱۷۸-۱۶۹	
۱۵۰-۶۶	حلبه
۱۷۲-۱۴۶-۷۰-۶۷-۶۶	حلوان
۶۷	حلوان عراق
۱۵۷-۶۸-۶۷	حله
۶۷	حله بنی المراق
۶۷	حله بنی قبله
۶۷	حله بنی مزید
۶۷	حله خاندان دیس
	حله مزیدیه = حله بنی مزید
۶	حماء یا حمات
۶۸	حمران
۱۷۲-۶۵-۵۱-۶	حمص
۷۶	حورالسيف
۶۸	حوره

صفحه

۶۹	خوانسار
۷۶	خوبذان
۱۱۸-۷۶-۷۵	خوجان
	خوچان = خوجان
	خور = جندق
۷۷-۷۶	خور
۷۶	خورا
۷۶	خور جنابه
۷۶	خورد بیل
۷۶	خور سفلق
۱۱۱-۹۱-۷۷	خورنق
۷۶	خور و خسب
۷۸-۷۷	خوز
۷۷	خوزان
۸۵-۷۸-۶۶-۴۹-۴۴	خوزستان
۱۱۵-۱۱۴-۱۰۹-۸۸-۸۷	
۱۵۲-۱۳۷-۱۳۳-۱۲۵-۱۲۲	
۱۷۷-۱۶۷-۱۵۷	
	خوست = خسب
	خوشان = خوجان (خوچان-خوشان- قوچان)
	خولنجان = خان لنجان
۷۸	خوی
۵۳	خیبری
۷۸	خیل
۷۹	دارا
۷۹	داراء
	داراب = دارا
۸۰-۷۹	دارا بجرد
۷۹	دارا گرد
	دارا الخلافه = بغداد
۲۰	دارا القرامطه

صفحه

۶۶-۲۲	خرتبرت
۷۱	خرقان
۷۱	خرقانه
۷۲	خرما باد
۷۲	خرو
۷۲	خرو الجبل
۷۲	خریم
۴۲	خزر (بلاد خزر)
	خسب = خور و خسب
۷۳	خسرآباد
	خسرو جرد = خسرو گرد
۷۳	خسروشاه
۷۳	خسرو گرد
	خشوفغن = رأس القنطره
۱۳۴-۷۳	خصا
۷۴	خفتیان
۷۴	خفتیان ابوعلی زرزاری
۷۴	خفتیان سرخاب پسر بدر
	خفتیدکان = خفتیان
۱۱۱-۱۰۲-۳۰-۲۲-۲۱	خلاط
۱۸۴	
۱۳۹	خلخال
۷۴	خم
۷۷	خنبک
۷۴	خندق
۷۴	خندق شاپور
۹۷	خوابی
۷۵	خوار
۱۷۴	خوار (ری)
۶۳-۵۴-۳۶-۳۳-۱۱-۱۰	خوارزم
۱۲۳-۱۱۸-۱۱۱-۹۹-۹۰	
۱۷۸-۱۷۵-۱۶۸-۱۶۰-۱۲۷	
۱۱۳	خواف

صفحه

دار بیروت (بنگاه نشر کتاب)	۱۳
دار خلافت بغداد = بغداد	
دارصادر (بنگاه نشر کتاب)	۱۳
داشیل	۸۲-۸۱
دامغان	۱۵۴-۱۱۲-۴۰
دیپل	۱۴۴-۸۹-۸۰-۲۲-۱۱
دجله = رود دجله	
دجیل (بغداد)	۷۳-۶۸-۵۷-۲۶-
درا بجرد = دارا بجرد	۱۸۳-۱۸۱-۱۳۴-۱۲۴-۸۷-۸۱
درا بچند = دارا بجرد	
درب	۸۱
درب الزعفرانی	۱۰۵
درب النخله	۱۷۸
درب الیهود	۱۸۸
در ببق	۸۱-۱۱
در بجه = در ببق	
درب عتیق	۱۳۲
درب فراشه	۱۳۸
در بند = باب (باب الابواب)	۱۳۹-۲۸
در بند فیروز قباد	۲۲
دریل	۷۴
در دشت	۸۵
درک	۸۱
دروازه تابران	۱۰۰
دروازه محول	۹۵
دروازه مرو	۱۱۲
دروازه نوقان (طوس)	۱۸۳
دره مرو	۸۸
دریاچه ارومیه = بحیره ارمیه (۳۱)	
دریاچه (بحیره)	۳۱-۳۰
دریاچه حدت	۱۸۲
دریای آبسکون = دریای خزر	

صفحه

دریای چین	۱۶۸
دریای خزر	۱۷۳-۱۱۷-۱۸
دریای زر	۳۱
دریای شام	۵۱
دریای شور	۸۸
دریای عمان	۱۷۳
دریای هند	۱۸۶-۱۶۸-۸۰
دزق (دزه)	۸۳-۸۲
دزق باران	۸۲
دزق حفص	۸۲
دزق سفلا	۸۲
دزق شیرازاد	۸۲
دزق علیا	۸۲
دزق مسکین	۸۲
دزق و سا باط	۸۳
دزک	۸۳
دزک نشناک	۸۳
دزه = دزق	
دژ سنگان	۱۱۲
دست ارزن (= ارزن)	۸۵-۲۲-۲۱
-	۸۶-
دستجرد	۸۴-۸۳
دستجرد جموکیان	۸۳
دستجرد خوش انگور	۸۴
دستجرد کسروی	۸۴
دستجرد لقمان	۸۴
دسکره	۱۳۴-۸۴
دسکره ملک	۸۴
دشت	۸۶-۸۵
دشتاباد	۸۵
دشت ارزن = دست ارزن	
دشت بارین	۸۶-۸۵
دشت بوسقان	۸۶

صفحه

۹۰-۱۸	دهستان
۱۷۴-۱۱	دهنمک
۱۲۸-۵۱	دیاربکر
۷۱	دیار بنی اسد
۵۸	دیار بنی سعد
۶۸	دیار رباب
۲۵	دیار کلب
۷۱	دیار همدان
۹۱	دیر نجران
۹۰	دیر سمان
۹۰	دیر عاقول
	دیر گورمریم = دیرمارت مریم
۹۱	دیرمارت مریم
۹۱	دیرمرجرجس
۹۱	دیر هند
-۹۱-۶۱-۶۰-۴۷	دیلم (بلاد.)
۱۷۵-۱۰۰	
۹۴	دیمه
۱۵۲-۸۹-۵۰	دینور
۱۷۴	ذات الملح
(۵۰)	ذربایکان (= جرباذقان)
۸۳	ذرق سفلا
۶۵	ذرق علیا
۱۴۱-۳۶-۲۱	ذوقار
	ذیقار = ذوقار
۱۸۰-۱۰۰	رادکان
۹۲	راذان
۹۲	راذان بالا
۹۲	راذان پایین
۹۲	رازان
۹۳	رافقه
۱۲۶	راس المطاق

صفحه

۸۵	دشت بیاض
۸۶	دشت دستقان یا دستیقان
۸۵	دشت روان
۸۶	دشت شوراب
۸۵	دشتک
۷۰	دشت کعب
۸۵	دشتی
۱۰۳-۸۶	دقوقا
	دقوقاء = دقوقا
۵۴	دلویی
۱۴۵-۴۱-۱۱	دماوند
-۶۳-۵۵-۵۰-۳۲-۱۱-۹-۸	دمشق
-۱۴۱-۱۲۴-۱۰۶-۱۰۱-۸۴	
۱۷۹-۱۷۲-۱۴۸-۱۴۴	
۱۶۸	دنبر
۶۵	دوالیب
۸۶	دور
۸۷	دور بنی اوقر
۸۷	دور حبیب
۸۷	دور راسبی
۸۷	دورق
۸۸	دورقستان
۸۷	دورق فرس
۸۸	دورقه
۸۷	دور وزیر
۸۷	دوره
۸۸	دولاب
۸۸	دولاب حازن
۸۸	دولاب مبارک
۸۹	دون
۸۹	دونه
	دوین = دبیل
۷۱	ده خرقان

صفحه

۹۶	رحبه
۹۶	رحبه یعقوب
۹۹	رخج
۳۰	رذان
۹۷	رس (ارس)
۱۳۳	رستقبان
	رستم کوار = رستقبان
۱۲۰ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۹۷ - ۶۸	رصافه
۱۴۸ - ۱۳۳ - ۱۲۶ - ۱۲۱ -	
۹۷	رعن
	رفیل = رود رفیل
۱۱۵ - ۹۸ - ۹۶ - ۶۸ - ۵۳ - ۲۹	رقه
۱۸۳ - ۱۷۲ - ۱۶۰ - ۱۴۶ - ۱۴۵	
۹۸	رماده
۹۸	رم
	رم احمد پسر صالح = رم ریزان
۹۹	رم اردام پسر جوانابه
	رم بادنجان = رم حسن پسر حیلویه
۹۹	رم حسن پسر حیلویه
	رم حسن پسر صالح = رم سوران
۹۹	رم ریزان
۹۹	رم سوران
	رم قاسم پسر شهریار (= کوریان ۹۹)
۱۷۸ - ۹۸ - ۸۰	رمله
۹۸	رموم
۹۹	رميله
	رود ارس (= ارس ۹۷)
۹۹	رودبار
۱۰۰	رودبار طوس
۱۰۰	رودبار بغداد
۴۲	رود باول
۱۸۱	رود بردا
۱۱۰ - ۱۰۰ - ۳۱ - ۱۸	رودجیحون

صفحه

۹۲ - ۵۳	راس العین (راس عین)
۱۵۳	راس القنطره
	راس عین = راس العین
۱۵۲ - ۳۳	رامهرمز
۱۵۹	راورود
۹۴ - ۹۳	رایان
۱۵۲ - ۹۴	رباط
۹۳	رباط خرتنک
۹۴	رباط خواجه
۹۴	رباط رود
۹۴	رباط عبدالله پسر مبارک
۹۴	رباط کنزه مزار
۱۰۱ - ۹۴	ربض
۹۴	ربض ابوحنیفه
۹۴	ربض ابووعون
۹۴	ربض اصفهان
۹۵	ربض ایرانیان
۹۵	ربض حرب یا حربیه بغداد
۹۵	ربض حمزه
۹۵	ربض حمید
۹۵	ربض خوارزمیه
۹۵	ربض دارین
۹۵	ربض رشید
۹۵	ربض زهیر
۹۵	ربض زیاد
۹۵	ربض سعید پسر حمید
۹۵	ربض سلیمان
۹۵	ربض عثمان
۹۵	ربض قرطبه
۹۵	ربض مرو
۹۵	ربض نصر (یا نصریه)
۹۵	ربض هیلانه
۹۶ - ۹۵	رجا
۹۶	رجان

صفحه

۱۸۱-۱۲۷-۱۴۲-۱۶۰-۱۶۷	رود دجله ۳۸-۵۳-۵۷-۶۲-۶۳
۱۶۸-۱۷۵-۱۸۱-۱۸۲	رود دجله ۶۴-۸۰-۹۰-۹۸-۱۰۳
۱۸۲-۱۸۱-۱۴۷-۱۳۴-۱۱۴-۱۰۶	رود دجله = دجل (بنداد)
۸۱	رود دجل اهواز
۱۴۷-۱۳۴-۱۲۴-۱۱۴	رود رفیل
۱۸۲-۱۸۱-۱۵۳	
۱۰۳	رود زاب
۱۱۱	رود سدیر
۱۶۹	رود سل
۱۱۸	رود سیحان
۱۴۲-۱۲۱-۱۱۸-۳۱	رود سیحون
۱۸۱	
۱۲۴	رود صفا
۱۸۱	رود عاصی
۸۸	رود عسکر مکرم
	رود عیسی = رود رفیل
۶۲-۵۳-۴۰-۳۵-۲۴	رود فرات
۱۶۷-۱۳۷-۱۱۱-۱۰۹-۹۳-۸۰	
۱۸۲-۱۸۱	
۶۹	رود قم
۱۸۱	رود قویق
۱۶۰	رود کر
۶۶	رود کوال
۱۶۸	رود مبارک
۸۳	رود مرو
۱۰۱	روده
۸۸	رودیان
۹۹-۳۵	روزان
۱۱۴	روستای سنج
۱۰۲-۹۶-۹۳-۸۱-۸۰-۶	روم

صفحه

۱۰۱	رویان
۱۱۴-۵۳	رها
۱۰۲	رهوه
۵۸-۵۰-۴۲-۴۱-۱۷-۵-۳	ری
۸۸-۸۴-۷۸-۷۵-۷۲-۶۱	
۱۱۱-۱۱۰-۱۰۲-۱۰۱-۹۴	
۱۴۱-۱۲۹-۱۱۹-۱۱۴-۱۱۲	
۱۷۴-۱۶۴-۱۵۹-۱۴۵-۱۴۳	
۱۸۵	
۱۰۲	ریان
۱۰۳	زاب اسفل (رود...)
۱۷۹-۱۰۳-۶۲	زاب اعلا (رود...)
	زاب اعلا = (زاب مجنون) (رود...)
۱۰۴	زاب پنجم (رود...)
۱۰۳	زاب مجنون
۱۶۹	زاب مغرب (رود...)
۱۰۳	زایی
۱۰۳	زایاء
۱۰۳	زایان
۱۹	زاد آخرت
۱۰۴	زار
۱۰۴	زاره
۱۷۰-۱۳۰-۱۲۳-۱۰۶	زاینده رود
۱۷۷	زاهر
۱۰۴	زاوه
۱۰۴	زبیدیه
۱۰۳	زرقامیه
	زرنج = زرنک
۱۰۵	زرنند
	زرنند رود = زاینده رود
	زرن رود = زاینده رود یا زرنود
۱۱۰	زرنک

صفحه		صفحه	
۱۱۰-۳۹-۱۷	ساوه	۱۳۰	زروډ
۷۳	سبزوار	۱۰۵	زغفرانيه
۱۱۰	سپيد (اسپيد)		زم = رم
۱۱۰	سپيده (سپيده)	۱۰۶	زملكا
۱۱۰	سپيدان	۱۰۶	زملكان
	سپيد = سپيد		زمونم = رموم
	سپيدروډ = سفيدروډ	۹۸	زمونم اكراد
	سجستان = سيستان	۹۴-۹۳-۲۰	زنجان
۱۱۳	سده	۱۰۶	زندان
۱۱۱-۱۱۰-۹۱-۷۷	سدير	۱۰۶	زند بخارا
۱۱۱	سر	۱۰۶	زند رامش
۱۱۱	سرجه	۱۰۶	زند رود = زاینده رود
	سرچاه = سرجه		زنده رود = زاینده رود
- ۶۶-۶۰-۴۲-۲۶	سرخس	۱۰۶	زند هرات
- ۱۲۳-۱۰۷-۹۸-۹۵-۸۴		۱۰۶	زنديه
۱۷۸		۵۳	زنگبار
۸۷	سرق	۱۰۳	زوايی
۱۱۱	سرقسطه		زورآباد = زورابد
۱۱۱	سرماری	۱۰۷-۱۰۶	زورابد
۱۳۴-۸۱	سرمن رای	۱۷۴	زوزن
۱۱۱	سریر		زومه = زم
۱۲۲-۳۸-۲۴-۲۲	سغد (سمرقند)	۱۰۷	زهريه
۱۸۳-۱۶۸-۱۶۲		۱۰۹-۱۰۸	ساباط
۲۲	سغدييل	۱۰۹	ساباط ماوراءالنهر
۱۱۰	سفید		ساباط مداین = ساباط
۱۱۰	سفیدرود		سابوريه = شاپوريه
۱۱۰	سفیدقلعه	۱۰۹	ساجرد
۲۲	سفرجان		ساراگس = سرقسطه
۲۵	سكة الانبار	۱۱۰-۲۳-۱۷	ساری
۳۷	سكة بنانه	۲	سازمان ملل متحد
	سلامی = سلومد	۱۰۹	سامان
۱۱۲	سلسل	۱۶۹-۱۴۸-۱۴۱-۵۸	سامرا
۱۱۳	سلومد		ساو = ساوه

صفحه

سمرقند	۵۷-۴۶-۴۴-۲۷-۲۵
	۱۰۸-۱۰۴-۹۴-۸۳-۶۳-۵۹
	۱۴۹-۱۴۶-۱۴۲-۱۳۶-۱۰۹
	۱۸۱-۱۷۹-۱۷۳-۱۶۸-۱۵۵
	۱۸۳-
سمنان	۱۵۴-۱۱۲-۷۵
سن	۱۱۴-۱۰۳
سنام	۱۱۲
سنج (شنگ - سنگ)	۱۱۳
سنجار	۸
سنجان	۱۱۳-۱۱۲
سنجیست	۱۸۳
سنج بزرگتر	۱۱۳
سنج عباد	۱۱۳
سند	۱۲۸-۱۱۴-۱۱۰-۸۳-۷۶
	۱۷۵-۱۴۵-
سندیه	۱۱۴
سنگان = سنجان	
سنگ بست	۱۸۳
سنگ عبادی = شنگ عبادی	
سواد بغداد	- ۱۰۷-۷۰-۲۳
	۱۶۰-۱۵۱-۱۳۸
سواد عراق	-۷۴-۶۷-۵۵-۳۵
	۱۱۲-۹۲
شوده	۱۶۹
سوس = شوش	
سوق	۱۱۵
سوق الثلاثاء	۱۲۰-۱۱۵-۴۸
سوق الجبل	۱۱۶
سوق السلاح	۱۱۵
سوق العطش	۱۱۶-۶۸
سوق الاربعاء	۱۱۵
سوق الامر	۱۱۶

صفحه

سوق الاهواز	۱۱۵-۲۳
سوق الری	۱۱۶
سوق اهواز = سوق الاهواز	
سوق بحر	۱۱۵
سوق جرجان	۱۱۶
سوق عبدالواحد	۱۱۶
سوقه	۱۱۶
سوق یحیی	۱۱۶
سویقه	۱۱۶
سویقه ابوالورد	۱۱۷
سویقه العباسه	۱۱۷
سویقه حجاج	۱۱۶
سویقه خالد	۱۱۶
سویقه عبدالوهاب	۱۱۷
سویقه غالب	۱۱۷
سویقه نصر	۱۱۷
سویقه هیثم	۱۱۷
سیاکوه	۱۱۷
سیب	۱۱۸-۳۵-۱۱
سیحان = رود سیحان	
سیحون = رود سیحون	
سیراف	۶۷-۶۰-۲۲
سیرجان (یاقصران)	۱۶۲-۱۴۵-۶۵
سیرس = ارس	
سیروان = شیروان	
سیستان (سجستان)	- ۹۹-۹۶-۳۱
	۱۸۶-۱۶۳-۱۶۲-۱۱۰
سیسپیل = صقلیه	
سینان	۱۲۱
شاپور	۱۲۳-۱۰۹
شاپور خره	۱۰۹
شاپورخواست	۱۰۹-۷۲
شاپورخوست = شاپورخواست	

صفحه

۱۰۹	شاپوریه
	شاد شاپور = (کسکر ۱۲۵)
۱۸۰	شادکن
۱۲۰	شادیاخ (نیشابور)
۱۲۰	شاذخ
۱۲۰	شارع الانبار
۱۲۸	شارع الطنز
۱۲۴-۱۲۰	شارع الميدان
۱۲۰	شارع دارالرقیق
	شارع میدان = میدان
۴۷-۳۶-۳۱-۲۴-۲۳-۸-۷-۶	شام
- ۸۹-۸۰-۶۸-۶۶-۵۶-۴۸	
- ۱۳۳-۱۱۸-۱۱۲-۹۷-۹۱	
۱۷۹-۱۷۶-۱۵۱-۱۳۵-۱۳۴	
۱۸۶-۱۸۵-	
۹۴	شاوان
۱۲۱	شبا
۱۲۱	شترج
۱۲۱	شترج والا
	شترکث = اشترکث
۱۲۱	شرقیه
۱۱۸-۲۹-۲۸-۲۲	شروان (شیروان)
	ششتر = شوشتر
۱۲۱	شعب
۱۲۲-۲۸	شعب بوان
۷۸	شعب الخوز
۱۲۲	شعب ضره
۱۲۲	شعیر
۹۴	شمله
۱۰۵	شمیران
	شنگ = سنج
	شنگ عبادی = سنج عبادی
۱۰۳	شوراء

صفحه

۱۲۲-۱۱۴	شوش (شوشتر)
۴۴	شوشتر (تستر)
۱۲۲	شوشه
۱۲۳	شوکان
۶۵	شومان
۴۵	شونیزیه
۱۲۲	شوی
۵۴	شهر (قصبه)
۱۴۷-۸۵-۵۱-۴۹	شهرابان
۱۵۹-۱۰۳-۷۴	شهر زور
۱۲۴-۱۲۳-۱۱	شهرستان
	شهرستان (شهرستانه-مدینه اصفهان)
۱۲۴-۱۲۳-۱۸۷-۱۷۰-۶۱	
۱۰۶	شهرستان (یامدینه بغداد)
	شهرستانه = شهرستان
۱۲۹-۹۹-۹۵-۸۶-۵۹-۲۲	شیراز
۱۳۹-۱۳۷-	
۱۱۹-۱۱۸	شیروان (شروان)
۱۲۴	صالحیه
۱۳۵	صحرای عربستان
۳۴	صراه
۳۲	صراتین
۱۲۴	صرصر سفلا
۱۲۴	صرصر علیا
۱۲۴	صریفین
	صغد = صغد
۱۲۴	صفا
۱۵۱	صفین
۱۶۷-۱۴۸	صقلیه (جزیره سیسیل)
۱۰۶	صنعاء
۱۵۱	صیداء
۱۲۵-۱۱۸	صیمره
۱۲۵	صین بالا

صفحه

۱۲۵	صین پایین
۱۱۷	ضرات
	طائف = طایف
۱۸۰-۱۲۹-۱۱۰	طابران (تابران)
۴۴	طارم (تارم)
۱۳۹	طارم سفلا
۱۲۶	طاق
۱۲۶	طاق الحرائی
۱۲۶	طاق اسماء
۱۲۶	طاق بستان
۱۲۶	طاق کسری (ایوان کسری)
۱۲۷-۱۲۶	طالقان
	طاهری = حریم طاهری
۱۲۷	طاهریه
۱۰۲-۵۳-۳۰	طایف
۷۲-۶۰-۴۲-۴۱-۲۳-۱۸	طبرستان
- ۱۱۰-۹۴-۹۱-۹۰	
۶۱۱-۱۶۰-۱۲۶	
۱۲۷	طبریه
- ۱۳۸-۱۲۸-۱۲۷-۹۸-۷۶	طبس
۱۵۴	
۱۲۸	طبسان
۱۲۸	طبس تمر
۱۲۸	طبس عناب
۱۲۸	طبس گیلکی
۱۲۸	طبس مسینان
۱۲۷	طبسین (طبسان)
۱۵۷-۱۴۵	طخارستان
۶۰	طرابلس
۱۰۴	طرابلس غرب
۱۷۲-۸۱	طرسوس
۱۰۷-۳۷	طریثیت (ترشیز-کاشمر)
۱۶۴-	

صفحه

۱۲۸	طبخ
۱۲۸	طنز = شارع الطنز
۱۲۸	طوران (توران)
- ۱۰۰-۸۴-۸۱-۷۲-۳۰	طوس
۱۸۳-۱۸۰-۱۳۶-۱۲۹	
۱۲۹	طوسان
۱۲۹	طوس خیمه
- ۱۲۹-۱۰۵-۵	طهران (تهران)
۱۵۹	
۱۳۰-۸۷	طیب
۱۳۰	طیبه
	طیفور آباد
۱۳۴-۱۳۱	طین
۱۴۳	طین العقبه
۱۳۱	طینه
۱۶۹-۱۳۱	ظهران
(۸۸-۳۶)	عبادان = آبادان
۱۳۲	عباسیه
۱۶۰	عبرت
۱۳۲	عتیکه
۱۳۵	عذیب
۵۶-۵۳-۳۶-۳۳-۲۳	عراق
- ۸۶-۸۴-۷۲-۶۹-۶۸-۶۴	
- ۱۲۷-۱۱۲-۱۰۵-۱۰۳-۸۷	
۱۷۲-۱۵۹-۱۵۷-۱۴۳-۱۳۴	
۱۸۵-۱۸۳-۱۸۲-۱۷۹-۱۷۸	
۵۰-۴	عراق عجم (اراک)
۱۵۳	عراق عرب
۳۲-۲۱	عربستان (جزیره العرب)
- ۴۷-۴۴-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳	
- ۹۷-۸۷-۷۸-۵۳-۵۱-۴۸	
۱۷۲-۱۴۱-۱۲۵-۱۰۶-۱۰۲	
۱۶۲-۱۷۴	
۲۰	عرج

صفحه

عروس شام = عسقلان	
عسقلان	۱۳۳
عسکر ابو جعفر	۱۳۳
عسکر مکرم	۱۳۳-۸۸
عسکر مهدی بالله	۱۳۳
عسکر مهدی = رصافه	(۹۷)
عسکر نیشابور	۱۳۴
عقبه حمت	۱۴۳
عقبه رکاب	۱۳۴
عقبه رکوبه	۱۴۳
عقبه طین	۱۳۴-۱۳۱
عقر نخیل	۱۳۴
عکبراء	۱۴۸-۱۲۴-۶۱-۳۹-۳۵-
عمان	۱۵۱
عمان ۷-۸-۲۱-۴۳-۵۸-۶۰-۶۹	
عمق	۱۵۶-۷۱-
عین التمر	۲۱
عین شمس	۱۳۴
عین محلم	۱۳۴
عینین	۱۳۴
عیون	۱۳۵
غابه	۱۳۵
غار (ری)	۱۴۱-۵
غدير خم	۷۴
غزنه	۱۳۹-۱۰۱-۵۳-۴۱-
غزنه ۲۵	۱۷۷-۱۸۶-۱۶۲-۱۴۰
غور	۱۳۹-۵۳-۴۱
غوطه دمشق	۱۶۹-۱۳۴-۹۰-۶۳-۳۸
فاران	۱۳۶
فارس	۴۴-۴۱-۳۹-۳۸-۲۲-۱۸-۴
	۷۵-۶۹-۵۶-۵۵-۵۴-۴۶-
	۸۶-۸۳-۸۰-۷۸-۷۷-۷۶-

صفحه

۹۶-۹۸-۹۹-۱۰۹-۱۱۹-	
۱۲۲-۱۲۳-۱۲۸-۱۳۱-۱۳۲	
۱۳۴-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۵۱	
۱۵۶-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲	
۱۷۵-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۵-۱۸۶	
فارمد = فرمد	
فاریاب	۷۰
فاز = باز	(۱۳۶-۳۰-۲۹)
فاشان	۱۳۷-۱۱
فال	۱۳۷
فاله = فال	
فرات = رود فرات	
فراشه	۱۳۷
فراو = فراوه	
فراوه	۴۷
فرخان (قلعه... = جوسق)	۵۸-۴
فردوس (تون ۴۶)	
فردوس	۱۳۸
فرطس	۱۳۸
فرغان = فرغانه	
فرغانه	۱۴۲-۱۳۹-۱۳۸-۲۷-۲۶-
	۱۴۳-
فرمد	۱۳۶-۳۰
فرمه = فرمد	
فرنک (بلاد...)	۸۰-۴۷
فرومد	۱۳۶
فسا	۸۰
فلسطين	۱۸۲-۱۳۴-۹۸
فیروز آباد (= جور)	۱۳۹-۵۷-۵۶
	(۱۷۷)
فیروز آباد خرق	۱۳۹
فیروزان = خان لنجان	(۷۰)
فیروز قباد (نهر...)	(۱۳۹
فیروز کوه	۱۴۰-۴۱-۱۱

صفحه

۱۴۶	قصر الريح
۱۴۶	قصر السلام
۱۴۶	قصر الطين
	قصر اللصوص = قصر كنكور
۱۴۶	قصر ام حبيب
۱۴۵-۱۴۴	قصران
	قصران = سیرجان
۶۱	قصران خارج
۱۴۵-۵۸-۶۱	قصران داخل (یاد اخلی)
۶۱	قصران فوقانی
۱۴۶	قصر بهرام
	قصر جابر = مدینه جابر
۵۸	قصر جوسق
۶۸	قصر حمران
۱۴۶	قصر رافع بن لیث
۱۴۶	قصر روناس
۱۴۶-۷۰	قصر شیرین
۱۴۶	قصر عبدالجبار
۱۴۸	قصر عجاج
۱۴۷	قصر عروه
۱۴۷	قصر عیسی
۱۴۷	قصر قرنبا
۱۴۷	قصر قضاءه
۱۸۴-۱۶۵-۱۴۸-۱۴۷	قصر كنكور
۱۴۸	قصر میدان خالص
۱۴۹	قصر وضاح
۱۴۸-۱۴۴	قطر بل
۱۴۹	قطوان
۱۵۰	قطیعه ابوالنجم
۱۴۹	قطیعه اسحاق ازرق
۱۴۹	قطیعه ام جعفر
	قطیعه خارجی = قطیعه ربیع
۱۴۹	قطیعه خاندان جیدار
	قطیعه داخلی = قطیعه ربیع

صفحه

۱۴۱-۱۳۵-۹۶-۸۱-۷۲	قادیسیه
۱۴۱	قار
۱۴۱	قاده
۱۸۴-۱۴۲-۱۴۱	قاسان
۱۴۲	قاسان (کاشان)
۱۰۹	قاشان
۳۴	قاطول
۱۵۴-۴۶	قاین
۱۴۲	قبا
۱۴۲	قباب
۱۴۳	قباب اقصی
۱۴۳	قباب البازار
۱۴۳	قباب الحسین
۱۳۰	قبرستان نشیط (درهمدان)
۱۷۵	قبلیه
۱۴۳	قدس
۱۴۳	قران
۱۲۱	قرتباد
۹۷	قرطبه
(۱۰۴)	قرمیسین (= کرمانشاه)
۱۴۴	قرن
۶۵	قروراء
۱۶۲	قری آل کرمان
۱۴۴-۶۵	قرنین
۱۴۴-۷	قریه
۷۱-۵۰-۴۴-۲۱-۲۰-۳	قزوین
۱۶۵-۱۵۴-۱۳۸-۱۲۷-۷۸	
۱۷۱-۱۶۸	
۱۴۴-۱۱	قس
۱۴۵-۱۲۸	قصدار
۱۴۵	قصر ایض
۱۴۶-۱۴۵	قصر احنف بن قیس
۱۴۵	قصر الاحمریه

صفحه		صفحه	
۱۵۶	قهندز بخارا	۱۴۹	قطیعه دقیق
۱۵۵	قهندز سمرقند	۱۵۰	قطیعه ربیع پسر یونس
۱۵۶	قهندز مرو	۱۵۰	قطیعه زهیر
۱۵۵	قهندز نیشابور	۱۵۰	قطیعه عجم
۱۵۵	قهندز هرات	۱۵۰	قطیعه عکس
۱۴۸	قیروان	۱۵۰	قطیعه عیسی
۱۵۶	قیس (کیش)	۱۵۰	قطیعه فقها
۱۵۶	قیقان	۱۶۱-۱۵۱	قفص (کوچ)
	قیلوه = قیلویه		قلعه فرخان = فرخان
۱۵۶	قیلویه	۱۵۱	قلعه جص
۱۶۸-۲۵	کابل	۱۳۸	قلعه فردوس
۳۳	کاث	۱۵۱	قناطر
۲۰	کاخ تاج	۱۵۱	قناطر حدیفه
۲۰	کاخ خسروان	۱۵۱	قناطر خاندان دارا
۵۴	کاخک	۱۳۱	قنان
۱۵۸	کار	۱۵۲	قنطره
۱۵۸	کاره	۱۵۲	قنطره اربک
۱۵۸	کاریان	۱۵۲	قنطره بردان
۱۵۸	کاربه	۱۵۳	قنطره خاندان زریق
۱۷۵-۴۶	کازرون	۱۵۲	قنطره خزراد
۸۳	کازه فرنیاد	۱۵۳	قنطره سمرقند
	کاژ = کاث	۱۵۳	قنطره شوك
	کاسان = قاسان	۱۵۳	قنطره معیدی
۱۸۴	کاشان = قاسان	۸۴	قنطره نعمان
(۱۰۷)	کاشمر = ترشیز-طریثیت	۱۵۳	قطعه نعمان پسر منذر
(۶۱)	کال = کیل		قوچان = خبوشان-خوجان-خوچان
۳	کتابخانه المثنی (دربنداد)	۱۰۳	قوسان
۳۴	کتابخانه بادلیان اکسفرد	۱۵۴-۱۳۵-۱۱۲-۴۰	قومس (کومش)
۱۳	کتابخانه جمال الدین قفطی	۱۵۴	قومسه
۸	کتابخانه مرو		قوهستان = قوهستان
۱۶۰	کر	۱۲۷-۹۸-۸۱-۶۷-۴۶	قوهستان
۱۵۸	کران	۱۵۵-۱۵۴	
(۵۲)	کربایکان = گلپایگان	۱۵۵	قهندز

صفحه

۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۵۱	کرج
۱۵۹	کرج ابودلف
۱۵۹	کرج رود راور
۱۱۷-۹۸-۹۵-۸۶-۴۲-۳۴	کرخ
۱۸۲-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۰-۱۴۹	
۱۵۹	کرخ باجدا
۱۶۹-۱۵۹-۳۱	کرخ بغداد
۱۵۹	کرخ جدان
۱۵۹	کرخ خوزستان
۱۵۹	کرخ سامرا
۱۶۰	کرخ عبرتا
	کرخ فیروز = کرخ سامرا
۱۶۰-۲۳	کرخ میسان
	کرخه = کرخ خوزستان
۱۶۰-۷۴	کردستان
	کركانج = گرگانج (گرگانه)
۱۶۱	کرکر
-۹۰-۸۱-۶۵-۳۸-۳۰-۱۸	کرمان
- ۱۲۸-۱۱۸-۱۱۰-۱۰۵-۹۹	
۱۶۹-۱۶۲-۱۶۱-۱۵۴-۱۵۱	
۱۸۴-۱۷۸	
۱۶۱-۱۵۳-۱۴۷-۱۴۶	کرمانشاه
۱۸۴-۱۶۵	
۱۶۲	کرمانیه
۹۹	کرمسیان
	کره = کرج
۱۶۲	کرمینیه
۱۲۵-۸۸	کسکر
۱۶۳-۱۶۲	کش (کس)
۱۳۲	کشمیهن
۱۶۴-۱۶۳	کلاباد
۱۷۷	کلانکو
۱۶۴	کلب

صفحه

	کلبیکان (= گلپایگان ۶۹)
۱۰۵-۳۸-۲۹	کلواذا (یا کلواذی)
۱۸۱	
۱۲۱	کمشان
	کنا بد (جنا بد) = گنا باد
	کنا بد = کنا بد
	کنبد = گنبد
	کنجه = گنجه
۱۶۴	کندر
	کنده = خندق
۱۷۴	کنستان
	کنکوار = کنکور
۱۸۴-۱۶۵-۱۴۷	کنکور
	کوان = (جوین ۵۹)
	کوچ = قفص
	کوجان = خوچان - خوچان
	کوریان = رم قاسم پسر شهریار
	کوش = اسکندریه کوش
	کوشك = جوسق
-۷۷-۷۴-۷۰-۶۹-۶۷-۴۰	کوفه
-۱۱۸-۱۱۶-۱۱۱-۹۷-۹۶	
۱۴۱-۱۳۸-۱۳۴-۱۲۵-۱۲۴	
۱۸۵-۱۵۱-۱۴۸	
	کومس = کومش
۱۵۳	کومش ارت
	کومش = قومس
۲۸	کوه باب
۵۰-۲۵	کوه پنجهیر
۴۵	کوه تستر
	کوه تستریون = کوه تستر
۶۵	کوه جلیل
۶۹	کوه خانسار
۱۴۰-۴۱	کوه دماوند (دنباووند)

صفحه

۱۶۲	گرمسیر
	گل آباد = کلاباد
	کلاباد = کلاباد
	کلابادگان = گلپایگان
	کلبیگان = گلپایگان
۵۲-۵۰	گلپایگان (= جرباذقان)
(۶۹)	
۱۵۴-۱۳۸-۵۴-۵۳	گناباد (جنابذ)
(۵۴)	گنبد (= جنبد)
۱۶۴-۲۱	گنجه (جنزه)
۱۴	گوتینکن
(۱۳۹-۵۶)	گور = جور
۴۵-۳۵	گوزگان (جوزجان)
(۵۹)	گویم (= جویم)
۸۲	گیرنگ (= جیرنج)
(۶۱)	گیل (= کیل-جیل)
۱۱۸-۸۸-۶۱-۴۴	گیلان (= جیلان)
۱۳	لاپیزیک
۱۶۷-۱۶۴	لرستان
۲۲	لکز
۷۰	لنجان
۱۳	لیدن
	لین = آلین
۲۹	ماردین
۱۶۷	مازر
۱۱۰-۱۷	مازندران (طبرستان)
۱۱۹-۱۱۸	ماسبدان
	مال الامیر (= ایندج ۲۶)
	مالان = مالین
۱۶۷	مالکیه
	مالن = مالین
۱۷۲-۱۶۷	مالین
۱۰۶-۹۳	مالین هرات

صفحه

۱۲۱	کوه دهناء
۱۰۶	کوه زند
۱۵۵	کوهستان
۱۵۴	کوهستان ابوغانم
۱۱۲	کوه سلسل
۵۴	کوه سنگی (مشهد)
۱۱۸	کوه سیاه کوه
۱۰۱-۷۹	کوه طبرستان
۱۱۲	کوه غریف
۱۴۳	کوه قدس ابیض
۱۴۳	کوه قدس اسود
۱۵۰	کوه قعیعان
۶۵	کوه لبنان
۱۰۹-۷۸	کوه لر (کوههای لر)
۷۹	کوه ماردین
۸۱	کوههای اصفهان
۱۵۴	کوههای بلوچ و کوچ
۱۷۳	کوههای دیلم
۶۵	کوههای صعده
	کوههای طبرستان = کوه طبرستان
۱۱۸	کوههای کرمان
	کوههای لر = کوه لر
۱۲۸	کویر
۱۱۸	کویر خراسان
	کهستان = (قهستان-کوهستان)
۱۲۹	کهگیلویه
	کیش = قیس - جزیره ۰۰)
	کیل = گیل
	گرگان (جرجان) ۳۴-۳۳-۲۳
	۱۸۷-۱۶۱-۱۲۳-۹۰
	گرگانج (جرجانیه) ۱۶۰-۱۱-۱۰
	۱۷۵-۱۶۱-
	گرگسار = جرجسار

صفحه

۶۴	مدینة السلام بغداد (= بغداد)
۶۴-۱۰۵-۱۱۵-۱۶۷-۱۷۱	
	مدینه اصفهان = شهرستان - شهرستانه
۱۷۰	مدینه انبار (یا شهرستان)
۱۷۰	مدینه بخارا (یا شهرستان)
۱۷۱	مدینه جابر
۱۷۱	مدینه درونی مرو
۱۷۱	مدینه سمرقند
۱۷۱	مدینه مبارک ترکی
۱۷۱	مدینه محمد پسر عمر
۱۷۱-۱۷۳	مدینه مرو
۱۱۶-	مدینه منصور (= باب البصره)
۱۲۰-۱۲۱-۱۳۲-۱۵۰	
۱۷۱	مدینه موسی
۱۷۱	مدینه نسف (یا نخشب)
۱۷۲	مدینه نیشابور ^۲
۱۷۲	مدینه یشرب
۶۷	مذار
۵۸	مراد
۱۷۲-۷۴	مراغه
۱۴۳	مرالظهران
۱۷۲	مرج
۱۷۲	مرج الخطباء
۱۷۲	مرج قلعه
۳۹	مرخ
۹۱	مرزقه
(۲۴)	مرعبلوس (= اسکندریه مرو)
۱۷۲	مرغاب

صفحه

۶۴	مامونیه
۴۲-۴۶-۴۷-۵۶-۶۵	ماوراءالنهر
۸۳-۱۰۴-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-	
۱۰۹-۱۱۲-۱۱۵-۱۳۸-۱۵۵	
۱۶۲-۱۶۳-۱۷۱-۱۷۵	
۱۶۸	مای
۱۶۸	مایمرغ
۱۶۸	مای هند
۱۶۸	مبارک
۱۶۸	مبارکه
۱۶۸	مبارکیه
۱۶۸	متالع
۳۶	محرضه
۱۶۹	محمدیه
۱۶۹	محول
۲۰-۶۱-۱۶۹	مداین
۱۷۰-۱۰۸	مداین خسرو (کسری)
	مداین عراق = مداین خسرو
	مداین کسری = مداین خسرو
۱۳۹-۱۴۴	مدرسه نظامیه بغداد
۱۳۴	مدین
۳۰-۳۴-۳۵-۴۹-	مدینه
۶۶-۷۲-۷۴-۷۸-۸۱-۹۲-	
۱۰۲-۱۱۲-۱۱۴-۱۱۷-۱۲۲	
۱۳۲-۱۳۴-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴	
۱۴۸-۱۶۴-۱۷۴-۱۸۵	
	مدینه اصفهان ^۱ (یا شهرستان جی)
۱۷۰	

۱- مدینه یا شهرستان یا شهرستانه مرادف شارستان است.

۲- مدینه در این گونه موارد مرادف شهرستان یا شارستان یا شارسان است و در اصطلاح جغرافیای قدیم بر خود شهر که قهندزی آن را احاطه میکرده و سوری بر گرد آن بوده اطلاق می شده است و قسمت بیرون سور را ربض می خواندند. رجوع به شهرستان در همین متن شود.

صفحه

۱۷۲	مرغاب رود
۲۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۳	مرو
۳۳-۳۰-۲۹-۲۶-۲۵-۲۴	
۴۶-۴۵-۴۰-۳۹-۳۷-۳۶	
۶۸-۶۶-۶۵-۶۳-۵۵-۵۲	
۸۳-۸۲-۸۱-۷۶-۷۳-۷۲	
۱۱۲-۱۰۹-۱۰۶-۱۰۰-۴۹	
۱۳۷-۱۳۶-۱۳۲-۱۲۱-۱۱۳	
۱۷۵-۱۷۳-۱۶۸-۱۶۶-۱۳۹	
۱۸۶-۱۸۰-	
۸۳-۸۲-۶۵-۳۷	مروالرود
۱۴۴-۱۲۸-۱۲۶	
۱۱۳-۶۵-۵۶-۹	مرو شاهجان
۱۷۳-۱۴۷-۱۴۴	
۱۱	مریفین
۱۴۴	مزرقه
۱۷۳	مزن
	مزنه = مزن
۱۰۱	مسجد جامع آمل
	مسجد جامع ابن المطلب (در بنداد)
۱۴۷	
۱۵۰	مسجد جامع بصره
۹۴	مسجد جامع رباط خواجه
۱۳۳	مسجد جامع منصور (در بنداد)
۷۵	مسجد جامع نیشابور
۸	مسجد زیدی (در بنداد)
۱۲۱-۱۱۲	مسجد شرقیه (در بنداد)
۴۶	مسجد عقیل (در نیشابور)
۱۷۳	مسقط
۱۷۴	مشقر
۱۸۰-۱۰۷-۵۴-۳۰-۴	مشهد
۲۹-۲۴-۲۳-۱۷-۱۳-۳	مصر
۵۸-۵۶-۵۳-۵۱-۴۶-۴۲	

صفحه

۷۴-۷۲-۷۱-۶۹-۶۷-۶۳	
۱۰۴-۱۰۰-۹۱-۸۷-۸۰	
۱۲۱-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۱-۱۱۰	
۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۲-۱۳۱	
۱۵۶-۱۴۸-۱۴۴-۱۴۳-۱۳۸	
۱۷۹-۱۷۸-۱۷۲-۱۶۷-۱۶۲	
۱۸۰-	
۱۱۸-۱۰۶	مصیبه
۱۵۷	مطیر آباد
۱۷۴	معدن
۱۱۱-۹۰-۶۳	معرة النعمان (ومعه)
۶۸	معشوق
۱۰۴-۱۹-۷۷-۷۶-۵۶	مغرب
۱۸۵-۱۸۲-۱۵۸	
۱۷۴	مغیثه
۱۶۲-۱۱۰-۸۳-۸۱	مکران
۱۸۶-۱۶۳	
۶۶-۵۳-۳۶-۳۲-۲۰	مکه
۹۹-۹۶-۸۸-۷۸-۷۵-۷۴	
۱۲۵-۱۲۴-۱۲۲-۱۰۵-۱۰۲	
۱۴۲-۱۳۸-۱۳۶-۱۳۴-۱۳۱	
۱۷۸-۱۷۴-۱۶۳-۱۵۱-۱۴۳	
۱۸۵-	
۱۷۴	ملح
۱۷۴	ملیح
۱۷۴	مناذر (اصغر و اکبر)
۵۴	مند
	مندلی = بند نیجین
۱۷۵	منصوره
۱۷۵	منکث
۶۰-۵۳-۴۹-۲۶-۸	موصل
۹۱-۸۰-۷۳-۶۷-۶۵-۶۲	
۱۵۸-۱۴۱-۱۳۴-۱۲۲-۱۰۳	

صفحه

۱۸۳-۱۶۰-	نعمانیه
۱۱۸-۵	نخجوان (نخجوان) = نشوی
۱۲۵-	نقیع الخیل
	نوبخت
۱۵۷	نوبندجان (نوبندگان)
۲۲	نوبندجان
۱۷۶-۱۷۵	نوبهار
۱۷۷-۱۷۶	نوج = نوش
۱۷۶	نوس = نوش
۱۷۶	نوش
۱۸۲-۶۷	نوشجان
۱۷۷	نوغان
۱۷۷	نوغان = نوقان
۱۷۷	نوقان
۷۲	نوقان طوس = نوقان
۱۳۴-۹۳	نوقد
۱۷۸	نوقد خرداخن
۵۱-۵۳-۷۱-۹۶-۹۷-	نوقد سازه
۹۸-۱۰۶-۱۴۳-۱۷۲-۱۷۸	نوقد قریش
۱۸۱	نوکان = نوقان
	نوکد = نوقد
۱۷۱-۱۶۸-۱۶۲	نوکن = نوقان
۱۲۸	نوند
۴۵	نوی (نوا)
۱۷۸-۴۱-۲۳	نهادند
۱۱۲-۱۰۲	نهرارما
	نهر المره
۱۸۰-۱۱۹-۵۹-۵۶-۳۷	نهر المعلی
	نهر الملك
۲۲	نهر ايسر
۵۹	نهر بابك = نهر طابق
۱۱۱-۵۳-۴۳	نهر بساق
۱۷۹-۱۷۸-۵۳	

صفحه

۱۸۳-۱۶۰-	نعمانیه
۱۱۸-۵	نخجوان (نخجوان) = نشوی
۱۲۵-	نقیع الخیل
	نوبخت
۱۵۷	نوبندجان (نوبندگان)
۲۲	نوبندجان
۱۷۶-۱۷۵	نوبهار
۱۷۷-۱۷۶	نوج = نوش
۱۷۶	نوس = نوش
۱۷۶	نوش
۱۸۲-۶۷	نوشجان
۱۷۷	نوغان
۱۷۷	نوغان = نوقان
۱۷۷	نوقان
۷۲	نوقان طوس = نوقان
۱۳۴-۹۳	نوقد
۱۷۸	نوقد خرداخن
۵۱-۵۳-۷۱-۹۶-۹۷-	نوقد سازه
۹۸-۱۰۶-۱۴۳-۱۷۲-۱۷۸	نوقد قریش
۱۸۱	نوکان = نوقان
	نوکد = نوقد
۱۷۱-۱۶۸-۱۶۲	نوکن = نوقان
۱۲۸	نوند
۴۵	نوی (نوا)
۱۷۸-۴۱-۲۳	نهادند
۱۱۲-۱۰۲	نهرارما
	نهر المره
۱۸۰-۱۱۹-۵۹-۵۶-۳۷	نهر المعلی
	نهر الملك
۲۲	نهر ايسر
۵۹	نهر بابك = نهر طابق
۱۱۱-۵۳-۴۳	نهر بساق
۱۷۹-۱۷۸-۵۳	

صفحه

۱۸۳-۱۸۲-۱۷۹-۱۷۵	واسط نوقان
۱۸۳	واسط یهود = واسط نوقان
۹۵	وجره
۱۸۳	وردا
۱۴۳	ورقان
۱۷۹	ورکاء
۱۸۴	ورکان
	ورکوه = ابرقوه
۱۸۴-۱۴۸	ولاشجر
	ولاشگرد = ولاشجر
۱۸۵-۱۴۸	وهران
۱۴۰	ویمه
۱۸۵	هارونیه
۱۸۵	هاشمیه
۱۸۵	هجر
۱۲۴-۲۸-۲۱-۲۰	هجر (بحرین)
۱۸۵-	
۵۰-۴۵-۴۱-۳۹-۳۵-۱۱	هرات
۹۳-۸۸-۷۷-۵۸-۵۷-۵۳	
۱۳۹-۱۳۷-۱۲۸-۱۰۶-۱۰۴	
۱۷۲-۱۶۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴	
۱۸۶-۱۸۵-۱۷۷-۱۷۴-۱۷۳	
۱۸۶-۱۲۷	هرمز
۱۲۸	هرمز (شام)
۱۸۶	هرمز غند
۱۸۶	هرمز فره
۳۹-۳۷-۲۵-۲۳-۱۷-۳	همدان
۹۳-۸۹-۷۱-۷۰-۵۱-۵۰-۴۸	
۱۱۰-۱۰۹-۱۰۵-۱۰۰-۹۴	
۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۳۰-۱۲۴	
۱۷۸-۱۷۲-۱۶۵-۱۵۹-۱۵۴	
۱۸۴-	

صفحه

۱۸۱	نهر بط
۱۸۲-۱۸۱	نهر بوق
۱۸۱	نهر بیطر
	نهر بیل = نهر بین
۱۸۱	نهر بین
۱۸۲	نهر تیری
۱۸۲	نهر جور
۱۸۲	نهر حوریت
۹۷	نهر رس (ارس)
۱۰۳	نهر سابس
۱۸۲	نهر طابق
۱۲۸	نهر طاق
	نهر عیسی = رود عیسی
۱۸۲	نهر فیروز
	نهر ملک = نهر الملك
۱۸۲	نهر موسی
۱۵۷-۹۰-۵۸-۵۱-۴۹-۲۴	نهران
۱۸۲-۱۶۰-	
۱۸۲	نیر
۲۹-۲۷-۲۴-۲۳-۱۹-۴	نیشابور
۴۵-۴۰-۳۷-۳۵-۳۴-۳۲-۳۰	
۶۹-۶۶-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۴۶	
۸۷-۸۵-۸۰-۷۵-۷۳-۷۲-۷۱	
۱۱۳-۱۰۷-۱۰۴-۹۸-۹۷-۹۰	
۱۳۹-۱۲۸-۱۲۳-۱۲۱-۱۲۰	
۱۶۲-۱۵۴-۱۵۳-۱۴۶-۱۴۳	
۱۷۶-۱۷۴-۱۷۳-۱۶۷-۱۶۴	
۱۸۶-۱۸۴-۱۸۱-۱۸۰	
۱۰۳	نیل
۷۶	واحه بیابانک
۱۰۳-۹۸-۹۷-۸۰-۶۷-۱۱	واسط
۱۳۰-۱۲۴-۱۲۱-۱۱۷-۱۰۵	
۱۶۷-۱۵۶-۱۴۸-۱۴۱-۱۳۵	

صفحه

۱۶۲-۱۴۸-۱۴۴-۱۴۳-۱۲۳	
۱۸۲-۱۷۴-۱۶۴-	
۹۸-۹۶-۹۱-۸۱-۶۶-۴۳	يمن
۱۳۶-۱۳۴-۱۲۳-۱۱۶-۱۱۱	
۱۷۴-۱۵۱-۱۴۴-۱۴۲-۱۳۹	
۱۸۵-۱۸۳-۱۷۹-۱۷۷-۱۷۵	
	ينابد (ينابد) = گناباد
۱۴۸	ينبع
۱۸۷	يونان
۱۸۷-۱۷۰-۱۲۳-۶۱	يهوديه

صفحه

۷۶-۵۶-۴۱-۳۶-۲۴-۱۱	هند
۱۶۲-۱۵۶-۱۵۱-۱۴۴-۱۴۰	
۱۸۶-	
۵۰	هيت
۱۸۱'	يارم
۱۱۴	يحموم
۱۵۴-۱۹	يزد
۱۹	يستازران
۸۰-۶۴-۶۲-۵۸-۵۳-۳۲	يمامه
۱۲۲-۱۱۶-۱۱۲-۱۰۲-۹۷	



فهرست نامهای قبیله‌ها- مذهبها- ملتها- طایفه‌ها و خاندانها

صفحه		صفحه	
۶۴	بنی نمیر	۵۱	ارمنیان
۱۷۹-۱۱۸-۲۶	برامکه (برمکیان)		ازارقه = ازرقیان (خوارج)
۱۸۵-۱۱۵-۱۰۴	بربر (قبیله)	۱۳۲	ازد
	برمکیان = برامکه	۸۹-۸۸	ازرقیان (خوارج)
۸۷	بصریان	۱۵	اسلام
۷۰	بغدادیان		اسماعیلیان = ملاحده
۱۵۱	بلوچ	۹۷	اصحاب الرس
	بلوص = بلوچ	۱۸۴-۷۲-۶۵	اصحاب حدیث
۱۷۹	بوداییان	۹۴-۷۰	اصفهانیان
۱۸۵-۱۷۵-۱۲۰-۶۳	تاتارها		اکاسره = ساسانیان
-۷۴-۳۶-۱۲-۱۰	تازیان (عرب‌ها)		اکراد = کردان
۱۷۴-۱۳۳-۱۰۸-۱۰۵-۹۷-۷۷			اهل حدیث = اصحاب حدیث
۱۴۸-۱۲۸		۱۷۶-۴۶	اهل سنت
۱۴۲-۱۱۸-۴۷-۳۶	ترکان (ترک‌ها)	۵۱-۴۱-۳۶-۲۱-۱۹-۱۸	ایرانیان
۱۵۸-۶۷	ترکمن (ترکمان)	۱۵۹-۱۴۱-۷۴-۵۵-۵۴-۵۳	
۲۳	تصوف	۱۷۸-۱۷۴-۱۶۴-۱۶۱	
۵۳	تمیم	۶۴	بنی تغلب
۹۷	ثمود	۱۱۲	بنی تمیم
۲۱	جذیمه	۱۰۲	بنی چشم
۶۰	جهینه	۲۴	بنی جنید
۸۴	چغانیان	۲۰	بنی سعد
۱۱۷	حنبلیان	۶۳	بنی سلیم
۹۰	حواریان		بنی عامر = خاندان عامر
۸۹	خاندان ایوب	۴۹	بنی عمر عبدالقیس

صفحه

۱۳۳	خاندان جعونه عامری
۱۴۹	خاندان جیدار
۱۵۱	خاندان دارا
۱۷۱	خاندان زمان
۱۳۹-۴۱	خاندان سام (آل سام)
۱۱۱-۱۰۹	خاندان سامان
۶۴	خاندان طاهر پسر حسین
۷۹-۵۱-۶۳	خاندان عامر
۹۶	خاندان پسر حارث
۱۲۱-۹۸	خاندان عامر پسر عبدالقیس
	خاندان عباسیان = عباسیان
۱۸۱-۵۱-۴۹	خاندان عبدالقیس
۱۷۸	
۱۸۲	خاندان غاضره
۹۹	خاندان محارب
۹۱	خاندان منذر
۱۴۷-۹۷	خاندان هاشم
۷۱	خدام
۵۵	خراسانیان
۱۴۹	خزرج
۲۲	خزران
۱۸۲-۱۰۹-۸۹-۸۸-۸۶-۹	خوارج
۱۸۶	دولت عباسیان
۵۳	رباب
۱۰۷	زیدیه
۸۴-۲۰	ساسانیان
۱۱۱	سامانیان
۱۶۵-۶۷-۲۴	سلجوقیان
	شاهان غور = خاندان سام
۶۲	شیعی مذهب (شیعیان)
۵۸	عاد

صفحه

۱۶۸-۱۱۷	عباسیان
۱۸۱-۹۶-۶۳-۳۰	عبدالقیس (قبیله)
۱۳۲	عتیک
	عرب = تازیان
۹	علویان
۱۲۰-۱۱۸-۸۸	غزان
۴۱	غوریان
۲۰	قرمطیان
۹۹-۹۸-۸۶-۳۵	کردان (اکراد)
۱۵۱	
۳۰	کردهای بختی
۱۵۱	کوچ (قفص)
	کوفج = کوچ
۶۱	گیل
۷۲	لر
۱۱۷-۲۰	مالکیان
۱۷۹	مچوسان
۱۲۳	مذهب اشعری
۱۳۹-۱۰۱	مذهب شافعی
۱۷۵-۳۴	مذهب شیعه
۶۷	مراق
۳۷	مروزیان
۸۸	مزینه
۱۸۴-۸۹-۵۳-۴۷-۴۱	مسلمانان
۱۸۷	
۴۹	معتزلی (مذهب)
۱۸۵-۸	مغل
۹۷-۵۱-۴۶	ملاحده (اسماعیلی)
۱۳۰	نبط
۱۱۸-۴۶-۲۳	هیاطله
۹۷	یونانیان

فهرست کتابها یا کتابشناسی

صفحه	صفحه
هارون واصمی روایت کرده است	الابنیه تألیف ابوالقاسم قطاع ۸۶
۱۱۳	اخبار آل سام یا ملوک غور تألیف یاقوت
تاریخ (دیلیم) تألیف وزیر ابوسعید منصور	حموی ۱۴
۱۰۰	اخبار اهل النحل و قصص ذوی الاهواء
تاریخ بغداد تألیف (ابوبکر احمد)	و الملل تألیف یاقوت حموی ۱۴
خطیب بغدادی ۱۱	اخبار بلدان الاسلام تألیف بشاری ابوالبناء
تاریخ جزیره تألیف ابو عمرو به حرانی	محمد بن احمد ۱۱
۵۳	اسماء المواضع تألیف احمد بن طیب
تاریخ دمشق ^۱ ۸۴	سر خسی ۱۱
تاریخ سمرقند تألیف ادریسی (ابوسعید	الاسمی فی الاسماء تألیف سعید پسر احمد
عبدالرحمن) ۱۱-۱۵۵	میدانی فرزند ابوالفضل میدانی
تاریخ مکه تألیف فاکهی (محمد بن	صاحب مجمع الامثال ۱۷۶
اسحاق) ۱۲	امالی تألیف ابوالفضل محمد پسر
جامع الامثال ^۲ تألیف ابوالفضل احمد	ناصر السلامی ۱۶۰
پسر محمد پسر احمد پسر ابراهیم	انساب یا کتاب النسب تألیف سمعانی
میدانی ۱۷۶	۷۶
العجبال والامکنه تألیف (محمود بن عمر)	البحر در فقه مذهب شافعی تألیف
زمخشری ۱۱	ابوالمحسن عبدالواحد پسر اسماعیل
جزیره العرب تألیف (عبدالملك بن	پسر محمد پسر احمد رویانی ۱۰۱
قریب) اصمی ۱۱	تاریخ تألیف ابوداود سلیمان پسر معید
جمهوره تألیف ابن درید ۱۳۷	پسر کوسجان سنجی که آن را از
الحصائل فی اللغة تألیف احمد پسر	عبدالرزاق پسر همام و یزید پسر

۱- یاقوت مؤلف آن را یاد نکرده است.

۲- در متن بدینصورت آمده نه بصورت معروف مجمع الامثال.

صفحه

- محمد بشتی لغوی خارزنجی ۳۵
 خطط مصر تألیف قضاعی (محمد بن
 سلامه) ۱۲
 السامی فی الاسامی تألیف ابوالفضل احمد
 میدانی (مؤلف جامع الامثال)
 ۱۷۶
 سنن تألیف ابو عبد الرحمن احمد پسر
 شعیب نسائی ۱۷۸
 شرح حماسه تألیف ابوالحسن علی پسر
 محمد بیاری ادیب ۴۰
 صحیح تألیف محمد پسر اسماعیل بخاری
 ۱۷۱
 العین تألیف خلیل بن احمد ۳۵
 الغریبین تألیف ابو عبید احمد پسر محمد
 هروی باشانی ۱۳۷
 الفتوح تألیف ابو حذیفه بخاری ۱۱
 الفتوح تألیف مدائنی (ابوالحسن
 علی بن محمد) ۱۱۴
 فتوح البلدان بلاذری ۳۲-۱۱
 فرحة الانفس فی اخبار الاندلس ۱۱
 قرآن کریم ۹۷-۱۰۱-۱۱۷
 کتاب ابوالحسن عمرانی خوارزمی^۱
 ۱۱۱
 المتفق تألیف ابوبکر محمد پسر عبد الله
 پسر محمد پسر زکریای جوزقی
 (متوفی بسال ۳۸۸) ۵۷
 محامد من یقال له محمد تألیف ابوالقاسم
 حمزة بن حسین برزهی بیهقی
 ۳۲
 المسالك والممالك تألیف بکری

صفحه

- (ابو عبید عبد الله) ۱۱
 معجم (البلدان) تألیف یاقوت ۵۷-۱۵
 ۱۳۹-۵۸
 معجم السفر تألیف سلفی (ابوطاهر
 احمد بن محمد) ۵۲-۱۱
 معجم شیوخ (یا شیوخ) تألیف ابوسعید
 عبد الکریم سمعانی ۵۲-۱۱
 ۵۴-۵۸-۶۶-۷۳-۷۵-۷۷
 ۸۲-۸۹-۹۲-۱۲۸-۱۵۰
 ۱۵۱-۱۷۱
 معجم کبیر = معجم البلدان
 مسند تألیف یحیی پسر عبد الحمید حمانی
 ۸۲
 المنضد تألیف هنائی (ابوالحسن) ۱۱
 المنقد تألیف مفتجع بصری ۱۲۵
 النحل والملل^۲ تألیف ابوالفتح محمد
 پسر عبد الکریم پسر احمد شهرستانی
 ۱۲۳
 النسب تألیف ابوسعید سمعانی = انساب
 نهیة الاقدام فی علم الکلام تألیف ابوالفتح
 محمد پسر عبد الکریم پسر احمد
 شهرستانی ۱۲۳
 الیمامة الخارجیة تألیف حفصی (محمد بن
 ادریس بن ابی حفصه) ۱۲
**کتابهایی که در مقدمه مترجم
 و حواشی نام آنها آمده است:**
 اخبار الممتنبی تألیف یاقوت حموی
 اخبار الشعراء تألیف یاقوت حموی

۱- ابوالحسن علی بن محمد خوارزمی (متوفی به سال ۵۶۰) دارای این تألیفها بوده است؛ اشتقاق الاسماء. تفسیر القرآن. کتاب المواضع والبلدان که گویا منظور یاقوت کتاب اخیر باشد.
 ۲- در متن چنین است ومنظور ملل ونحل شهرستانی است.

اعلام زرکلی
اعلام المنجد
البدء والتاريخ مقدسی
الدول (کتاب...) تألیف یاقوت حموی
ارشاد الالباء الى معرفة الادبا یا ارشاد
الارباب یا معجم الادباء تألیف یاقوت
حموی
انساب سمعانی
اوستا
برهان قاطع بتصحيح دکتر معین
تاج العروس . تاریخ بلعمی بتصحيح
مرحوم بهار و کوشش نگارنده .
تاریخ جرجان تألیف حمزة بن یوسف
سهمی جرجانی
تاریخ بیهقی - جغرافیای کیهان -
حدود العالم بتصحيح دکتر ستوده
- خاندان نوبختی تألیف مرحوم
عباس اقبال آشتیانی
تاریخ سیستان بتصحيح مرحوم بهار -
التعريف بالمرخين تألیف عباس
غراوی
دائرة المعارف اسلامی - دیوان عبدالواسع
جبلی بتصحيح دکتر صفا - ذیل قوامیس
عرب ازدزی - روضات الجنات -
ریحانة الادب - سرزمینهای خلافت
شرقی تألیف لسترنج (ترجمه
عربی)
سیر النبلاء ذهبی . شذرات الذهب تألیف
ابن العماد
طبقات الادباء یا ارشاد الارباب تألیف
یاقوت
عنوان کتاب الاغانی تألیف یاقوت حموی

فرهنگ جغرافیای ایران - قطر المحيط .
كشف الظنون حاجی خلیفه - لغت نامه
دهخدا
المبدأ والمآل در تاریخ تألیف یاقوت
حموی
مرآة الجنان تألیف یافعی
مرآة الاطلاع فی اسماء الامكنة والبقاع
تألیف یاقوت یا ابن عبدالحق
سنیاطی .
مسالك و ممالك اصطخری (ترجمه
فارسی) باهتمام ایرج افشار .
معجم البلدان یاقوت . معجم الشعراء
تألیف یاقوت .
معجم المطبوعات - معجم المؤلفین تألیف
عمر رضا .
کماله - المشترك لفظاً والمفترق صقعا
تألیف یاقوت حموی .
مطلع الشمس تألیف اعتماد السلطنة .
المقتضب من کتاب جمهرة النسب یا
المقتطف فی النسب تألیف یاقوت
حموی .
مقدمه ابن خلدون (ترجمه فارسی) .
منتهی الارب
منجم العمران فی المستدرک علی معجم -
البلدان .
نخبة الدهر دمشق . نزهة القلوب حمد الله
مستوفی چاپ دکتر دبیرسیاقی .
وزارت درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی
تألیف مرحوم اقبال آشتیانی .
وفیات الاعیان .
هدية العارفين فی اسماء المؤلفین تألیف
اسماعیل بغدادی .



غلطنامه

صفحہ	سطر	صحیح
۲۴	۱	اسد پسر عبد اللہ قسری والی خراسان برادر خالد
۱۵۳	۱۳	قنطرۃ نعمان
۱۳۸	۱۶	ناصر السلامی
۱۶۰	۵	شنیدہ
۱۴۹	۱۶	باب التبن
۱۰۶	۱۳	شہرستان (مدینہ...) منصور
۱۱۶	۵	فزدیک
۶۲	۱۰	دژ
۶۳	۹	حران کبری
۶۶	۶	تجبی
۵۶	۵	جوبہ
۳۹	۱۹	قصبہ
۴۰	۱۵	ابوالعباس
۵۳	۸ (حاشیہ)	کاخک
۵۷	۵	جوری
۸۸	۲	کنار رود
۹۶	۷	سکزی
۱۱	۲۳	بخاری. بخاری
۱۳۹	۱۵	باب و ابواب (در بند)
۱۱۷	۳ (حاشیہ)	پیشوای حنبلیان و مالکیان
۱۲۵	۱۰	کسکر
۱۳۰	۲ (حاشیہ)	زرن رود
۳۰	۲	پسر دواس
۱۵۱	۱	کردان
۱۵۳	۶	خلف
۱۷۸		ابوالبناء بخاری

